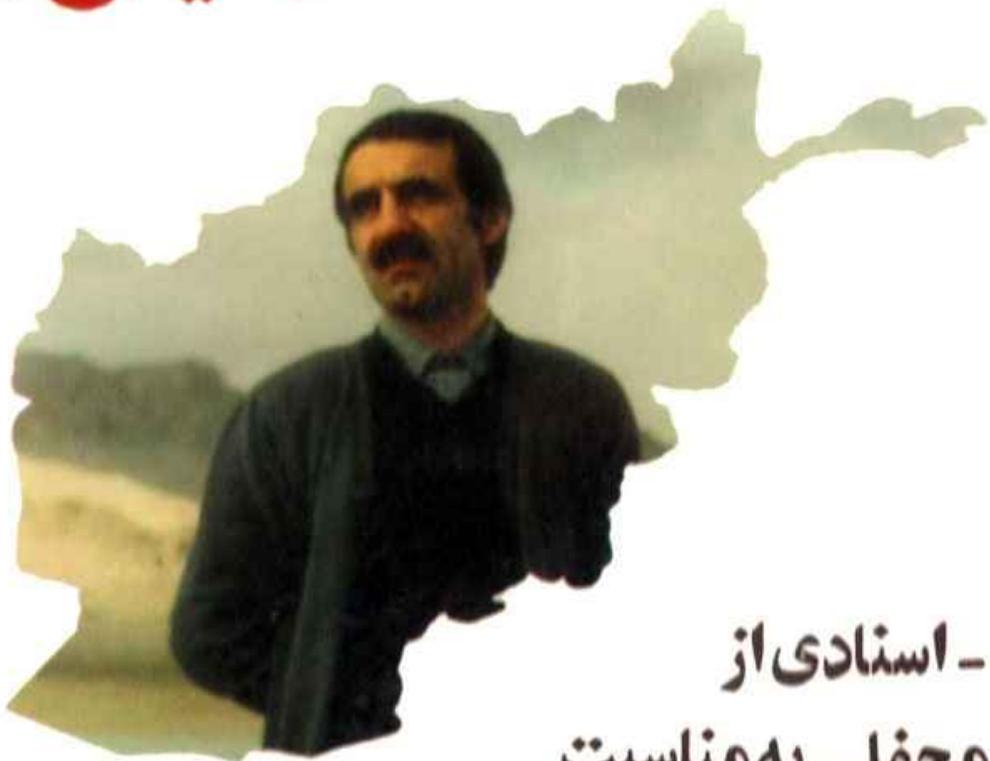


قسم به خونت رفیق!



- اسنادی از
محفلی به مناسبت
چهارمین سالگرد شهادت

دکتر فیض احمد

بنیانگذار و رهبر سازمان رهایی افغانستان

۱۳۶۹ عقرب ۲۱

از انتشارات سازمان رهایی افغانستان
۱۳۷۰ آسد

آدرس: PLK NR. 167084 E, HAUPTPOST, 5000 KOLN 1, GERMANY

فهرست

مطلب

۳	تذکر
	پیام کمیته مرکزی موقت سازمان رهایی افغانستان بمناسبت
۵	نخستین مجلس یاد بود رفیق شهید داکتر فیض احمد
۷	زندگی ای به بزرگی عقایدش
۲۲	"باغرق شدن دراندوه شهادت رفقا نمیشود مسایل را حل کرد"
۲۲	خوشبینی انقلابی رفیق داکتر فیض احمد
۲۵	"هنوز کجاست؟"
۲۸	چند خاطره از رفیق وربرم
۴۲	مرد عمل با دانش تئوریک
	عهد بستم که جان برسر راه تو کنم
۴۴	اگر این عهد به پایان نیز نامردم
۴۶	بسیار سالار انقلاب
۵۵	فسدایی مردم
۵۷	استادی در مبارزه با پلیس
	خشم دشمن سد پیکار عدو سوزم نشد
۵۹	لانهی من چون سمندر در کنار آتش است
۶۳	ارثیه رفیق احمد
۶۵	هرگ تو دوره دیگری از آزمون را شروع کرده است
۷۱	در سهایی از خصوصیات و سبک نمونه اش
۷۵	رفیق نخواسته بود که سازمان معرف در وجود وی خلاصه شود
۷۸	<u>سونگند</u>
	در فشی که بدست احمد برا فراشته شده برفراز قله های
۸۰	هندوکش و آسه مابی در احتیاز خواهد ماند!
۸۲	آماده‌ی دستورم!
۸۳	عکس

تذکر:

در ۲۱ عقرب ۱۳۶۹ به مناسبت چهارمین سال شهادت رفیق داکتر فیض احمد محفل شکوهمندی با شرکت بعضی از مسئولین و تعداد زیادی از رزمندگان جوان سازمان انعقاد یافته بود . محل محفل علاوه بر عکس بزرگ رفیق احمد با عکس‌های راهب ، متین ، سعید و دهه رفیق شهید دیگر و نیز شعارها مزین گردیده بود . محفل که مملواز فضای وحدت پر شور و آتشین بود با قرائت پیام کمیته مرکزی موقت سازمان آغاز شد و بیش از ۶ ساعت ادامه یافت .
بسیاری از رفقا که موفق نشده بودند در محفل شرکت کنند ، نوشته‌های خود را فرستاده بودند که توسط سایر رفقا قرائت می‌شد .
مجموعه حاضر که حاوی قسمت زیادی از مطالب کتبی و سخنرانی‌های

آزاد، هردو است به استثنای چند مورد به همان صورتی که خوانده یا بیان شده‌اند تنظیم گردیده، اما منتخبی از سخنرانیها - با آنکه تا حدودی کوتاه کردن در نظر بود - متأسفانه بعلت کیفیت بد کاست‌ها بسیار خلاصه آمده‌اند.

این جزوی علیرغم آنکه بهیچوجه شرح حال کامل زندگی و مبارزه پر افتخار رهبر شهید سازمان ما نمیباشد، سندی فشرده از کارنامه این انقلابی پرلترا بزرگ پیشمار میرود و بر تعاملی رفقاست تا با مطالعه و بحث متواالی روی آن، آگاهی و آموزش ایدئولوژی کخود را ارتقاء و غنا بخشد.

سازمان رهایی افغانستان

۱۳۷۰

پیام کمیته مرکزی مؤقت سازمان رهایی افغانستان

به مناسبت نخستین مجلس بیان دید

رفیق شهید داکتور فیض احمد

سازمان با شناختی که تا حال از خون رفقای شهید بدست آورده میداند که خوکان گلبدینی در همان روز اول بدام افتادنش ، رفیق داکتر فیض احمد بنیانگذا ر و رهبر کل سازمان را با تن رنجور و نحیف شیر شکنجه برده و طی ساعاتی به شهادت رسانیده اند . بناءً امروز دوازدهم نوامبر ۱۹۹۰ برابر با ۲۱ عقرب ۱۳۶۹ درست ۴ سال از افتادن بالا قامت ترین و شکوهمند ترین سرو جنگل رزم خلق ما میگذرد . آری این سرو جلیل بر زمین افتاد ولی خاک را بارور ساخت و در نهالها و سروهای تازه و جوان روح و نیرو دمانت . رفیق داکتر فیض جانش را در راه آرمانهای کبیرش باخت ولی سازمان رهایی خلاف خواب خوش دشمن ، خلاف آرزوی پرنگ بدخواهان پست و خلاف بدینی و تردید عده‌ای دیگر بر جا ماند ، قهقهه میمون وار گلبدین و نظایرش در دهانشان خشکید و تا امروز درفش و تفنگی که داکتر به شاگردان و راهروانش سپرده بود بلند نگهداشته شده است .

این درست است که بگوئیم سازمان ما پس از شهادت داکتر ، رفیق راهب و عده‌ای دیگر از زبده ترین کادرها و رزمندگانش ، غم بیکران و روانفرسایش را به نیرو بدل کرد و نگذاشت تا بیرق پر افتخارش خمیده گردد و مداری پرطنیان و امید بخشش به خاموشی گراید . ولی آیا بزرگداشت و یادی شایسته از این قهرمانان شهیدش به عمل آورد ؟ نه . چرا ؟ زیرا که تمام رفقای سازمان ما از همان روزهای اول شهادت رفیق داکتر ، متعدد و یک زبان بر آن بودند و ساده اعلام داشتند که هیچ سالگرد و هیچگونه مجالس یادبودی از رفقای شهید نمیتواند آرامش بخش باشد . گرامیداشت واقعی و درخور آنان فقط یکی میتواند باشد : گرفتن انتقام خون شعلهور آنان . سازمان ما این پیمان را با خون رهبر و دیگر رفیقان

جانبازته بست و هنوز هم و تا تحقق انتقامگیری بر سر این پیمان شرف خود باقیست
و آن را قویاً ملاک سنجش و فاداری ، صداقت و شرافت انسانی هر عفو و
سازمان میداند *

اجتمع کنوی که عمدتاً به همت و با شرکت جوانان سازمان بربپا شده است چیزی
نمیست جز تجدید ادای سوگند به خون بنیانگذار و رهبر بزرگ و ارجمند سازمان ما
رفیق داکتر فیض و سایر رفیقان بخون تپیده . اگر یکچندین مجالس بتوانند در حد
هرچند محدودی وظیفه مهر وری ، سپاس ، احترام و از همه مهمتر ادای قسمی
دو باره به رفیق داکتر و دیگر جانبازتگان برومند سازمان را انجام دهد ، در صورت
امکان باید در فوامل هرچندکوتاه دایر دردند .

بهمن وسیله سازمان این روز (۱۲ نوامبر) را که با دستگیری و شهادت رفیق
داکتر فیض و دادونشانی شده ، روز شهیدان سازمان ماعلان داشته و متناسب
با شرایطش خواهد کوشید تا هرسال آنرا بمتابه فرماتی خاص جهت بیان
عشق به منافع سازمان ، طبقه و رنجبران وطن ما برگزار نماید

بر همهی رفقاً روشن است که آنچه امروز مقدمتی را و بیش از همه
چیز اهمیت کسب میکند استحکام و حفظ یکپارچگی اموالی و رزمنده سازمان است
تا بتوان علیه اخوان و در رأس آنها باند گلبدین ، رژیم میهنفروش و دیگر
سگهای امپریالیزم و ارتجاع مبارزه سخت حیاتی و مماتی را پیش برد .
باید با تمام نیرو روی این مبارزه تمرکز گذاشت . اولین مجلس گرامیداشت
رفیق و معلم ما یقیناً در خدمت تشديد این امر است .

رفیق داکتر ، رفیق راهب ، تمام رفقای شهید ! بگذارید درین جمع هم ازته قلب
ریش خود با ایمان فریاد برآریم که فرد فرد سازمان رهایی حفظ عزت و شرف شانرا
نهایا در گرو عشق و رهسپار بودن در راه شما و انتقام خون جوشان شمامیدانند .

درود بر بنیانگذار و رهبر سازمان ما رفیق داکتر فیض احمد !

درود بر راهب و کلیه رفیقان شهید !

مرگ بر رژیم دست نشانده و اخوان فاشیست !

زنده باد سازمان رهایی افغانستان !

کمیته مرکزی موقت سازمان رهایی افغانستان

زندگی ای به بزرگی عقایدش

هنرمند مترقبی و شهیری پس از شهادت چه گوارا گفت: "بعضی از عقاید بزرگتر از انسانها اند، اما بعضی از انسانها به بزرگی عقاید شان." احمد هم بدون تردید مصدق این گفته است.

رفیق داکتر فیض احمد در ۱۳۲۵ در قندهار به دنیا آمد. پس از ختم دوره ابتدایی و متوسطه در مکاتب قندهار و کابل داخل لیسه نادریه گردید. او از سال‌ها قبل به مطالعه علاقه داشت اما فقط از دوره لیسه نادریه بود که به نوشته‌های انقلابی دسترسی پیدا کرد و اولین آشنایی هایش با ایدئولوژی پرلتاریاچنان او را مجدوب این علم و سلاح نجات خلق از چنگال امپریالیزم، سرمایه و ارجاع ساخت که تا آخر عمر یگانه چراغ راهش بود و در هیچ لحظه‌ای از زندگی بزرگش از آن جدا نشد و سر انجام هم در دفاع از آن قطره‌های خونش را نثار کرد. او خود در باره این سالها می‌گفت: "فراوان کتاب می‌خواندم با آنکه نظم خاصی نداشت بسیار حال به آثار نویسندهای مترقبی بیشتر رو می‌آوردم. انگلیسی ام ضعیف بود اما بعلت علاقمندی شدیدم به گورکی "مادر"ش را با هزار زحمت و در مدتی طولانی به زبان انگلیسی خواندم چون فارسیش را نداشتم. ولی مطالعه آنهمه داستان و سایر نوشته‌های پراکنده سیستم فکری معینی برایم ایجاد نکردند تا اینکه "تاریخ مختصر حزب بلشویک" بدستم افتاد. این کتاب کفسه‌چار بسیار آنرا خواندم مرا دگرگون ساخت. تصور می‌کردم تاریخ حزب راهی را در برابر می‌کنم که استوار و تا آخر پیمودن آن بالاترین افتخار انسانی بشمار می‌برد که نه آماتوری بلکه مادقانه و با اراده بخاطر رهایی رنجبران می‌بنش می‌زند."

ایدئولوژی پرلتاریا به ایدئولوژی طبقه‌ای که جزو نیروی کاروز نجیرهایش هیچ چیزی

ندارد ، بمعایله ایدئولوژی علمی ایکه بطور دقیق راه و وسیله پایان دادن به هرچه ستم و استثمار است را نشان میدهد ، بمعایله ایدئولوژی ایکه هیچ نقطه‌ای در ساحه تفکر ، طبیعت و جامعه از قلمرو دید و بررسی آن خارج نیست ، بمعایله تنها ایدئولوژی ایکه از آغاز پیدایشش تا کنون طبقات ستمگر مذهبی و غیر مذهبی را در تبلورهای مرگ‌انداخته و ایدئولوگهای آنها را یکسره بیچاره و زبون ساخته و می‌سازد و بمعایله ایدئولوژی ایکه حقانیت آن در عمل و نظر در وطن ما و کشورهای دیگر به اثبات رسیده است ، تمام ذهن و قلب رفیق احمد را تسخیر کرده بود طوریکه او اکثر روزانه تا ۱۲ ساعت مطالعه میکرد . بقول خودش : "این علم بحر بیکرانی است و باید میکوشیدم تا لاقل قطره‌هایی از آن را بچشم . "

در سالهای مكتب با رفیق شهید اکرم یاری که معلمش بود آشنا شد . هرچند رفیق اکرم یاری بنابر مخفی کاری و شرایط خاصش نمیتوانست صریح و روشن با شاگردان صحبت کند اما با آنهم رفیق احمد با آگاهی ای که داشت او را در کرده بود . اگر چه متأسفانه مدت این آشنایی بسیار کوتاه بود و نتوانست به کار مشترک رفیق شهید اکرم یاری با زبده ترین و ارزشمند ترین شاگردش منجر گردد ولی رفیق احمد همیشه اورابعنوان مارکسیستی دانشمند و انقلابی با شخصیتی پر وقار و جذاب میستود . و قبل از کودتای ثورکه بسیار کوشید با وی تماس برقرار کند دیگر دیر شده بود . رفیق اکرم یاری از بیماری عصبی سختی که بستریش ساخته بود رنج میبرد .

زمانیکه رفیق شامل فاکولته طب شده بود دمکراسی نیم بند زمینه فعالیتهای مطبوعاتی و حزبی را برای نیروهای سیاسی ممکن ساخت . " شعله جساوید " به مهمترین جریان سیاسی کشور بدل شده بود . گروههای مختلف مردم و بخصوص جوانان و روشنفکران بطور چشمگیری به این جریان گرایش داشتند . درین دوره رفیق احمد نیز بیشتر و پر شور تراز هر زمان دیگر تلاش میکرد تا تمام دانستنی‌هایش از اصول جهانبینی پرولتاریا را به دوستان و آشنایان را از روشنفکرش و کارگران انتقال دهد . اساسی تراز همه اینکه او از معده دانشمندانی بشمار میرفت که به اهمیت سازماندهی عمیقاً آگاهی داشت و استعداد و صلاحیتش در اینکار (سازماندهی) بی نظیر بود . با آنکه عضو "سازمان

جوانان مترقی " نبود و از وجود آن هم چیزی نمیدانست ولی در روزهای تظاهرات و فعالیتهای دیگر که بنام جریان دمکراتیک نوین انجام میگرفت ، بسیاری از رهبران و فعالین " سازمان جوانان مترقی " از او مشورت و راهنمایی میخواستند . او از برجسته ترین نماینده‌گان جریان در پوهنتون و پل میسن آتشین و پرقدرت خد پرچمیها و خلقی‌ها محسوب میشد " چند بحث او با وطنفروشان کلانی چون نجیب و فاروق زرد معروف بود . البته خود او ازینکه نامش سرزبانها بیافتد و به اصطلاح مشهور شود بشدت دوری می‌جست و بهمین جهت بیش از یک دوبار که ضرورتی فاکتیزیر مینمود در تظاهرات سخنرانی نکرده بود .

دوره پوهنتون یکی از پربارترین دوره‌های عمر رفیق شمرده میشود . او طی آن سال‌ها تعداد زیادی از محملاں و روشنفکران را باعلم انقلاب، مشخصات انقلاب افغانستان ، اصول تشکیلاتی ، مخفی کاری ، کار توده‌ای و غیره آشنا ساخت . او با کلیه مسئولین ، کادرها و سایر رفقاء هم نسلش که تا امروز در سازمان هستند به معنای واقعی کلمه از القبای مبارزه و انقلاب شروع کرد و به آنان وظایف، خصوصیات و صفات یک انقلابی را با محبت ، حوصله و پیگیری‌ای بی‌همتا یادمیداد . همه رفقا متفق القول اند که اکثریت افراد در همان اولین برخورد با او ، در وجودش رهبر و سازماندهی مبرز را میدیدند و شیفتۀ متنانت ، سادگی و گرمی او میشند . او سیستم آموزشی ای متشكل از چهار بخش ایدئولوژی ، سیاسی ، اقتصادی و تشکیلاتی تنظیم نموده بود که نقش دیرپا و بزرگی در پرورش رفقا داشته است . او در کار آموزشی همواره بر موضع انقلابی تکیه میکرد ، آنرا تعیین کننده میدانست و معتقد بود که بدون ایستادن در کنار محروم ترین طبقه هیچ حرف و ادعای بلند بالایی بیان حقیقت عینی نخواهد بود . او اولویت آگاهی و خمال انقلابی را در رابطه با افراد بطور مشخص در نظر میگرفت لیکن بیشتر به روشنفکرانی علاقه داشت و هم خود را وقف ارتقای آگاهی آنان میکرد که روحیه قوی داشته و مشکلات و مرگ در راه هدف پشت‌شان را نمی‌لرزاند .

رفیق احمد تا اواخر سال‌های پوهنتون موفق شده بود تمامی رفقا را دردها حوزه سازماندهی کند و سطح چندین تن را در حد پیشبرد مسئولیت‌های تشکیلاتی بالا برد . او همپای محکم بدست گرفتن کار سازماندهی ، شرایط افغانستان ،

تجارب شعله جاوید تحت رهبری س . ج . م ، تجارب انقلاب سایر کشورها را مجدانه بررسی میکرد و نتیجه گرفت که س . ج . م دچار اشتباها جدی است و با ادامه این وضع جنبش دچار شکستهای غیر قابل جبران خواهد شد . بناءً نظراتش را مدون نموده و آنها را به فعالیین جریان ارائه کرد . بزودی بحث های داغی راه افتاد و از آنجائیکه انتقادات و نظرات رفیق وارد و متنمن ادامه حیات و رزمندگی جنبش بود تعداد زیادی از کادرها و افراد جریان آنها را پذیرفتند . علاوه‌تاً ، بر حقانیت و صحت نظرات رفیق رکود و اضلال تدریجی خود س . ج . م نیز محقق میگذاشت .

اکنون دو کار اساسی در برابر رفیق قرار داشت : ایجاد سازمان و انتشار نقطه نظرات و مواضع آن . رفیق که در واقع مدتها پیش شالوده تشکیلات را پی ریزی کرده بود توانست پس از بحث با رفقای معین و آخرالامر دعوت ۵ رفیق به تاریخ ۱۲ قوس ۱۳۵۲ تأسیس " گروه انقلابی خلقهای افغانستان " را رسمیت ببخشد .

در آن هنگام کار خستگی ناپذیر و ممتد رفیق اعجاب آور بود . مسایل فراوان باید توضیح و حل میشد . او نمیتوانست همه‌ی رفقا و کسانی را که با او خواستار دیدار بودند در خانه بپذیرد . ناگزیر صحبت با اکثر افراد باید در جا های دیگر یا خانه های خود شان انجام میگرفت که این امر رفیق را مجبور میساخت از صبح تا ناوقت های شب بر سر تمام وعده ها و قرار هاییش که بعضًا به بیش از ۱۰ میرسید حاضر باشد . فراوان اتفاق افتیده بود که برخی وعده هاییش را حتی از ۱۲ شب به بعد تعیین کند . در آن حالات به آنچه بیشتر می‌اندیشید این بود که رفقا آثار خستگی را در سیماش نبینند تا مبادا از طرح مسایل شان ابا ورزند . گذشت از قوه استدلال رسا ، نافذ و مجاب کننده او ، رفقا بیشتر تحت تأثیر شور و انرژی انقلابی و احساس مسئولیتش واقع میشدند .

با آنهمه کار فراوان و بلاوقفه ، رفیق باید نوشه " با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم " را برای چاپ و پخش آماده میکرد . این کار در بهار ۱۳۵۳ تحقق یافت . نوشته " باطرد اپورتونیزم ۰۰۰ " با وصف آنکه اشتباها بخصوص در لحن برخورد به رهبران و ماهیت س . ج . م داشت . چون انتقاداتش در مجموع درست و بر مسایل اصلی انگشت گذارده بود وسیعاً مورد استقبال

قرار گرفته و به عنوان مهمنترین سند در آن شرایط دست بدست میگشت . باز هم در درجه اول خود رفیق بود که با گذشت مدتها نه چندان طولانی به اشتباهات نشریه پی برده و میخواست در اولین فرصت مناسب به آن بپردازد . این امر میسر نشد مگر تا زمان انتشار "مشعل رهایی" که رفیق در بخشی از آن اساسی ترین جنبه های اشتباهات "باطرد اپورتونیزم ۰۰۰" را تذکر داده است . البته او خیلی پیش از پخش "مشعل رهایی" از اشتباهات "باطرد اپورتونیزم ۰۰۰" برای رفقا سخن میگفت و در حالیکه آنها را ناشی از ناپختگی و کم تجربگی سیاسی میخواند از نقش معین س . ج . م ، "شعله جاری" و شخصیت انقلابی رفیق اکرم یاری و چند تن دیگر از رهبران آن سازمان یاد میکرد . رفیق احمد به مثابه یک انقلابی پرولتیری به خود اعتماد داشت و بنابرین "خصومت" و "رقابت" شخصی و از این قبیل برایش حقیر ترین و مردود ترین خصوصیت بشمار رفته و آنرا برای یک انقلابی شرم آور می انگاشت . تلاش و رغبت او جهت ارتباط گیری با شهید اکرم یاری و چند تن دیگر از رهبران س . ج . م به روشنی ثابت میساخت که چگونه او به آنانیکه معتقد بود وفادار به انقلاب اند خاضعانه ارج مینهاد . جز اختلاف جدی ایدئولوژیک و سیاسی هیچ مرز دیگری او را از انقلابیون جدانمیساخت . اما در مواردی هم که میدید فلان و بهمان فرد سابق اَ انقلابی سست اراده شده و پایش میلرزد ، هیچ سازش و گذشتی را به خود احساس نمیداد . قاطعیت انقلابی و پافشاری وی روی اصول و منافع سازمان موجب شده بود که از آنگونه افراد متزلزل علی الرغم رشته های خانوادگی و رفاقتیای شخصی دیرین ببرد زیرا با حفظ آن مناسبات سودی را برای سازمان و انقلاب نمیتوانست نمیتوانست . او همواره میگفت که معیار ما در ایجاد و تحکیم یا برهمنزدن مناسبات با افراد فقط باید مفیدیت و ارزش آن برای سازمان باشد . هر گونه معیار دیگری مارا به لجن بین پرنسیپی ، لیبرالیزم و عامیگری خواهد کشاند .

در سال ۱۳۵۳ با تحلیل شرایط و موافقت سایر رفقا منحیت داکتر به پنجشیر رفت تا ممن تقویت و بسط هسته های گروه در آنجا ، با روشنفکران زیادی که از آن منطقه میشناخت تعاس گیرد . دستاورد چند ماه کار رفیق در آنجا بیش از حد انتظار ما بود . او با اخلاق و برخورد های انقلابیش واقعاً در دل مدها نفس را

مردم پنجشیر جا باز کرده بود . زنان به راحتی و بدون به اصطلاح مردان شان و روگیری ، برای معاینه و دوا گرفتن نزدش میرفتند . نامش در دورترین نقاط دره رسیده بود واز او صحبت میکردند . خودش هم آنقدر با مردم انس گرفته بود که آرزو میکرد سالها با آنان باشد ولی ضرورت مخفی شدن بالاجبار او را از تماس با توده هایی که آنقدر دوستشان میداشت محروم کرد . غیر از کار و وجود رفیق شهید رشید و رفقای دیگر جای پایی که رفیق احمد در پنجشیر باز کرده بود نیز این امکان را برای سازمان داد که در اولین سالهای جنگ ضد روسی یکی هم در آن منطقه نیرو بگذارد .

در سالهای حکومت داود جنبش با فروکش مواجه بود . تشكل های انقلابی فعالیت محسوس بر ضد فاشیزم داودی نداشتند . برخی از رهبران و کادر های س . ج . م به جای سازماندهی صدها شعله ای صدیق غرق زندگی شخصی یا راهی کشور های خارجی شدند و یا راه ارتداد و معاشات با دولت را برگزیدند . تنها " گروه انقلابی خلق های افغانستان " بود که تحت رهبری رفیق فیض منظماً کار میکرد . و همین گروه بود که با پخش بسیار وسیع و دقیقاً پلان شده شبنامه معروف " قانون اساسی داود طناب اسارت خلق ما " آن مستبد دیوانه و یاران خلقی و پرچمیش را هراسان گردانیده و در دل انقلابیون و آزادیخواهان راستین وطن ما آتش امید و پشتگرمی افروخت .

نقشه روشن دیگر این دوران بریدن رفیق مجید کلکانی از رفقای نیمه راه و مرتدش و پیوستن به گروه بود . رفیق مجید به داکتر شهید ما به دیده احترام فوق العاده ای نگریسته و خود را شاگردش میپنداشت . آن رفیق مسئولیت نظم و نسق بخشیدن به محفلش را فروتنانه به رفیق احمد و گروه محول ساخت و از نتایج کار ایدئولوژیک با رفاقت بی نهایت راضی و خوشحال بود . درین رابطه رفیق مجید با ظرافت میگفت : " ما مریضی های زیادی داشتیم کاش پیشتر ازین از تداوی و نسخه های رفیق داکتر برخوردار میشدیم . " متقابلاً رفیق احمد ایمان راسخ ، استعداد درخشن ، تواضع و صفا و صمیمیت رفیق مجید را نمونه میآورد . با آنکه چند ماه پس از کودتای روسی هفت ثور در جریان اوضاع بشدت بغرنج و سخت و بحث وحدت ها و ایجاد حزب ، رفیق مجید راه مبارزه جدا از " گروه انقلابی ۰۰۰ " و

در اتحاد با عناصر و سازمانهای دیگر را اختیار کرد و سپس به دام دشمن افتاد، از زندان به رفیق احمد پیام فرستاده بود، پیام رفیقانه حاکی از آرزوی دیدار و تجدید پیوند است. این ناکامی در دیدار مجدد با رفیق مجید، درد مضاعفی بود بر اندوه عظیم‌وی از شهادت ناگهانی رفیق مجید که تا آخر قلبش را می‌فرشد.

وقتی کودتای هفت ثور رخ داد، رفیق بلافاصله و بدون شمهای تردید پیش‌بینی کرد که روزگار سیاهتر و مختنق‌تری را پیش‌رو خواهیم داشت و چون سگهای زنجیری دولت شوروی به هیچوجه قادر به حفظ قدرت نیستند احتمال لشکر-کشی مستقیم روسها قوی است.

در آن‌روزها تشكل‌های مختلف چپ مسئله وحدت را بعنوان مسئله‌ای مبرم مطرح می‌کردند و دید و وادید ها بین گروه‌ها و شخصیت‌های جنبش با حرارت، خوشبینی و شتاب بیسابقه‌ای جریان داشت. اما رفیق احمد دچار خودفریبی نمی‌شد. او وحدت را "امر کبیر" میدانست لیکن به عمق و وسعت اختلافات نیز به خوبی آگاه بود و نعیتوانست صرفاً کودتا را "مشکل‌گشا" و حل اختلافات چندین ساله جنبش بپنداشد. او ابتدا حداقل تفاهم بین تشكل‌ها را قدمی ولو کوچک ولی ارزشمند و بنیادی در راه و حدتهای عالیتر و سرانجام وحدت تشکیلاتی قلمداد می‌کرد. او پروسه وحدت را بخصوص در آنچنان وضعی پیچیده و مختنق‌کشور و مخفی بودن کلیه تشكل‌های جنبش، نه جهشی و یکروزه بلکه قدم بقدم، بر اساس پیوند با توده‌ها و مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی سالم و سازنده عملی و از آن مهمتر پایدار میدید. در آن هنگام نظرات اصولی، واقعیت‌بینانه و دور اندیشانه‌ی رفیق در مورد وحدت برای بسیاری مفهوم نبود. او یا نماینده دیگری از گروه در بحث روی وحدت تنها می‌ماند ولی رفیق احمد معامله با اصول را به هیچ قیمتی مجاز نمیدانست. فقط تاریخ ثابت کرد که با اراده گرایی و حرکت از تمایلات خیر خواهانه نمی‌توان اتحادی محکم بوجود آورد و اگر چیزی هم پدید آید سرنوشتی جز انفعال و تلاشی نخواهد داشت.

در ۱۳۵۸ بنابر شرایط خاص حاکم درکشور و لرستان بودن حکومت حفیظ‌اله‌امین، "گروه" و شخص رفیق احمد در مرکز توجه چند سازمان ملی و اسلامی قرار

گرفت تا بتوانند با ایجاد جبهه مشترکی با آنان قیام مسلحهای را جهت سرنگونی دولت تدارک بپینند . پس از بحثهای مفصل و ارزیابی موقعیت و نیروهای سازمان های چهارگانه ، "جههه مبارزین مجاهد" تشکیل شد . اما قیام به علت خیانت شکست خورده و رفیق احمد ، رفیق محسن ، رفیق داود ، رفیق داکتر نعمت ، رفیق همایون و تعداد زیاد رفقای دیگر دستگیر شدند . در واقع با دستگیری این رفقا و قبل از همه رفیق احمد بود که گروه ما سنگینی شکست قیام را بر خود احساس گرد . تشکیلات با شدیدترین ضربات عمرش مواجه شده بود . فقط فرار موققانه و الهمابخش رفیق احمد از چنگ دشمن توانست سازماندهی مجدد و سرپا نگهداشتن استوارتر گروه را امکان بخشد . سهم او ، راهب و چند رفیق دیگر درین دوره از بیاد نرفتند و تاریخی میباشد . در رابطه با اشتباهات قیام ۱۴ اسد ، رفیق در پرتو این رهندود که : "ارائه نظر درست درباره توازن قوا ، ارزیابی و محاسبه آن ، این است هسته علم انقلاب و تاکتیکهای انقلابی " بملحوظات تازه ای رسیده و بخشی از آنها را در مشعل رهایی دوم فور مولبدی نموده بود که بد بختانه میدانیم به دست قاتلان فروخته شده و پلید رفقا راهب ، متین و سعید این سفید هم نایسود گردید .

با اشغال میهن ما بوسیله روسها ملت آزادیخواه ما در کلیه نقاط کشور به چوش و خروش آمده و به خاطر نبرد با تجاوز کاران سلاح برداشتند . مرحله‌ی کامل‌آ جدیدی از کار و مبارزه برای سازمان مطرح شد . نیروی عمدۀ سازمان که در شهرها بود باید حتی الامکان به روستاها انتقال مییافت ؛ امکانات ناچیز و بنیه بسیار ضعیف مالی سازمان که آخرین انشعاب بدترش ساخته بود ، بر دشواری کار من افزود تعقیب رفقای معینی و در قدم اول رفیق احمد تشدید یافته و روسها میگفتند نیروهای مذهبی از اصول کار توده‌ای و مخفی بیگانه اند پس در حال حاضر باید از شر "مائویستها" خلاص شد ؛ نیروهای مذهبی فاشیستی سر از خواب بلند کرده فرست را برای بزرگترین سوء استفاده ها از عقاید دینی مردم تلاشی شمردند و دشمن اصلی خود را آنها نیز "شعله‌ای" ها اعلام داشتند .

مشکلات در برابر سازمان بیشمار بود . ولی روحیه و اراده پرولتری ، رفیق احمد را قادر ساخت تا کشتی سازمان را در آن توفان سهمگین ، راسخانه سکانداری زبردست

باشد . او جنگیدن برای آزادی وطن را مظہر اصلی ایمان به مردم و انقلاب نامیده و رفقا را فرا میخواند تا حتی با گذشتن از جان ، عشق شانرا به میهن و آزادی آن برای توده ها ثابت سازند . او بدرستی شعار "همه چیز در خدمت جبهات" را به نصب العین سازمان بدل ساخته بود . رفیق با وصف برشمردن سختیهای کار سازمان ، قاطعانه بر آن بود که کوره جنگ آزادیبخش برای سازمان اعتبار ، تجربه و آبدیدگی هرچه بیشتری به ارمغان خواهد داشت و براین گفته مائوتسه دون تکیه میکرد که جنگ انقلابی بمتابه پاد زهری است که نه تنها دشمن را از پا در میاورد بلکه در آتش آن آثار ضعفهای ایدئولوژیک خود ما نیز زدوده میشود . او درین زمان غیر از رسیدگی به مشکلات قبل الذکر وظیفه بزرگ تدوین و ارائه سیاستها و وظایف انقلابیون در اوضاع نوین را در برابر خود نهاد . موفقیت های نسبی سازمان ما در شرکت فعال در جنگ مقاومت و به موازات آن تأمین پیوند های محکمتر و فشرده تر با توده ها عمدهاً مدیون مشی و سیاستهای درمجموع درستی میباشد که توسط رفیق احمد در "مشعل رهایی" انعکاس یافته است . "مشعل" همچنین برای دریافت نظرات به جنبش ارائه گردیده بود ولی این خود رفیق بود که در پرتو موزش مائوتسه دون بر مبنای اینکه پراتیک معیار حقیقت و صحت و سقم نظرات است و تئوریهای ایدیاز پراتیک برخاسته مود رپراتیک آزمایش شوند ، به جمع بندی تازه ای از تجربیات پنج ساله سازمان دست زده و در دست خط مشعل رهایی شماره دوم نه تنها برگم بوده اما شتابهای معینی مندرج در مشعل اول اشاره داشت بلکه برخی از نکات آنرا بکلی کهنه تلقی کرده بود . رفیق احمد همچون رهبری انقلابی عمیقاً داخل زندگی بود و جرأت داشت مسایل نوین را دریافته ، نظرات جدید را ارائه کرده ، نظرات اشتباه آمیزی را که با حقایق نمیخوانند اصلاح نموده و نظرات کهنه شده را کنار گذارد . برای او ارزش اصلی کارتیوریک انتطبق آن با واقعیات مشخص بود و نه صرفاً صفحات کتابها . این اسلوب تحقیق و کار عملی انقلابی و علمی نیز و دیغه گرانقدریست که رفیق احمد برای ما بجا مانده است .

با آنکه سازمان با دشواریهای توانفرسا و یکی پی دیگری در جنگ بر ضد روسها و دولت پوشالی آنان باید دست و پنجه نرم میکرد و با آنکه اخوان تروریست حمله

را بر سازمان ما متعرکز ساخته بود ، رفیق احمد با تمام قدرت میکوشیدر راه ارتقای سطح آگاهی رفقا ، تأمین وسیعترین دموکراسی در درون سازمان و منجمله از طریق برگزاری کنگره و انتخاب ارگان های مختلف و جریان داشتن مبارزه ایدئولوژیک ، کار انجام گیرد . او صرفنظر از تأکیدات همیشگی روی اهمیت این نکات ، خود برای پیاده کردن آن ها در عمل برنامه میگذاشت و عده ای معین از رفقا را در کمیته های جداگانه آموزش میداد تا آنان بتوانند بنوبه خود در رهبری این امور سهم گیرند . آرزوی رفیق بخاطر اجلاس کنگره سازمان برآورده نشد اما مهم اینست که راه روانش به این آرزو و آرزو های بزرگتر او مسلماً جامعه عمل خواهند پوشانید .

رفیق احمد راجع به مبارزه درون سازمانی اظهار میداشت که مسایل درون سازمانی در رابطه با یک مشی سیاسی موضوعیست بین درست و نادرست که باید با بحث و انتقاد و انتقاد از خود حل شود نه با شیوه برخورد به دشمن و ضد - انقلاب . اما تحت شرایط معینی ممکن است مسایل درون سازمانی در رابطه با مشی سیاسی به مسایل ضد انقلابی تغییر یابند که آنگاه دیگر مسایل در چهار چوب مشی سیاسی درون سازمانی بشمار نمی آیند . باید دقت داشت و هشیار بود که مسایل اصلی مشی سیاسی نباید بیجهت ضد انقلابی تلقی گردد و نه به مسایل ضد انقلابی بمعنای مسایل مشی سیاسی برخورد شود .

اولین گروه از ضد سازمانیها در ۱۳۶۲ نظیر آخرین گروهها و افراد ضد سازمانی در سالهای اخیر ، متأسفانه به آنچه هیچ سروکاری نداشتند انتقاد شرافتمندانه برمشی سیاسی سازمان بود و عرضه چیزی درین زمینه از طرف خودشان . آنان فقط افشاء اسرار سازمان ، معرفی کادرها ، اعضا و جبهات سازمان به حزب گلبدین ، تاراج دارایی سازمان و تهدید و تحریک سازمان را وظیفه مقدس خود میدانستند و در حقیقت از همان آوان فعالیت ، داغ سیاه خیانت و پیوستن به دشمن برای توطئه گری علیه سازمان را در جبین خود حک میکردند .

سازمان ما با اعدام برخی ازین خائنین سنت انقلابی معمول تمام سازمانهای پرولتاری دنیا را در معامله با توطئه گران ضد انقلابی در شرایط سخت نظامی و محاصره دشمنان گوناگون ، بجا آورد . سازمانی بلشویکی با اینگونه تصفیه های

خود استحکام می‌پذیرد . اما پس از اعدام خاینین چه زوزه‌هاییکه بر مُد سازمان در چار گوشه‌جهان کشیده نشد، چه پلیسی گریه‌هاییکه بعمل نیامد و چه اتهامات رذیلانه و کثیفی که نزدند . طبعاً بازهم در آماده‌های این شرف باختگی‌ها رفیق احمد قرار داشت بطوریکه حساب آن رفیق و دیگر اعضاً رهبری سازمان را از مجموع سازمان جدا و انمود می‌کردند تا بدین ترتیب بین مرکزیت و اعضاً رهبری سازمان به زعم خود فاصله و تضاد ایجاد کنند . جارچیان احمد معبدومیان نمیداستند که اگر شکیباًی، تأمل و عدم خواست رفیق احمد در کار نمی‌بود، خائنان مذکور ماهمها پیشتر به سزا میرسیدند .

آنمشالاقی‌ها و دهن پارگیهای علیه سازمان چه چیز راثابت می‌کرد ؟ اینرا که ۱) از روی ماهیت منابعیکه برای معدومین قوله سر میدادند می‌شد بهتر به ماهیت آنان (معدومین) پی برد و ۲) پاک کردن صفو سازمان از وجود این خاینین یقیناً موجب رشد سازمان بود زیرا در غیر اینصورت آن منابع و افراد را بر سازمان آنچنان هار نیمساخت .

تاریخ ده‌ساله سازمان به وضوح مبین آنست که تمام کسانیکه زیرکی یا آشکارا به دفاع از خاینین معدوم زبان گشوده و گلیم آنها را هموار کرده ، همه بلا استثناء یا در جای پای آن خاینین قدم گذاشته اند یا از موضعی غیر انقلابی و اپورتونیستی به سازمان پشت کرده اند .

تقریباً تمام این مدافعان نازکدیل معدومین خاین بیکمدا یخن سازمان را می‌چسپند که چه سند کتبی دال بر خیانت معدومین در دست هست ؟ ازین دوره‌یان بیشترم باید پرسید خان محمد خاین چرا خاین است و محکوم به اعدام ؟ برای آنکه خون احمد وهشت رفیق دیگر را ریختانده ؟

بسیار خوب . اگر همین خان محمد خاین قبل از آنکه دستش به رفقای ما برسد از طرف سازمان نابود می‌شد بدون آنکه هیچ به اصطلاح سند و مدرکی در دست باشد، آیا این مرضی‌های مُد سازمانی بازهم طالب "سند" نمی‌شدند ؟

در بستن اتهام رایج دیگر بر سازمان که این میراث خواران خائنان معدوم با آن همنوا هستند عبارتست از اینکه سازمان در برابر مخالفین سیاسی به تروریزم

رو می‌آورد!

در پاسخ به این اتهام پوچ هم چه میتوان گفت جز اینکه اگر واقعاً سازمان مبارزه سیاسی را نمی‌شناخت و به اصطلاح به تروریزم گرایش میداشت، چگونه است که اینهمه آقایان و خانم‌های غیر سازمانی و خد سازمانی هرچه در طبق دروغ و فحاشی خویش دارند نثار سازمان و حتی شهیدانش میکنند اما گلوی شان بدست این سازمان "تروریست" بسته نمی‌شود؟؟

واقعیت اینست که چنانچه رفیق احمد نیز ابراز میداشت مسئله این قماش روشنفکران بد سرشت و نامادق را زیاد هم خاینین معده و به اصطلاح تروریزم سازمان تشکیل نمیدهد تکلیف اصلی آنان در چیز‌های دیگری مانند فرار و ترس از مبارزه مضرم بوده و این اتهامات روکشی است بر ایمان باختگی شان.

باسرکش شدن شعله‌های جنگ مقاومت در میهن ما، امپریالیستهای امریکائی و اروپایی و ارتجاع عربی، پاکستانی و ایرانی آرام نه نشستند. آنها با تکیه بر وجود فاشیزم، عقب‌ماندگی قرون وسطایی و استعداد بی‌انتهای مزدوران و وابسته شدن "تنظيم" ها، توانستند به آسانی بوسیله قلاوه‌های سیل اسلحه، پول و امکانات شان آنها را بصورت سگهای پست زنجیری خود درآورند. امپریالیزم و ارتجاع با سه هدف عمدی سگهایشان را پرورانیده و تحت حمایت گرفتند: زخم وارد آوردن بر رقیب سوییال امپریالیستی، هموار ساختن راه بمنظور وابسته بودن دولت آینده افغانستان به یکی یا جمعی از آنها و ضربه‌زدن متداوم به نیروهای انقلابی، دمکراتیک و ملی تا خلق ما هیچگاه نتواند خود را از چنگال زولانه‌ها پرخون و شیطانی اخوان فاشیست و سایر عمال امپریالیزم پرهاند.

در میان احزاب وابسته‌ی اخوانی، امپریالیزم و ارتجاع به حزب گلبدین منحیث مولود مشروعترشان نگریسته‌وآنرا بیشتر از همکاسه‌های پشاوری و ایرانیش در شکار شخصیت‌ها و نیروهای انقلابی مخصوصاً در پاکستان، کار آمد تشخیص دادند.

رفیق احمد این حزب را بعنوان باندی سیاه و مارای ارتجاعی، خد ملی و خد دمکراتیک تشرییم نموده، برو شدیداً خطناک بودن آن نه محض برای سازمان مابلکه برای کل جنبش انقلابی تاکیدورزید موبناه آشتی ناپذیر در اشکال و ساحات

مختلف با آن را در کنار مبارزه با تجاوزکاران روسی و سگهایشان مسئله‌ای حیاتی به حساب می‌آورد.

درک سازمان از ماهیت فاشیستی و بی نهایت خد انقلابی گلبدین و حزب‌ش کاملاً دقیق و صحیح بود. توأم با رشد تشدید مبارزه انقلابی سازمان، این حزب هم در داخل کشور هر قدر میتوانست و میتواند یکجا با سایر گروه‌های اخوانی به ترور رفقاء ما و محاصره و سرکوب جبهات تحت نفوذ سازمان دست زده و همچنین در پاکستان زیر حمایت مستقیم دولت این کشور از آغاز جنگ خد روسی تا کنون تعداد زیادی از رزمندگان سازمان ما و انقلابیون و افراد ملی مربوط به سازمانهای دیگر را از دم تیغ گذشتانده است.

با اختطاف و به شهادت رسیدن رفقاً توسط حزب گلبدین قلب رفیق احمد از اندوه‌خشمی جانگاه می‌سوت. ولی او هرگز نمیتوانست بپذیرد که سازمان بدون توجه به موقعیت کلی ورسالت عظیمش به دستهای انتشاری تنزل یابد. او خاطرنشان می‌ساخت که جنایتکاریهای حزب گلبدین بهیچوجه به معنی نیرومندی آن نیست. این حزب چون از همه بیشتر مزدور، واپسی و مورد نفرت توده هاست از بنرو بیشتر از باند های اخوانی دیگر علیه انقلابیون به ترور و جنایات پنهان می‌برد و حیاتش بر اعمال فاشیزم و ستم استوار است. همانطوریکه مائوتسه دون در مورد هیتلر گفته وقتی تروریزم و خونریزی این حزب فاشیستی نیز پایان بگیرد، حیاتش خاتمه می‌یابد. وظیفه عده سازمان ما و هر سازمان و فرد می‌هنپرست و آزادیخواه است که با سیاست مشت در مقابل مشت آنچنان نیرو و امکاناتش را با حوصله و مدبرانه علیه حزب گلبدین تمرکز دهد که نتیجه اش خنثی کردن و روفتن این مکروب خبیث از محنہ سیاسی افغانستان باشد.

بدینترتیب او سازمان را در جنگ خد روسی، جنگ تحملی اخوان و در رأس آنها دارودسته گلبدین و در میان موج هماهنگی حد و مرز توطئه چینی و لجن پراگنسی از جبهه سفلگان چپ نما، جبون و حاشیه نشین، مصمم و الهامبخش به پیش‌هدایت می‌کرد.

رفیق احمد برنامه‌های فراوانی بخاطر استحکام سازمان و یکپارچگی جنبش

انقلابی افغانستان داشت . او آینده جنبش را در افغانستانی رسته از اشغالگران بیگانه و بقایای آنها ، بشرط آنکه سیاستهای معینی به مرحله اجرا درآید ، با وصف پیشیغیر نبردهای خونین با اخوان شاه آنان باند گلبدین امیدبخش و تابناک میدید .

رفیق احمد غیر از زخم معده مزمنش از اوایل سال ۱۳۶۵ دچار بیماری قلبی نیز شد که نمیخواست همه‌ی رفقا از آن اطلاع یابند . از اواسط آنسال بیماری قلبی ، وخیمتر گردید . توصیه داکتران بود و سازمان هم تصمیم گرفت با غلبه بر هر مشکلی و بطور حتم او را باید جهت تداوی از پاکستان به خارج بفرستد . او تکمیل نوشته مشعل دوم را بهانه میاورد و آمادگیش را برای رفتن به خارج اعلام نکرد تا روزیکه توانست نوشته را به اتمام برساند .

سازمان در تدارک استاد مسافرتیش شد و او که از بابت نوشته مشعل دوم احساس خاطر جمیع مینمود ، تلاش داشت تا از فرصت کمی که قبل از سفر در دسترس بود حد اکثر استفاده کند . یکی از مسایلی که برایش عمدگی کسب میکرد وضع خایین خان محمد بود . این خایین که پس از اعدام قمر خود را مخفیانه به گلبدین فروخته بود مصیبت بارترین و سیاهترین نقشه ممکن ، نقشه قتل رفیق احمد را میکشید . خایین بی ناموس که میدانست احمد چگونه مشتاق دستیابی سازمان به چند سلاح پیشرفته مدد هوایی برای جبهات میباشد ، ضمن اظهار اینکه حاضر است در هر جلسه ای که سازمان لازم بداند بعلت حمایتش از قمر خایین از خود انتقاد کند ، از امکانات قطعی و ساده بدست آمدن آن سلاحها از طریق مقامات پاکستانی حرف زد تا رفیق را بفریبد .

رهبران با کیاست و دقت نظری مانند احمد نیز تحت شرایط معینی میتوانند مرتکب اشتباہی باورنکردنی شوند . و برای رهبر ارجمند ما این اتفاق افتاد . او که تا چند روز پیش از پست فطرتی و احتمال نوکر شدن بی چون و چرای خایین خان محمد در حزب گلبدین برای رفقا سخن میگفت فریب مکر و دروغ خایین را خورد و در دام دشمنی که به خویش تشنگ بود گرفتار آمد .

اری چار سال قبل از امروز خون مؤسس و رهبر سازمان

ما و فرزند کبیرون نامدار خلق ما رفیق داکتر فیض
احمد در شکنجه گاه حزب گلبدین برزمین چکید ولی این خون
بذر هایی را که فشانده بود بارورتر ساخت، درفش
پر افتخار سازمان را سرختر نمود و اراده‌ی رفیقان و همزمانش
را در همبستگی واستحکام آن بیشتر استواری بخشید. نقش زندگی
حماسی و شهادت قهرمانانه‌ی رفیق احمد و سایر رفیقان جانباخته‌ی ما در زندگی
و پیکار ما در چهار چوب سازمان ماست که هر قدر شور انگیز و پر دلانه تر باشد
بهمن اندازه دشمن را ناامید نموده، زخم زده و آخر مغلوبش خواهد ساخت.

رفیق احمد تنها مربوط سازمان و مایه مبارات مانیست^{۱۰} او، اکرم یاری، مجید کلکانی،
و پروفیسر قیوم رهبر، همه عماره شرف و نجابت
طبقه و خلق ما بشمار رفته و با نام خجسته و یاد الہامبخش شان جنبش ما و
هر فرد انقلابی میهن ما برخود میبالد.

درین ایام اگر از یکسو امپریالیزم و ارتتعاج با هزار حیله و دسیسه و به غرش
درآوردن بیسابقه ماشین تبلیغاتی شان علیه سویالیزم و با تمسمک به
تحولات اروپای شرقی و روسیه میخواهند ارکان ایمان انقلابیون چپ را درهم
ریزند، از سوی دیگر از پیرو و فلپین و هندوستان گرفته تا افریقا جنوبی و اریتریا
صفیر گلوه‌های انقلابیون بالاست و در میهن ما افغانستان هم سازمان رهایی
وسایر سازمانها و عناصر پرولتری در سختترین اوضاع بیهوده از قربانی دادن بر ضد
دولت پوشالی، سگهای فاشیست گلبدینی وغیره دلان امپریالیزم و ارتتعاج
میرزمند، برزمین میافتد ولی مرعوب و تسلیم نشده و درفش شهیدان را همچنان
در اهتزاز نگه میدارند.

اینها همه خود گواه است، تجدید عهد برخون رفیق احمد و دیگر شهداي ما
گواه است، گواه زنده بودن و شکست ناپذیری اصول بنیادی علم انقلاب.

بگذار تا آخر در سپاه احمد و سایر شهیدان پرلترا باشیم!
بگذار عشق و احترام به رهبر شهید مان و سرمشق قراردادن وی را با
حفظ وحدت اصولی، استحکام و تأمین نیروی تهاجمی سازمان علیه
دشمنان گوناگمنون تجسم بخشید!

زنده و گرامی بادیاد رفیق داکتر فیض احمد و دیگر شهیدان ما!



"باعُرق شدن در آندوه"

"شهادت رفقا نه پیشود همایل راحل کرد"

درین موقع که رفقا مجلس یادبود درگذشت مبارز انقلابی بزرگ کشیده ور، داکتر فیض احمد بنیان گذار و رهبر سازمان رهایی را برگزار میکنند، میخواهیم بدون مقدمه چند خاطره خود را از زندگی پر عظمت این انقلابی قهرمان بازگشتو نماییم.

زمستان سال ۱۳۴۲ در اوایلین دیدار با رفیق چنان گرمی و صمیمتی را ازوی حس کردم که هرگز از هیچ کس احساس نکرده بودم. تواضع فوق العاده، آرامش، سنگینی و حتی لباس خیلی ساده‌اش بشدت مرا جلب کرد. از همان آغاز محبت‌هایش پذیرفتم که با شخصی ساده‌نه بلکه با واقعی رهبری برجسته مقابله هستم. با توجه به اوضاع آن زمان سخنان آموزندگان را روی دو مسئله متصرک نمود: اول - بخاطر انقلاب کردن بر علاوه مبارزه علی‌ما باید شبکه‌های مخفی ایجاد کنیم. بدون شبکه‌های مخفی قادر به ادامه کاری نخواهیم بود. دوم - بدون ایجاد یک تشکیلات منضبط بشویگی در واقع تنها جنبش ما بدون سر میماند.

محبت‌های مفصل داکتر فیض احمد جوان، قلم راشکار کرد و دلم نمی‌خواست از او جدا شوم. با وجود اینکه دیده‌وادید مطابق برنامه بدولی چنان علاقمند دیدن او بودم که همیشه دلم میخواست کاش زمان جلسه زیاد می‌بود. خلاصه که هیچ‌گاه از دیدار او سیر نشده بودم. شبها او را در خواب می‌دیدم، زیر شکنجه پلیس، در میدان جنگ، در کوهها و جنگل‌های جبهه ۰۰۰۰

رفیق داکتر همیشه تأکید میکرد که باید از همه اولتر آگاهی خود را از جهان‌بینی پرلتري بالا برد و بین توده‌ها به کار و سازماندهی پرداخت. فکر و ذکر این انقلابی بزرگ همواره به کاربین توده‌های وسیع معطوف بود.

سال ۱۳۴۹ در جریان انشعاب تبارز کرد و گروپ انجنیر عثمان از آن جدا شد .
با رفیق که درین مورد دیداری داشتم گفت که انجنیر عثمان دچار اشتباہ بزرگ شده است . او اگر به خود و نظرات خود اعتماد داشت باید اینطور خرابکارانه عمل نمیکرد . او نقل قول مائو را برایم گفت که بخاطر شکار بیر باید به مفاک ببر رفت از لحاظ فلسفی هم مسئله را توضیح نمود . انجنیر عثمان که امکان آنرا داشت باید در داخل سازمان جوانان متفرقی به مبارزه سازنده ایدیولوژیک و سیاسی دست میزداگر راه دیگری باقی نمی ماند انشعاب توجیه می شد .

در روحیه این رهبر کارдан همیشه وحدت انقلابیون پرولتیری را میخواندم اما وحدتی اصولی . او شدیداً مخالف وحدت بدون مبارزه ایدیولوژیک و سیاسی بود .

رفیق داکتر زبان ساده ، روان ولی پر از محتوا و تأثیر داشت . وقتی به توضیح یک مسئله بفرنچ میپرداخت آنرا چنان حلابی و آسان فهم میکرد که شنونده را به عمق مسئله میرساند . بکار برد این گونه زبان کار ساده نیست . او با هر رفیق مطابق سطح آگاهیش برخورد داشت . از اکثر رفقایی که با اوی سروکار داشتند دارای شناخت عمیق و همه جانبه بود

همچنین قبل ازینکه یک رفیق را بخاطر اشتباها تش مورد انتقاد قرار بدهد سطح وی را در نظر میگرفت و بعد مسئله را بدون کوچکترین گذشت و مستمالی کردن مطرح نمینمود تا بدینترتیب بهارتقا ، آگاهی و پختگی طرف مقابل کمک شده باشد . درین زمینه خاطرات زیادی از رفیق شهید داریم .

برای من داکتر فیض احمد روشنترین و عالیترین نمونه رهبری بشمار میرود که واقعاً ترس از دشواری ها و مرگ برایش معنی نداشت . مثالهای آن بیشمار است اما یک مثال کوچک آن :

جریان قیام ۱۴ اسد است که رفقای زیاد دیگر هم مطلع اند . بعد ازینکه رفیق خبر شد که پلان قیام توسط دگروال ابراهیم افشاء گردیده او بدون ذرهای تردید و توجه به خطر مرگ بخاطر نجات رفقا با رفیق محسن یکجا خود را به محل معین که رفقایی وظیفه داشتند تا پلان قیام را عملی سازند ، میرساند . اما موتمر حامل وی و رفیق محسن در نزدیک محل مورد تعقیب قرار میگیرد . بناءً نمیتواند به موقع برای

نجات رفقا کاری کند و همراه با آنان باقلب پر از آرمانتش توسط پلیس گرفتار میشود . پلیس مدت سه روز هویت اصلی اورا نمی شناسد . زیرا او خود را باهویتی دیگر معرفی کرده بود . تا اینکه یکی از خائنین مربوط سازمانی دیگر اورا به پلیس معرفی کرد . جریان تحقیق وی از سر گرفته شد . جنرالهای روسی و پلیس دولت مزدور به پایکوبی پرداختند و اورا تحت سخت ترین شکنجه‌ها قرار دادند . تیل داغ کردند ، سرور و پیش راسوختانند ولی این قله مقاومت با اینکه از تمامی رازهای سازمان و آدرس‌ها در کابل و سایر ولایات آگاهی کامل داشت لب نگشود و با سکوت‌ش دشمن را خوار و ذلیل ساخت . او میدانست که این جانیان وحشی تا لحظه مرگ دست از شکنجه نمی کشند و باید فکر دیگری کرد . بالاخره تصمیم فرار را میگیرد و با توجه به محل فرار و چند واقعیت دیگر دید که امکان فرار منطبق با همان چیزیست که رفقا در نقشه گفته بودند . وقتی موفق شد از دیوار خود را پائین پرتاپ کند با مفلری که همیشه آنرا با خود میداشت سر و روی خود را که سوخته و زخمی بود پیچاند و با خونسردی کامل به راه رفتن پرداخت و با خود سنجید که اگر در جریان فرار دشمن اورا ببیند بلا فامله تیربارانش خواهد کرد که بهر حال نسبت به تحمل عذاب چندین روز شکنجه دیگر بهتر است و اگر ندید رستن از چنگ دشمن موفقیت با ارزشی خواهد بود . چند قدم بعد از تیر رس پهراه داران خارج گردید و نقشه فرار با موفقیت انجام گرفت .

روز دوم فرار بود که رفیق با بدنه پراز پانسمان زیر تداوی قرار داشت . وقتی مرا دید در لبهای وی همان تبسم آشناش نیش نقش بست . از جریان تحقیق و شکنجه‌ی تمام رفقا و بخصوص رفای قهرمان داود و محسن برایم قمه کرد . او با مکثهای طولانی در حالیکه سعی میکرد از فروریختن اشکش جلوگیری کند از شکنجه‌های وحشتناکی که سگان خلقی و مأموران کی . جی . بی برآن دو رفیق اعمال داشته بودند سخن میگفت که چگونه همچون کوهی در برابر قصابان کشیف ایستاده بودند . بعد با لحنی که بیانگر دردی عمیق بود گفت که مدادی فیر تفنگچه در اتلاق تحقیق رفیق محسن را شنیده است . و بنابرین رفیق محسن صد درصد به شهادت رسیده و رفیق داود به احتمال قوی .

ما هر دو دقایقی سکوت کردیم . بالاخره خود با این جملات سکوت را شکست :

”با غرق در اندوه شدن شهادت رفقا نمیشود مسایل راحل کرد لازم است هرچند
زودتر دست به عمل شویم ” و آنگاه کارها و وظایف را که به من ارتباط میکرفت
برایم یادداشت داد .

پس از شکست قیام ۱۴ اسد که همه فکر میکردند سازمان ما از بین رفته است، در اثر
رهبری بصیرانه و ممتاز رفیق داکتر به زودی برسر پا ایستاد .
در سال ۱۳۶۲ رفیق رادرپشاور دیدم . پس از شنیدن گزارشها، رهنمودهای
لازم را در باره کار در روستا داد و با تأکید فراوانی خاطر نشان ساخت که شما
رفقا با آنکه در روستاهای درین شرایط سخت جنگ مصروف هستید باید به ر طریقی
است بخاطر ارتقای آگاهی تان به مطالعه بپردازید . مخصوصاً در پشت جبهه
باید از هر لحظه برای مطالعه استفاده کنید . همچنان او مشخصاً برایم از
اهمیت وحدت با سازمانها و شخصیت‌های انقلابی دیگر توضیح داده و خواست تا
درین راه هرقدر که ممکن است سهم بگیرم .

در سال ۱۳۶۴ که مجدداً به پشاور آمدم او باز هم واين بار با توضیح و تأکید
بیشتر برای من و چند رفیق دیگر از حیاتی بودن جنبش آموزش صحبت کردواز ما
خواست تا برای این منظور در شهر دیگری برویم . آن دوره‌ی هر چند کوتاه
آموزشی برایم واجد ارزش فوق العاده ای بود . او برجسته ترین نماینده این
اصل اساسی بود که باید سازمان را قبل از همه از لحاظ ایدئولوژیک
ساخت .

تمام خاطرات من ویقیناً رفقاء دیگر از معلم شهید ما منبع درسگیری
والهای عظیم است .

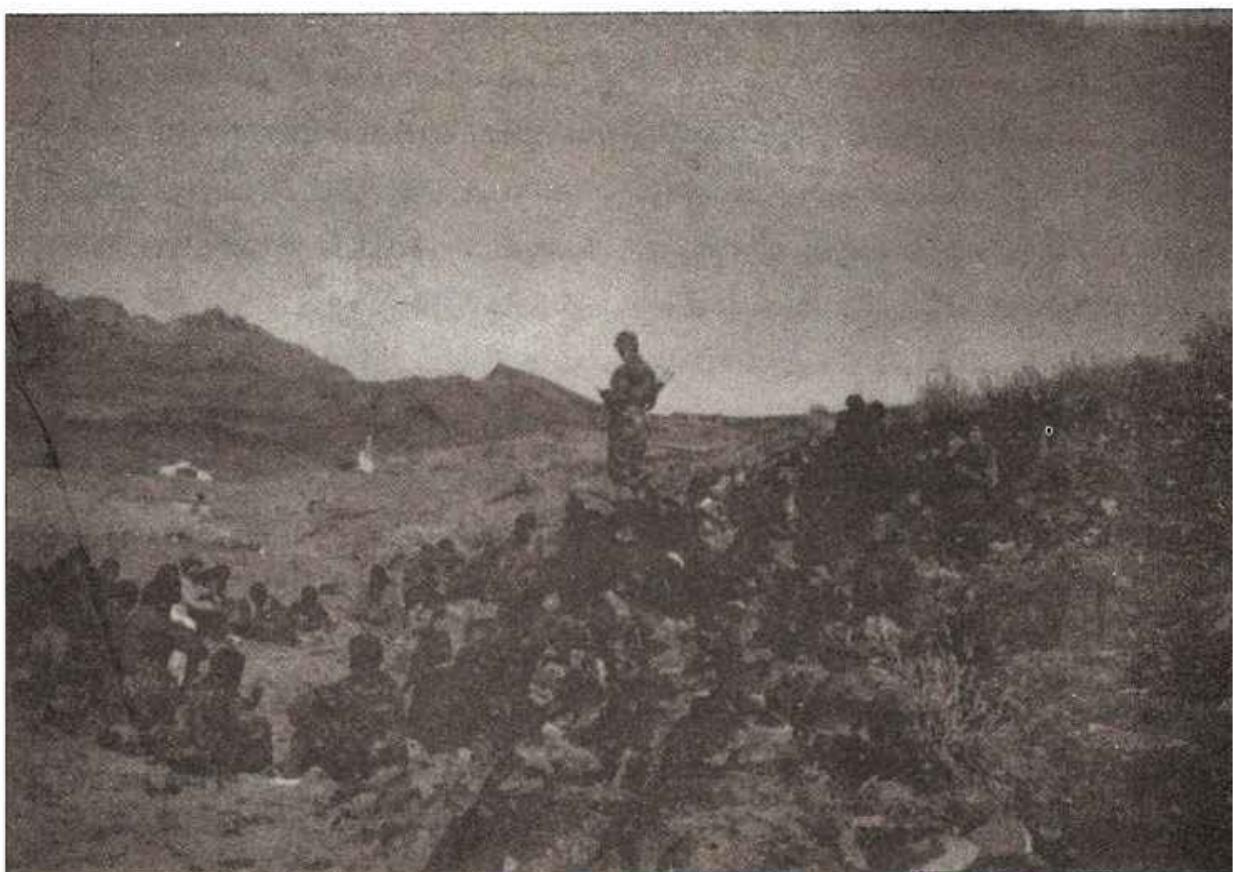
اما روز ۲۱ عقرب سال ۱۳۶۵ نیز خاطرهای از رفیق دارم که تالحظه مرگ در دلم
باقی خواهد ماند . آنروز وی ساعت شش و نیم شام از من جدا شد و گفت که ساعت
هشت شب دوباره با هم میبینیم . من هم بدنبال کاری که برایم سپرده بود رفتیم .
حوالی ساعت نهم بخانه برگشتم ولی از رفیق خبری نشد و فقط بعد از ساعتی جستجو بود که
به حقیقت هولناک و باور نکردنی ای پی بردیم . رفیق و رهبر محیوب و فرزانه
براساس خیانت خان محمد شرف باخته در دام حزب گلبدین افتاده بود . آنسر و ز
نقشه پایان زندگی و مبارزه در خشان و پرافتخار وی بود ولی مرحله ترازه ای

از حیات سازمان رهایی افغانستان که همهی اعضاي سازمان ، همه اعضاي مصادق
جنبیش پرولتری مارا باشعلهای ازکین واراده گداخت وبخاطر انتقام او و کلیمه
شهیدان انقلابی وادامه بی تزلزل ورزمند تر راه شان به تجدید سوگند واداشت .
 فقط هرآنکس که تهی از شرف و وجود انقلابی باشد براین سوگند پشت خواهد

کرد

درود سرخ و آتشین بر رفیق داکتر فیض احمد !

در اهتزاز باد در فشن گلگون و پر شکوه سازمان رهایی افغانستان !



بدون آموزش سیاسی نمیتوان انقلابی ای آگاه بود

خوشبینی انقلابی رفیق داکتر فیض احمد

رفیق رهبر ما بعنایه یک انقلابی راستین هیچگاه خوشبینی انقلابی‌ش رادر روزهای دشوار و نشیبی‌ای کارو مبارزه از دست نمیداد و بالنتیجه همواره با احساس مسئولیتی که شایسته موقعیت سازمانی و شخصیت‌ش بود به امور رسیدگی می‌کرد «از مثالهای این خصوصیت مقتباز رفیق ما به نقل تنها چندتای آن می‌پردازیم»

رفیق از مدت‌ها پیش و تا آخر از بیماری مزمن زخم معده رنج می‌برد «سالهای قبل از کودتای ۷ نور بود که خبر شدیم او دچار حونریزی معده شده و به شفاخانه انتقال یافته است» آن‌زمان که سازمان تازه می‌خواست شکل بگیرد و مواضعش را در رابطه با مسایل مختلف می‌باشد تثبیت کند، برخورد اداری از رهبری رفیق مسئله‌ای حیاتی بشمار میرفت و هیچ‌کدام از رفقا نمی‌توانستند فعدان‌شرا در تصور بگنجانند «بسیاری از رفقا که ناگهان از انتقالش به شفاخانه خبر شده بودند خود را دچار یک نوع ضربت خوردگی دو جانبه حس می‌کردند یکی همان‌طوری‌که گفتم بخاطر خودش که در واقع روح گروه ما محسوب می‌شد و دیگر اینکه چون از چهره‌های سرشناس جنبش بود، دولت، پرچمی‌ها و اخوان به او نظر داشتند که بهمین دلیل زندگی نیمه مخفی را اختیار کرده بود و بناءً می‌ترسیدیم مبادا در شفاخانه به او اسیبی برسد» امکانات فوق العاده محدود بود «هیچ‌کاری دیگر نمی‌توانستیم جز اینکه فوری به چند داکتر مجرب و آشنا خبر بدیم و از اکثریت رفقا بخواهیم تا بخاطر خون دادن (رفیق بشدت به خون گرفتن نیاز داشت)، انجام کارهایی و مراقبت بکوشند و روز و شب را در شفاخانه باشند» وضع رفیق بسیار وخیم بود نه چشم‌بایش را باز نمی‌توانست و نه قادر بود کلمه‌ای حرف بزند «برخی از رفقا و دوستانش با دیدن چهره و بدن سفید بیحالش نمی‌توانستند جلو گریه‌ی خود را

بگیرند . با آنکه رفقا کوشیده بودند حتی الامکان از انتشار خبر بستری شدن رفیق جلوگیری شود با ۱ ینهم در اولین ساعات تعداد کثیری از هممندان و سایر دوستدارانش به شفاخانه رسیدند . این نشان کوچکی بود از میزان محبوبیت و ارزش رهبر ما بین دیگران . ما به این امر میبالیدیم اما با توجه به مسئله امنیت رفیق نمیدانستیم چگونه مانع آمدن افراد به شفاخانه شویم . در عین حال دیدار دوستان وی که با چشمهاش اشکبار با اصرار میخواستند خون شان را به رفیق هدیه کنند مسأرا تحت تأثیر قرار میداد . داکتران پس از مشورت درباره اینکه خون داده شود یا نشود (یک نظر اینبود که خون دادن میتوانست جان رفیق را به خطر بیندازد) ، بالاخره تصمیم گرفته شد خون تزریق شود . این تصمیم صحیح بود . رفیق چشم باز کرد و بسختی و تقریباً با لکن این کلمات را به زبان آورد : " رفقا وارخطا و پریشان نباشید . . . ولی دیگر نتوانست ادامه دهد و باز هم به اغما رفت . پس از ساعتی دوباره چشم گشود از رفیق محسن با اشاره خواست نزدش برسود بعد رفیق دیگر را هم خواست بپاید . آنوقت در حالیکه فکر میکرد شاید دیگر فرصت زیادی نخواهد داشت با دقت کلیه ارتباطات تشکیلاتی را یادداشت داد ، افراد معینی را که با آنان تازه دیده بود معرفی کرد و اهمیت ادامه رابطه با آنان را تأکید کرد . حتی از چند نوشته و کتابیکه نزدش بود یاد کرد تا از جاهای معین گرفته شوند . تظاهر ایمان پر ابهت او به پیشبرد مبارزه در لحظاتی که دیگر به زنده ماندن امیدنار در رفیق محسن و چند رفیق دیگر را چنان دچار بغضی درد آورو هیجان ساخته بود که رفیق داکتر متوجه شد و گفت : " این وضع درست نیست رفقا باید دقیق یادداشت بگیرید . نبودنم بین شما نباید برای تان اساسی باشد . همیشه به زبان میگفتیم اما حلا باید عملآ ثابت کنیم که انقلابیون هیچ وقت امید خوشبینی خود را نمیبازند . به دیگران هم روحیه بد هید مرگ امر طبیعت است و . . . " اینبار هم نتوانست بیش از چند دقیقه‌ای محبت کند و چشمانش را بست .

بالاخره حال رفیق به تدریج بهتر شد واز مرگ جست . اما مجموع آرامش و ملابتی که رفقا هنگامیکه با مرگ در جدال بود از وی دیده بودند و کلماتی که در آن دقایق بر زبان رانده بود ، معیاری بود که میشد گوش دیگری از شخصیت وارسته و انقلابی رفیق را با آن دریافت .

در شکست قیام ۱۴ اسد طبعاً مهمنترین پیروزی برای دولت دستگیری رفیق ما بود . سگان خلقی گروه به دیدنش می‌مدند وقتی عده‌ای از شکنجه گران و مستنطقین روسی برای اولین بار او را دیدند با سرمستی تشنج آلودی فریاد زدند : "حالا کلید مندوق سر بسته‌ی مائوئیستها را یافته‌ایم!" آنگاه همچون گرگان گرسنه‌ای به جان رفیق افتادند . ولی بزودی متوجه شدند که با آن وحشت جثمه کوچک و نحیف داکتر بی نفس خواهد شد . و به گفته شوخی آمیز خود رفیق که بعدها قمه میکرد : "روسها و خلقی‌ها فکر کردند که باید این "کلید" را محترمانه ! برای باز کردن آن "مندوق" بکار گرفت . بناءً از لتوکوب دست برداشتند . چند نفر دیگرآمدمو بطرز مسخره‌ای شروع به خوش زبانی ، معذرت، خواهی و بازیهای کثیفی ازین گونه نموده و آخرالامر طالب سازش و همکاری شدند . مشخصاً خواستند بعنوان آغاز "همکاری" به گروهی از رفقا که در پنجمیشیر کار میکردند نامه‌ای بنویسم و آنان را به آدرس معین در کابل بخواهم . پیشنهاد دشمن زمانی بود که من تن پاره پاره و خردشده رفیق محسن و داود را دیده و صدای گاه آرام و گاه بلند رفیق هماییون و چند رفیق دیگر را که در اتفاقهای پهلو شکنجه میشدند میشنیدم . شدت و وسعت ضربه به تشکیلات راهم میفهمیدم . ولی من خشمی وصف ناشدنی که تا مغز استخوانم را میسوزاند فرو خوردم . با هجوم به افکاری در ذهنم که به نحوی میتوانست به معنی نامیدی و "پایان دنیا" تعبیر شود به مبارزه برخاستم و خود را سرزنش کردم . ببیاد آن گفته معروف افتادم که وقتی در دست دشمن گرفتار می‌ای بی بهترین اندیشه فرار است . امکان فرار ناچیز بود . اتفاقاً یک افسر پلیس وا از طریق رفیق داود و نیز شخصاً میشناختم لیکن به همکاریش مطمئن نبودم . در آن لحظاتی که می‌دیدم رفقای ارزشمند زیادی دستگیر شده‌اند و روابط تقریباً بکلی از هم‌گستته، فکر کردم حالا گرفصتی برای کار کردن بیابم ، عالی می‌شود . پس به آرامی به دشمن گفتم بسیار خوب تا صبح بمن وقت بدھید که راجع به "همکاری" فکر کنم . و آنگاه تمام حواس‌م را روی چگونگی فرار بر اساس نقشه‌ای که رفقاد اشتند نیز صحبت با آن پلیس که کمکش اساسی بود متمرکز ساختم . در رابطه با پلیس چانس آوردم . قبل از آنکه من مسئله را با او مطرح سازم خودش که میدانست فقط تا فردا صبح وقت هست ، بمن نزدیک شدم و با عجله گفت

دکتر صاحب شمام میتوانید ساعت ۴ صبح فرار کنید ۰ تاین حد همدردی پلیس مذکور برایم غیرمنتظره بود ۰ سنجیدم که نباید حیله‌ای در کار باشد ۰ دشمن برای کشتنم نیازی به داشتن بهانه‌ای مثل فرار و امثالیم ندارد مخصوصاً که هنوز امکان "همکاری" یا عدم همکاریم برایشان معلوم نیست ۰ فاصله دریچه‌ای که باید خود را از آن به پائین مینداختم بازمی‌دانم حداقل برای من خیلی زیاد بود و احتمال اینکه دیگر نتوانم برخیزم نمیتوانست منتفی باشد ۰ ولی فکر کردم مرگ بدینصورت بهر حال نمیتواند بدتر از مرگ زیر شکنجه دشمن پست باشد ۰ ضرورت و اشتیاق پیوستن با رفاقتی در آن دقایق برایم استواری و انرژی میبخشید ۰ موافقتم را با آن پلیس شرافتمند اعلام کردم ۰ در ساعت معین از دریچه تشنه بیرون پریدم و بدون آنکه آسیب مهمند دیده باشم خود را به نزدیکترین خانه‌ی یک رفیق که میدانستم دستگیر و شناخته نشده است رساندم ۰

بعد ها در فرمت هائیکه او از جریان فرارش که دشمن را دیوانه ساخته بود صحبت میکرد عمدتاً میخواست روی این نکته تأکید نماید که "در شرایطی آنچنان، بطور کلی دو فکر در ذهن انسان در جدال میباشد :

یکی اینکه با دستگیر شدن آنهم در حالیکه سازمان ضربات سه‌مگینی خوردده ورفاای زیادی به شهادت رسیده‌اند ، انسان دنیا را پایان یافته میپنداشد، امیدش را به دوباره برخاستن سازمان و پیروزمندی آرمانها و خلامه انقلاب و خلق از دست داده در واقع دچار یکنوع فلچ احساسات انقلاب، و مبارزاتی میگردد ۰

دیگری عبارتست از امید و خوشبینی که حتی با تصور کشته شدن زیر شکنجه ، انسان میبیند که همان لحظه‌ای که هزارها و ملیون انسان انقلابی شهید تجربه‌اش کسرده اند - برای تو نیز فرا رسیده است : با تسلیم نشدن ولب بستن دشمن را خوار میسازی ، پاسدار شرافت آرمانها و سازمانات باقی میمانی و به مرگ بزرگی میرسی که مائو آنرا بدرستی بیان داشته است . جنبه دیگر این خوشبینی بیگمان اندیشیدن به فرار است که اگر بتواند عملی شود خود ضربه سختی به دشمن بحساب میاید ۰ وقتی رفیقی از وی پرسید که اساسی ترین فکری که او را به اقدام به فرار کشاند چه بود ؟ گفت: " خوشبینی انقلابی ۰ "

زمانیکه هواگوفن مدر حزب کمویست چین در جوش اجش مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران به دیدن محمد رضا شاه رفت تمام احزاب چپ و انقلابیون را موجی از تعجب و خشم فرا گرفت . بحث روی این مسئله در جنبش ما هم داغ بود . روزی رفایی که قرار بود مسایل مشخص تشکیلاتی را با رفیق مطرح نمایند به مجرد یکه او را دیدند ناگهان با لحنی نامناسب و برافروختگی پرسیدند : " حالا چه جواب دارید چرا هواگوفن به ایران دشت ؟ " رفیق اول با تبسم توأم با شوخی گفت : " من با هواگوفن هیچ قوم و خویشی‌ای ندارم و از رفتنش به ایران یا جاهای دیگر هم بمن اطلاع نداده بود . کاش میشد هنگی ما مستقیم از خود وی قضیه را جویا میشدیم . " اما سپس مفصل‌آمیز مسئله را توضیح داده و در ضمن باقاطعیت و موکداً اظهار داشت : " اکنون رهبر حزبتش دچار یکچنین اشتباه مسخره‌ای شده ، اگر چین همانند شوروی در بالاتلاق امپریالیزم وارد آغاز خواهد زد و احزاب انقلابی پسر اقتدار جهان نیز از انقلاب و پرلتاریا ببرند باز هم ما که خود انقلابیون پرلتاری میدانیم نباید سراسیمه و به انقلاب بدین شویم و به هر آنچه تا دیروز آگاهانه برای ما والاتری من عقاید بشمار میرفت یکشنه پشت پا زنیم . وظایف ما بعنوان انقلابیون در برابر خلق کوه مانند است . "

خوبی و استواری رفیق شهید ما در مقابل حوادث و دشواریها بیش از آن است که درین چند مثال محدود گردد . یقیناً رفایی زیادی خاطرات گویا تر و ارزشمندتری درین مورد از وی دارند . آموختن والهام گرفتن ازین وجه بر جسته و انقلابی شخصیت رفیق بخصوص در این ایام برای سازمان و فرد فرد ما اهمیت عظیمی کسب میکند .

امروز امپریالیستها و مرتعین در سراسر جهان عربده کشان زرسوکله یکدیگر بالا میروند تا هریک بنوبه خود راجع به " شکست سوسیالیزم " و " ناکامی آرمان پرلتاریا " در رسانه های جمعی گلودریده می‌آنرا بهم تبریک بگویند . اینهمه لجنپاشی در تاریخ ۱۵۰ ساله ایدئولوژی پرلتاری سابقه نداشته است . وضع طوریست که در تعداد زیادی از احزاب چپ نشانه های اغتشاش ، بدینی و بی ایمانی به مشاهده میرسد . روشنفکران با ملاحظه وقایع روسیه ، اروپای شرق و نقاط دیگر و تحت تأثیر تبلیغات سیستماتیک و دقیق بورژوازی و امپریالیستها ، همچون فردی هستی با ختنی

با دو دست بر سر خود میزند که چه شد؟!

عدمای دیگر هم هستند که حوادث مذکور امید آنان را بشدت درهم گرفته ولی شاید نابود نکرده و بنابرین هنوز تاله های شان به اندازه ضجه های گروه اول گوشخراش نشده اما بهر حال هردو دسته کسانی اند که با ازدست دادن خوشبینی انقلابی یکراست در قعر تسلیم طلبی و پشت کردن به مبارزه علیه ستم و استثمار فرو میروند.

امروزه بدینی ها و نومیدیهای روشنفکرانه را بخود راه دادن اگر در غرب میتواند "تجییس" شکسته و لنگ داشته باشد، در کشور ما نامش را جز خیانت نمیتوان گذارد. در افغانستانی که در منکنهای حکومتی پوشالی و مستبدین جانور صفت اخوان درگیر است و خلق محروم ما جانفرساترین تلحکامیهای ممکن در کره زمین را تجربه میگند، انقلابیون لحظه‌ای هم حق ندارند از آنچه در روسیه و اقمارش رخ داده و بفرض در چین و سایر کشورها نیز وقوع یابد، هدف کم کرده، آینده را تاریک دیده و بدینترتیب دست از پیکار بکشند. نتیجه فوری و نهایی از دست دادن خوشبینی انقلابی در میهن ماقبل از همه به معنی تسلیم شدن مقابل امپریالیزم، وطنفروشان پرچمی و خلقی و بخصوص فاشیستهای اخوانی میباشد. تا زمانیکه یک انقلابی شرف وجود اش را زیر پا نکرده باشد هرگز نمیتواند و نباید آن کونه حوادث خارجی یا بدتر از آن را محملی برای فرارش از مبارزه رهاییبخش قرار دهد.

احزاب و دولتهای روسیه و اروپای شرقی با نام و رنگ سوسیالیزم درهم ریختند و بدنبال آن مشاطه گران شرماهیه و ستم "فاتحه خوانی" بین پایان دستجمعی را بر ایدئولوژی پرلتاریا شروع کرده‌اند که بیقین تامدتهای طولانی دیگر نیز ادامه خواهد داشت ولی با اینهمه جریانات چه وظایفی در برابر ما عرض اندام مینماید؟ با ایمان باختگی به صورت بی ربط و حقارتبار به سوگ مسکو و کشورهای قبل از در ہنبدش نشستن؟ یا اینکه برعکس دریابیم که مسئولیت ما براتب وسیعتر و مشکلتر شده و در دوران بسیار دشوارتری باید در راه رهایی وطن و مردم خود از زیر پوغ رژیم وطنفروش ولاشخوارهای گرسنه اخوان بکوشیم.

بدون تردید آرمان پرلتاریا در آن کشورها از سالها قبل مورد خیانت قرار گرفته و حالا آخرین ضربات بر آن وارد می‌اید. آیا این بسیار شگفت‌انگیز و باور نکردنی نیست؟ نه. زیاد هم تکانده‌نده نیست. تاریخ تکامل علم انقلاب حاکی است از افزایش و خیز، شکست و پیروزی، پیش روی و عقب زوی آن. ساختمان سوسیالیزم همیشه در بستر مبارزه بی و قدرت با خیانت، نیروی سرمایه و انواع ارتقای همراه بوده است. اگر در روسیه خیانت با بیرق گلاسنوت و پروستروئیکا و اهانت به لنین و رهبران انقلاب اکابر ادامه می‌باید در همان روسیه و کشورهای دیگر هستند مبارزینی که حاضرند در راه دفاع از آرمانها ی پرولتاریا با سرافرازی جان ببازند اما در برابر سگهای بورژوازی و ارتقای سر قرود نیاورند. بحران گنوی جنبش انقلابی امری گذراست. در دل تاریخ انقلاب اکابر دیگری نطفه می‌بنند.

از سوی دیگر در پشت زرق و برق و شکوفایی ظاهری کشورهای غرب توفانها نهفته است و نیز می‌بینیم که مردم جهان سوم در چه جهنه‌ی دست و پا می‌زنند، چگونه هر روز خبر از سیاست طلبی، دست‌اندازی و اعمال تحقیر و توطئه‌های رنگارنگ سی. آی. ای و دستکاههای ترور و جاسوسی سایر قدرتهای امپریالیستی درین کشورها است. اینها همه خلقهای جهان سوم را به پافشاری راسختر و پیگیرتر مبارزه نهایی علیه امپریالیزم و دولتهای وابسته به آن می‌کشانند. ازینجاست که وظایف انقلابیون جهان سوم با همان شکوه و شوکت رزمی سابق پا بر جاست.

مشخصاً در میهن خود ما حالا که با افول قدرت جهانخوارانه روسیه، پوزه‌ی سگهایش در کابل نیز بر خاک می‌خورد، در درجه‌اول نبرد آشتنی ناپذیر مرگ و زندگی با اخوان این کثیفترین و خطرناکترین مکروب سرزمین ما مسئله‌ایست که جایش را هیچ حادثه‌ای نه در سطح جهان و نه در سطح ملی در ذهن انقلابیون مادق و بالراده نخواهد گرفت. فقط آن معمولاً روش‌نگرانی که به انقلاب کردن برخوردی آماتوری، فصلی و نمایشی دارند آنقدر بیشتر خواهند بود که زیر سپر "فروکش" و بحران جنبش بین‌المللی "وغیره از نبرد بی امان علیه اخوان خونخوار و سایر دشمنان خلق ما طفره روند. اگر

در اروپای شرقی و روسیه زلزله ای رخ داده در کشور ما امپریالیزم و چاکرانش، فاشیسم مذهبی و مرتجعین گوناگون همچنان متکبرانه بر قلب و گرده خلق تیرخورده ما سنگینی میکنند . طفره رفتن از پیکار طبقاتی علیه این دشمنان باهر اسم و رسم و تردستیهای "فیلسوفانه" که باشد جز اثبات بزدلی و خود را به در بیغیرتی ای ننگآلوده زدن چیز دیگری نخواهد بود .

انجام ریشه‌ای وظایف اساسی انقلابیون ما در پرتو هیچ تئوری و ایده‌های جز علم پرلتیری قابل حل نیست . عمر ما هنوز عصر امپریالیزم و انقلابهای پرولتیری است . هر چند پیشرفت‌هایی شکرف علمی و تکنیکی موج تغییراتی اجتماعی معین در کشورهای سرمایه داری بوده است ولی تاکتیکها و وسائل اصلی مبارزه ضد امپریالیستی و مداشت‌های دراین عصر که رهبران جهانی پرلتاریاد رسانهای ایدئولوژیکی، سیاستی و تشکیلاتی آموزش داده بطور کلی در تمامی نقاط و بخوص در کشورهای جهان سوم همچنان به قوت خود باقیست . در افغانستان ما نیز تنها با مشعل پرلتیری است که خواهیم توانست در کوره راه تاریک و خونین بسوی هدف پر جلال خود - رهایی توده‌ها پیش رویم .

درین روزهای رجزخوانی بی نظیر امپریالیزم و ارجاع هبتنی بر شکست ابدی ایده‌های انقلاب "مرفا حفظ خوشبینی انقلابی و امید به آینده" است که ضامن تداوم رزمnde ترنبردهای بی امان ما بر ضد امپریالیزم و نوکرانش خواهد بود . در تار و پود سازمان ما این روحیه و خوشبینی تزلزل ناپذیر از رفیق داکتر فیض احمد رسونخ دارد . با این آموزش و ارشیه والای رهبر ما هم است که رسا و قاطع میگوئیم :

امپریالیزم و سرمایه داری محکوم به مرگ است !
آینده از آن قدرت رنجبران است !
ما پیروز میشویم !



”هندوز کجاست؟“

در ماه های اول سال ۱۳۶۰ زمانیکه شرایط مختنق رژیم مزدور کابل به اوج خود بود هر روز به چاپ خانه سازمان واقع در قلعه زمان خان شهر کابل میرفتم بعد از یکی دو بار روز دیگر زمانی که داخل خانه ایکه در آن ماشین چاپ بود شدم مرد دهاتی ای را دیدم که دستار سفیدبرسر وبالباس ژولیده در کنج حوالی مصروف ترمیم کدام زینه خراب شده بود . فکر کردم که نباید این شخص که معلوم نیست چه کسی است مرا بشناسد . به همین خاطر بدون سلام و علیک و آنهم طوریکه مرا دیده نتواند بچاپخانه رفتم .

از موجودیت آن شخص بیگانه در خانه ایکه چاپ خانه سازمان در آن است خیال ناراحت شدم . زیرا اینرا از عدم دقت رفقا فکر میکردم . وقتی وارد چاپ خانه شدم و با رفیقی که قبلًا در اتاق مصروف کار بود موضوع رادر میان گذاشتمن به حرفا هایم توجه نکرد و به کارش ادامه داد . روز دیگر باز هم زمانیکه به چاپ خانه میرفتم اورا دیدم که از اتاقی برآمده بطرف در خروجی خانه رفت .

چند روز بعد آن رفیقی که مسئول من و شخص دیگر بود برای ما گفت که بعد از امروز مسئولیت شما برای شخص دیگری داده شده است .

روز بعد که وعده ملاقات با مسئول جدید داشتیم دیدیم که همان شخص دهاتی اما اینبار با لباس شهری آمده داخل صحبت با ما شد . در برخورد اول دانستم که شخص مذکور آدم عادی نیست . زیرا او از طرز صحبت بسیار عالی برخوردار بود که در جملات نخست آدم را تکان میداد .

برای اولین بار در زندگی در مقابل شخصیتی قرار گرفتم که صمیمیت عمیق، دانش عالی،

کرکتر جذاب و تواضع و بسیاری خصایل مثبت همه در وجودش دیده میشد که حتی
از خوب ترین رفقای دیگر متمایز بود.

این آخرین بار نبود که با هم میدیدیم؛ چندین مرتبه دیگر نیز با او
دیدار داشتیم.

از نگاه‌های صمیمانه ولبخند مخصوص بخودش آدم طوری درک میکرد که او به
اشخاص طرف مقابل زیاد امید بسته است و آینده را در وجود آنها میخواند.

او اکثرآ خوش طبع وطنزگوبوده ظرافتیکه او هنگام محبت در جریان کار و حتی در
جلسات بکار میگرفت آنقدر خوش آیند بود که رفقاء علاقه‌مندی بیشتر برای حل مشکلی که
در برای برداشت تشویق میشندند و یا موضوعی را که در جریان کار ایدئولوژیک برایشان
نامانوس و خسته کن بود، مفهوم و خوش آیند می‌ساخت.

او همچنان برای افراد سازمان می‌آموخت که در کار و مبارزه طبقاتی لازم است تا
افراد را در جریان پراتیک آموزش داد. طور مثال شبی از شباهی کار که قرار بود
برای ساختن یک مخفی گاه دیوار کهنه‌ای تخریب شود من و یک رفیق دیگر توظیف
شده بودیم. برای اینکار صرفاً یک تبرچه نزد ما بود. تقریباً در نیمی از کار رسیده بودیم که او از اتاق دیگر بالای کار می‌آمد.
برای اینکه مارا اغفال کرده باشد هردوی مارا در اتاق دیگر که در کنج حوالی بود
دعوت کرد.

وقتی بالای چای نشستیم خودش برخاست و گفت: "بعد از چای استراحت شویم
و بقیه کار را صبح انجام میدهیم".

ما هم پذیرفتیم و وقتی یکی دو ساعت بعد رادیو را خاموش ساختیم تا استراحت
کنیم مدادی کندن دیوار بگوشم رسید. از اتاق بیرون شدم و در محل کار رفتم.
دیدم همان رفیق چنان مصممانه و با نیرو به گفدن دیوار مشغول است که گویی درختم
آن انقلاب به پیروزی میرسد.

با دیدن آن صحنه ناراحت شدم. لباس و سرورویش از خاک دیده نمیشدو همان شب
تا صبح دست از کار برنداشتیم تا آن رفیق خوب خود را راحت ساخته باشیم.
این تنها نبود، هر بار ما با دیدن او و رفقای خوب دیگر نمونه هایی ازین نوع
را در می‌یافتیم که مارا به دنیای جدید انسانیت آشنا می‌ساخت.

در یکی از ملاقات‌هایی که هنگام شب در خانه یسکی از رفقاء دیگر در "دنه‌بوري" شهر کابل داشتیم رفیق مذکور جزوه "مخفى کاری" را باماکار میکرد. او هنگام کارتئوریک اکثر آبدون تکیه، چار زانومی نشست و به دقت تمام مطالibus را در ذهن ما جا میداد. آن شب در اخیر بحث پیرامون مخفی کاری مسئله زندان و شکنجه و احتمالات دستگیری رفقا یادآوری شد و درین ضمن من پرسیدم که چه چیز میتواند انسان را در زیر شکنجه وحشیانه اینها مقاومت ببخشد. در جوابم گفت که در قدم اول دانش و آگاهی انسان و در قدم دوم آینده شخص باید اینرا نیز مد نظر داشته باشد که در صورت خلاصی از چنگ آنها در بدله افشار اسرار سازمان تا آخر عمر سرافکنده خواهد ماند زیرا او حاضر شده است که بخاطر رهایی از شکنجه به امر وطن و مردم و آرمان خویش خیانت کند.

چند وقت بعد بالاخره من بواسطه عساکر مزدور شب هنگام در خانه دستیگر شدم. تحقیقات و شکنجه با همان مشخصاتی که در جزوه "مخفى کاری" و همان رفیق روشن شده بود شروع گردید.

بعداز گذشت چند هفته در حالیکه سخت زیر شکنجه خسته شده بودم یکی از مستنطقین دوسیه‌ای را باز کرد و چند قطعه فتوو که اکثراً برایم نا آشنا بود نشان داد.

درین ضمن بالاخره فتووی همان رفیق مستول را نیز برایم نشان داد و گفت که: "آیا این شخص را می‌شناسی؟" من در حالیکه به عکس میدیدم و در دل باوی راز دل کرده و از درد شکنجه شکایت میکردم گفت: "نه".

گفت: "معلومدار که نه. من برایت می‌شناسام" این داکتر فیض است. "رهبر سازمان تان." با شنیدن این حرف احساس عجیبی برایم رخ داد. حتی نمیتوانستم به حرفهای بعدی مستنطه توجه کنم. حالتم تغییر کرد. بعداز آنقدر مدت‌ها من تازه با رفیق احمد معرفی شده بودم. فیض احمدی که قبلًا به‌ام مستعار ناصر اورا می‌شناختم. رفیق ناصر همان داکتر فیض بوده است. که نامش بر سر زبانها بود.

این آخرین دیداری بود که من با رفیق فیض احمد کردم. و آنهم صرفًا بآفوتی او در فوتی او نیز همان لبخند دیده میشد که برایم میگفت: "هنوز کجاست."



چند خاطره از رفیق و رهبرم

دهه (۱۳۴۰) را میتوان سر آغاز جنبش پرولتاریائی در افغانستان دانست . این دوره انقلابیون پرشوری را پرورش و آماده‌ی نبردهای بعدی ساخت . رفیق داکتر، یکی از برجسته ترین چهره‌های این دوره بشمار می‌رود که طی عمر کوتاه خود توانست سازمان رهائی را پایه گذاری و در شرایط بسیار سخت آنرا چون ناخدا کشتی ایکه درگیر توفان‌های سهمگین است رهبری و پاری دهد .

خاطره‌ام از زندگی و مبارزه‌ی رفیق فراموش ناشدنی است . توصیف از شخصیت رفیق را نمیتوانم درین محدوده بیان دارم . بنویسی خود میکوشم تا چند سطری را در رابطه با برخوردهای انقلابی و عادات برجسته‌ی رفیق که بسیار آموزende اند به رفقا یاد آوری کنم .

توجه وی به آموزش و بلند بردن سطح آگاهی رفقا : سال ۵۴ بخاطر بعضی کارهای تشکیلاتی از یکی از ولایات به کابل آمدم و بدیدن رفیق رفتم . بعد از ملاقات و مشوره مدتی ماندی کابل شدم و با رفیق دریک حوالی زندگی داشتم . بدون اتلاف وقت ، برنامه‌ی کارم را در خانه تنظیم و برایم گفت که تازمانیکه در کابل میباشی ، بکوش تا زوقت خود بخاطر آموزش استفاده کنی چرا که در آینده چنین فرمتی را نخواهیم داشت و از اتاق خارج شدم . و بعد از چند دقیقه (در یک دست کتاب و در دست دیگر چای) وارد اتاق شدم و گفت : کتاب را تا قسمت نشانی شده بسیار دقیق مطالعه کن و مفهوم آنرا به ذهن بسپار . روزانه چندین بار به اتاق من سر میزد و میگفت که کدام مشکلی نداشته باشی . این اولین باری بود که با وی در یک حوالی زندگی داشتم . همینطور روزهای متوالی جویای احوالم میشد و در رابطه با مطالعه و آموزش مرا کمک و راهنمایی میکرد . طی این مدت ، آنچه

را که آموخته بودم ، هیچگاه فراموش نکرده ام . برنامه کار آموزش را که عبارت از موازین و مقررات تشکیلات ، تاریخچه احزاب مارکسیستی ، مخفی کاری و اخلاقیات انقلابی بود ، خودش ترتیب و در هر مورد معلومات و توضیحات لازم ارائه میکرد . وی نیز صاحب برنامه کار خود بود و در آن روزهای مصروفیت زیاد داشت . هیچگاه ندیده ام که رفیق بدون نقشه و برنامه روز گذشتانده باشد . به مسائل امنیتی و جلوگیری از نفوذ چوایسیس دولت در درون تشکیلات دقت فراوان داشت . درین رابطه تأکیداتش فراوان بود . میگفت که یک فرد انقلابی و کادر سازمان باید بکوشد تا در مبارزه علیه پولیس سیاسی مهارت کافی بدمست آرد . از شرایط بد و روزهای سخت آینده هوشدار میداد . از تجربه انقلابیون سایر کشورها مثال فراوان میآورد . رفقاطوری آموزش میداد تا آماده‌ی نبردهای قطعی در دوره‌های خونین تر انقلاب باشند .

در رابطه مسائل مالی و کمک به رفقاییکه وضع اقتصادی شان خراب بود ، توجه اعظمی مبذول میداشت . رفیق داکتر به ما آموزش میداد تا چگونه از دارائی سازمان در راه صحیح و معقول استفاده کنیم . او گزارش دقیق از پرداخت حق العضویت‌ها میخواست . رفیق میگفت که با استفاده ازین موارد ، میتوان رفقا را تربیت سازمانی نمود ، حس مسئولیت شانرا بیدار و آنها را متوجه منافع سازمان ساخت . او میگفت که پرداختن حق العضویت ، صرفه‌جویی و مصرف مستو لانه دارایی سازمان معیاریست که میتوان بسیاری از ضعف‌ها و نارسائی‌ها را شناخت و در راه علاج مرض نسخه‌ای لازم را تجوییز کرد .

در برخورد به اشتباهات شیوه‌ای را بر می‌گزید منطبق با روحیات ، وضع و شرایط زندگی رفقا . اودرین کار بسیار تجربه داشت . اولاً مسائل را در کمیته مربوطه حل و فصل میکرد . ثانیاً در رازداری مسائل به رفقای درون کمیته تأکید و از انتشار اطلاعات بیمود دو اضافی جلومیگرفت . ثالثاً برخوردش با طرف اشتباه‌کننده طوری بود که هیچگونه احساس کوچکی و حقارت به اهداست ندهد . رعایت این سه نکته از طرف رفیق داکتر طی جلسات انتقادی خصال عالی و شخصیت انقلابی وی را نمایندگی میکرد . از این برخورد رفیق سقنه تنها دیگران بلکه شخص خودم نیز مستفید شده‌ام . بنده یک‌زمانی دچار اشتباه جدی شدم نه تنها

او مرا متوجه عواقب اشتباه ساخت بلکه نسبت به گذشته انتقادش جدی ولی بسیار آموزنده و توأم با محبت بود . در برایر چنان برخورد عالی رفیق ، خسرو را گوچک احساس کرده و عهدبستم که تا زنده‌ام پاسدار سازمان ورقا باشم .

توجه رفیق به حل نبودن مسایل نزد رفقا : میکوشید تا نکاتی را بباید که واقعاً نزد رفقا حل نبود . زمانیکه متوجه این نکته میشد فوراً ترتیب تشکیل جلسه‌رامیدادوتازمار . حل مسئله بحث را ادامه میداد . مثلاً یک روز ، بنابر کار مشترک با سردسته‌ی فازایی همای (نجیب خائن) دیدن داشتم . ضمن صحبت او ازمن پرسید که اعضای مرکزی سازمان کیانند و با چه شیوه انتخاب شده‌اند ؟ و موقوف خودت در درون سازمان چیست ؟ در جواب گفت که من از سربازان عادی سازمانم و در رابطه با دیگران اطلاع ندارم و هم در پی اطلاعات اضافی نیستم . گرچه مسئله برایم جدی نبود با اینهم موضوع را به رفیق داکتر گزارش دادم . توضیح بعدی رفیق ، اهمیت مسئله را برایم روشن ساخت و گفت که اگر او (نجیب خائن) را بینند ، اغتشاش فکری مذکور برایش خطرناک است و عواقب بد دارد . چراکه بسیاری از مسایل نزداوگنگ است ولا ینحل . رفیق داکتر ، بدون تأخیر اورا خواست و همراهیش صحبت نمود . او توضیحات رفیق را پذیرفت ولی همینکه اروپا رفت ، دست به خیانت و توطئه زد . پراتیک پیشینی‌های رفیق داکتر را در مورد شخص مذکور ثابت کرد .

چنانچه قبل از ذکر شدم شخصیت و خمال انقلابی رفیق را نمیتوان درین چند سطر گنجاند . خلامه اینکه رفیق داکتر آنچه را که باید یک رهبر انقلابی در خود جمع داشته باشد ، دارا بود . شهادتش برای جنبش انقلابی کشور و سازمان مابسیار مصیبت باراست . جای او تا سال‌ها زیادی در جنبش انقلابی ما خالی خواهد بود . بدین خاطر دشمنان خونی سازمان (چاکران روس ، اخوان و غیره) همیشه در مدد بودند تا سازمان ما را برهبر سازند . ولی حیل و نیزگشان در مقابل هوشیاری و آگاهی انقلابی رفیق جای را نگرفت . فقط خیانت درونی و تسخیر قلعه‌های درون بود که دشمن موفق به دستیابی رفیق گردید .

جشن و پایکوبی گلبدین و سایر دشمنان سازمان چند روزی بیش نبود ، آنها

فکر میکردند که با دسترسی به رفیق و شهید ساختن وی سازمان را نابود کرده‌اند. اما متوجه شدند که سازمان از پایه واستحکامی برخوردار است که در تصور ایمن بنیادگرایان فاشیست نمی‌گنجید.

چهار سال بعد از شهادت رفیق، تلاش سایر رفقا بخاطر حفظ وحدت و ادامه کاری بسیار ارزنده و قابل قدر است. آنها ثابت ساختند که شایسته نام عضویت سازمانی اند که رفیق داکتر پایه گذار و رهبرش بود. آرمان والای رفیق داکتر و سایر شهدا بخون خقتی سازمان را که عبارت است از رشد و استحکام سازمان هرگز از یاد نبریم. یگانه سلاحی که ما میتوانیم توسط آن علیه دشمنان گوناگون بجنگیم و از راه رفیق داکتر دفاع کنیم عبارت است از مبارزه اصولی در راه حفظ و تحکیم سازمان.

با تعهد به خون پاک رفیق داکتر و دیگر شهدا سازمان راه شان را استوارتر و بامتنانت و پایمردی هرچه بیشتر دنبال میکنیم و در راه تحقق آرمانهای رفیق درجهٔ استقرار جامعه‌ی بی طبقه در افغانستان میرزیم.

دروود به روان پاک رفیق داکتر فیض احمد!

افراشته باد درفش رزم سازمان!

مرگ بر خائنین و دشمنان سازمان!



بگذار عشق و احترام به رهبر شهید مان و سرمشق قراردادن وی را با حفظ وحدت اصولی، استحکام و تأمین نیروی تهاجمی سازمان علیه دشمنان گوناگون تجسم بخشیم!

مرد عمل بادانش نبپور بدیک

رفقا، کینهونفرت و خشم مانسیت به گلبدین و دیگر دشمنان خلق بی پایان است. اما آیا بانابودی یک یاده یامداز آنان انتقام شهیدان ما گرفته میشود؟ رفیق داکتر فیض احمد به ما کمک میکند، با زهم رهبر و بنیانگذار سازمان ما برای ما درس داده است و از گورنامعلومش به ما میگوید: رفقا انتقام اصلی در پاکش ساری روی علم انقلاب است. انتقام اصلی در ایجاد حزب طبقه کارگر افغانستان است، انتقام اصلی در تلفیق اصول عام با شرایط خاص افغانستان است و بالاخره ادامه مبارزه تابه آخر است.

رفقا، تاریخ رهبرانی از پرولتارها بخود دیده است. رهبرانی در دوره های ملجم، رهبرانیکه از لحاظ تئوریک قوی اما در امور تشکیلاتی و کارهای رهبری ضعیف اند. وهم بسیاری از رهبران در دوره های توفانی و انقلابی، رهبرانیکه اهل عمل، از خود گذشته و شجاع اندولی از لحاظ تئوریک ضعیف. ببینیم که چطور رهبر کبیر ما تجربه یک مرد عمل بر جسته را با فعالیت، بسادانش تئوریک، افق دید و سیع در خود جمع داشته است. ما میتوانیم دستآوردهای سازمان را در دوره های مختلف پایه این ادعای خویش بسازیم. اگر سازمان ما از بدو ایجادش تا امروز با همه افت و خیزها، با همه انشعابات، با همه خیانت زدگی ها، با همه دشواری ها توانسته است به حیات سیاسیش ادامه دهد، توانسته است یک سازمان آبدیده، مستحکم و باکوله باری از تجربه یاز هم در فشن انقلاب را بر افراشته نگهدارد، اگر سازمان ما با آنکه از چار سو در محاصره دشمنان گوناگون قرار دارد ولی توانسته است موانع را یکی بعداز دیگری از سر راه بردارد، اگر سازمان ما امروز بمثابه خطروناکترین دشمن امپریالیزم و مزدورانش تبارز نموده است و اگر امروز برای تمام

دشمنان ما مطرح است و نمی توانند آنرا در محاسبات خود نادیده بگیرند ، اینها همه بیانگر رهبری بی همتا و سازماندهی عالی رفیق داکتر فیض احمد است .

رفقا ، اگر داکتر فیض احمد در دوره های مختلف با درنظرداشت ضروریات مبارزه و انقلاب در کشور ما همیشه تحلیل مشخص خودرا داشت ، همیشه در شرایط مشخص آن تحلیل میکرد که چه عده و چه غیر عمد هاست ، در زمان تربیه ایدیولوژیک سازمان دهی ، مبارزه بی سر و مدا واستحکام سازمان برایش عمدگی کسب میکرد ، می بینیم که چطور در شرایط مبارزه مسلحانه با طلوع اولین جرقه های نبرد مسلحانه سیاستی ارائه کرد منطبق با اوضاع ، که محتش در پراتیک به اثبات رسیده و دستاورهای عظیمی برای سازمان ما بهار مغان آورده است .

۳۰۰ جبهات مستقلی که امروز از پایه نسبی توده ای برخوردار اند ، رشتہ ایست که سازمان ملارا باتوده ها پیوند داده و بر اساس مشی اصلی سازمان ، مشی تکیه به توده ها یقیناً محکم تر و گسترده تر خواهد شد . این شیوه ای بود که رفیق احمد همیشه روی آن پافشاری میکرد .

چنانچه یکی از رهبران جهانی پرلتاریا گفته که مادرمی از سرشت دیگری ، ما از مصالح خاصی برش یافته ایم . هر که را تاب تحمل مصائب نیست . هر که را شایستگی عضویت چنین حزبی نیست . فقط فرزندان نیاز مبارزه ، فرزندان طبقه کارگر است که شایستگی عضویت چنین حزبی را دارند .

رفقا ، ما هم اگر ادعا میکنیم و حاضریم در عمل ثابت سازیم که شاگردان صدیق ووفا دار داکتر فیض احمد هستیم و هیچ افتخاری را بالاتراز عضویت داشتن در سازمانی که او بنیانگذارش بود نمیدانیم ، بیایید برای حواله آخرین لگدبر پوزه کثیف گلبدین و دیگر دشمنان آشتن نا پذیر ما ، خو درا برای نبردهای دشوار تر و خونین تر آماده نمائیم .

درود بر رفیق احمد بنیانگذا ر و رهبر سازمان ما !

مرگ بر اخوان و در رأس آن باند کثیف گلبدین !

مرگ بر رژیم دست نشاننده رویس !



عهد پسته‌نم که جان بوسیر راه توکنده

اگر این عهد به پایان نبزم نامردم

برتولت برشت گفت : " انسانهایی هستند که یکروز مبارزه میکنند آنان خوب‌اند ، انسانهایی هستند که یکسال مبارزه میکنند آنان خوبتر‌اند ، اما انسانهایی هستند که تمام عمر میرزمند آنان ضرورت و نیازاند . " رفیق داکتر فیض احمد از آنگونه انسانهایی بود برای سازمان ما ، جنبش‌ها و میهن‌ما .

معمول‌آ به ارزش انسانهایی معین پس از مرگ‌شان پی برده میشود . ولی تقریباً تمامی رفقائیکه از نزدیک با داکتر شهید ما کار میکردند ، به ارج و وزنه سترگ او در سازمان در همان زمان حیاتش نیز به حد کافی آگاه بودند . این آگاهی موجب شده بود تا عشق و احترام بیکران به او و گرمی موجودیت او تا اعماق دل رفقاء را آنچنان تسرخیر کند که نهایتاً تصور حتی لحظه‌ای فقدان رفیق را هم برایشان تحمل ناپذیر بنمایاند . اما شاید این خود رخدیگری از اثر تربیت و آموزش‌های وی باشد - که خود ما هم چندان آنرا حس نمیکردیم - که او آنقدر غیر منظمه و نابهنجام به شهادت رسید ولی شاگردانش فلجه نشدن و با سوگند به خونش که چهار سال پیش جاری شد راه و امر بجا مانده اشرا در سازمانی که بنیاد گذارده بود ادامه میدهد .

آیا این بدان معنا نیست که اکثریت اعضاي سازمان به تمام جهات درخششده و نمونه‌ای رفیق آشنا بودند ؟ نه محدودیت‌های بیشمار زندگی مخفی رفیق این فرصت را به همگان نمیداد که در صرفاً دو سه نشستی به اکثر خصوصیات ممتاز او بمتابه

انقلابی پرولتری و پاکباخته وقوف یابند . اگر رفیقی یکبار با او دیده بود
 فقط یک گوشه از شخصیت نافذش را درمیبایفت و رفیق دومی که در شرایط دیگر و
 بر زمینه صحبتی دیگر با او مواجه میشد گوشه دیگری از خمال کم نظیرش را در ک
 میکرد .

حالا که خود او دیگر باما نیست وظیفه داریم هرقدر ممکن است زوایای زندگی
 و شخصیت بزرگ انقلابی وی را بشناسیم تا بامداد قانه سرمشوق رار دادن
 آن در واقع سزاوار ترین قدردانی نیز از رهبر شهید ما بعمل آمده باشد .

رفیق در خانواده مرفهی به دنیا آمده بود . پدرش زمیندار و وکیل شورا بود .
 اما از همان جوانی در دوران مکتب که با علم انقلاب آشنا و بعدها به یک انقلابی
 حرفه‌ای بدل شد دیگر زندگی با اهل خانواده که با افکار و اخلاق وی فراوان فامله
 داشت برایش مقدور نبود . او با اندک تمعکن در برابر پدر و برادرانش که با اوی
 اظهار مخالفت مینمودند بسادگی میتوانست زندگی راحت و پرناز و نعمتی را
 پیشه کند اما او که بخاطر رهایی خلق به انقلاب گراییده بود میخواست این
 امر کاملاً امالت و پاکیش را داشته باشد . سازش با پدر و برادران در حکم
 شکستن غرور انقلابیش بود . رفیق شهید ما هیچگاه در هیچ لحظه‌ای از زندگی
 پر افتخارش نگذاشت این غرور که لازمه و بنیاد شخصیت هر انقلابی است خدشه‌دار
 شود .

او با تنها مادر بیمارش درخانه‌های کرایی مختلف زندگی میکرد . رفقایی که
 از نزدیک مدتها طولانی باوی سرو کار داشتند نحوه زندگی او را در مجموع
 آنچنان آکنده از شفاقتی انقلابی مییافتند که وقتی تصادفاً از به اصطلاح رشته های
 طبقاتی رفیق میشنیدند باور شان نمیشد . زیرا رفیق به ژرفترین وجهی از این
 رشته‌های بود . تلاش و کار شگفت انگیزش در ارتقای آگاهی رفقا و سازماندهی
 آنان ، فروتنی ، ارزش نهادن و علاقه وصف ناپذیرش به کار با کارگران و دهقانان ،
 جوش خوردن فوری و عمیقش از با روشنفکر تحمیلکرده تا با رنجبر بیسواند وجاذبه
 عجیب کرکتر و برخوردش برای تیپهای متفاوت مردم و ... همه رساننده آن حقیقت
 بشمار میرفت .

بیاد سالار انقلاب

امروز که سالار وزین خیل نهان گشت
ماه و خور و انجم جرس گونه فغان گشت
بر گونه مردان و زنان سیل روان گشت
فریاد زمین گشت و هیهات زمان گشت
نقش سخنیش را بسر لوحه بدارید

تا صبح بشد زمزمه گلبانگ رهایی
پر تیرگی تا باند دهها تیر تباہی
احمد شد و این نام چه فرخنده همایی
بر تارک او نقش ازل قلعه کشایی
برنام او ای جمع شمنا لاله ببارید

چون کوه مقاوم بود و چون صخره سرخین
با دشمن خلقش یکی هامون پر از کین
قطاع و خروشنده چو صد موجهی سنگین
جانبازی شعارش ، عملش رسم و هم آثین
این راز بباید یکایک بشمارید

صیاد شرف باخته و تازی مکار
با لشکر بیمایه و با تیغ جفا کار
بر کلبه روشن بنمایاند شب تار
پشمالي بیمار همان زالوی بد کار
اکنون که ددان سخت کمین اند ، شکارید

تا طنطنه مرگ او آمد به چمن دو ش
بلبل ز رجز آه شد و اشک شد و جوش
نسرین نخرامید و نگون گشت عزا پوش
سنبل زفغان پر زعرق گوش و بنا گوش
اندر چمنش نام او زرگونه نگارید

او شمع رهایی شد و پروانه شمایید
در راه او مدد بار قدم چین نمایید
بر سنگر پیکار او فرزانه برآئید
بر راسخی و عزم و متانت بفزایید
ای جمع که اکنون همه ماتمزده کارید

هیبات که آن قافله سالار کنون رفت
ماتمزده گانیم ، کزین مقطع برون رفت
بر عرشه مواجه نشست در رهی خون رفت
یکبار بربین ره نه که صدبار فزون رفت
صد نقش وزو بر دل و بر جان بیارید

بر غیبت او نعره زدن وای چه سود ابست
شمیر درین عرصه همه بود و نبود است
خیزید بیک بانگ کنون دیر نه زود است
بی بانگی چنین جمله جهان پرده دوداست
ای جمع بخیزید و فریاد برآرید

خوش خواب که یاران تو شمشیر بدست اند
در عرصه پیکار همه تیر به شست اند
پیکار گرانند و همه خصم شکست اند
بیباک و دلیرند و خوش عرصه پرست اند
بر لانه قاتل همگی خون بکارید

او به مشکلات گوناگون رفقا ممیمانه علاقه میگرفت و میکوشید در حل آنها حتی المقدور سهم ادا کند . روزی (قبل از کودتای ثورا رفیقی وی را در مقابل شفاخانه ای در کابل دیده بود . وقتی نزدیکش شد و با او دست داد دید که سخت تپ دارد ، ولی آنجا منتظر بود تا طبق وعده قبلی رفیقی را در معاینه و بستری شدن برادرش کمک کند . آن رفیق از او مصراوه خواست که کار را او انجام میدهد خودش بیشتر به معالجه ضرورت دارد و باید نزد داکتری برود . اما او بهیچوجه نپذیرفت و توضیح داد که مریض از راه دوری به کابل انتقال یافته است ، تنها او با متخصص مجربی که درین شفاخانه کار میکند آشناشی دارد و لازم است خود از وی خواهش کند تا برادر آن رفیق را بستری سازد . با این خصوصیتش غیراز هم زمانش در قلب بسیاری مردم که با او آشنا شده بودند جا گرفته بود .

چند ماه پس از حمله جدی زخم معده اش که بار دیگر گاهگاهی دچار خونریزی و درد شدید میشد رفقا از او خواستند تا برای معاینه ای به خارج برود . اما او بعنوان اینگه خود خوبتر میداند طوری تبارز میداد که موضع معده اش وخیم نبوده بنا بر این رفتن به خارج مسئله ای عاجل نمیباشد . او سعی میکرد رفقا ناراحتی در دنکش را احساس نکند و مثل همیشه بصورت خستگی ناپذیر و با نشاط به کار میپرداخت تا اینکه یک زمان بطور غیرمنتظره موافقت خود را به خارج رفتن اعلام داشت . ما همراه با خوش تعجب کردیم اما بزودی از تعجب بیرون آمدیم . دانستیم که دونفر از بستگانش خرج سفرش را به خارج تقبل کرده اند . او با توجه به موضع مالی بسیار بد سازمان نمیخواست با مصارف سفر و تداوی در خارج بار دیگری حل مسئله رفقا اضافه کند و بنابرین امروز و فردا میکرد تا آنکه از طریق دیگری حل مسئله را ممکن یافت . بهتر است همینجا اشاره شود که وقتی راهی آلمان شد ، رفqa فکر میکردند جهت تکمیل معاینات و تداوی لااقل باید دو سه ماهی در آنجا بپاید . اما هنوز دو هفته ای نگذشته بود که برگشت . او فقط به انجام یک معاینه معمولی اکتفا ورزیده بود . بازماندن از پیشبرد کارهای فراوان و دشوار بودن تحمل محیط آن جا مخصوصاً زندگی کاذب و غیر مسئول بسیاری افغانهای مقیم آلمان ، رفیق را برای بازگشت به کشور بیقرار ساخته بود . مدامیکه از وی با حیرت میپرسیدیم که چرا آنقدر زود برگشت جواب میداد : " در حالیکه در داخل کشور برای ما از زمین

و آسمان کار میبارد پائیدن در اروپا آنهم بین هموطنان تقریباً بیکانه از افغانستان نیرو و روحیه خارقالعاده‌ای میخواهد که من آنرا ندارم ، اگر باور ندارید یکبار خودتان تجربه کنید ۰ ” البته بعد ها که رفیق وضع محملان افغانی را در آن سالها با سالهای جنگ مقاومت ضد روسی مقایسه میکرد میتوانست حدود انحطاط و به معامله گرفته شدن وجودان و احساسات ملی تعداد زیادی از افراد مدعی به املاع انقلابی و چسب بودن را تخمین زندکه عده‌ای از آنان هیچگاه از مرکز پست ترین نوع حملات به سازمان ما خسته نمیشوند ۰

اما شاید در فکر رفیق هرگز خطور نمیکرد که این افراد مشکوک چپ‌نما آنقدر بیشرافت باشند که حتی پس از شهادتش نیز با دنائی فاحشه وار به شخص او، راهب و دیگر رفقای شهید دشنام میدهند تا اگر به استرحام و تحبیب گلدیین ، سی ۰ آی ۰ ای و خاد موفق شده باشند ۰ لیکن اینان نمیدانند که با حمله بر رهبر شهید ما اگر از یکسو ما و دیگران بیشتر بر صخره‌ی شخصیت او پی میبریم از سوی دیگر ما هیت مبتدل پر کاهی این انقلابی نمایان شرمنده‌ی فاشیستهای گلبدینی فاشتر میشود ۰

مثالهاییکه آورده شد ازین که او چگونه مظہر کامل ”نه اندیشیدن به خود بود و با تمام نیرو میکوشید در خدمت حل مشکلات رفقا باشد ، هیچگاه به آن معنا نیست که او در تئوری و عمل برای ما مفهوم اصلی و عمیق ”خدمت به خلق“ را محدود نموده باشد ۰ او پیوسته به رفقا میآموخت که تجسم واقعی ”خدمت به خلق“ و ”طرد اندیشه بخود“ را نباید عرق ریختن شبانه روزی در کنار دهقانان و کارگران انگاشت ۰ اگر روشنفکر انقلابی قادر نشود گامی در مشکل ساختن رنجبران در سطوح گوناگون بگذارد که مسلماً امریست توأم با رنجها و شکستهایی فراوان ، در حقیقت مصدر خدمت اساسی به خلق نگردیده است ۰ او خلامه میکرد که هر گونه تهور انقلابی ، از خود گذری و روحیه نترسیدن از مشکلات و مرگ یک سازمانی خوب فقط زمانیکه در راه آگاه و مشکل ساختن توده‌ها برای هجوم بر دشمنان آنان بکار گرفته شود ارزش عالی مییابد ۰

این تأکید همیشگی رفیق بر اهمیت تعیین کننده سازماندهی یکی از متبارزترین

وجوه کارش بود . او توضیح میداد که جریان " شعله جاوید " اگر با آن همه وسعت ، پایه و حیثیت نتوانست دوام بیاورد دلیل آن را باید بطور عمدہ در فقدان تشکیلات مقدر رهبری کننده دید . اگر احزاب خلق و پرچم توانسته اند تا حال بر جا بماندیک عامل مهم اینست که تشکیلات داشته اند . اگر فاشیستهای اخوانی بخموس گلبدینی ها از صورت سگهای مزاحم بصورت گرگهای خون آشام درآمده اند علت را صرفنظر از وابستگی آنان به ISI پاکستان ، CIA و عربستان باید در وجود تشکیلات محکم آنان جستجو کرد که بهمین دلیل هم خطر آنها برای خلق و جنبش ما شدیدتر از بخشهای دیگر اخوان است . ما برای آنکه بر دشمن یا دشمنان بسیار قوی و دارای تشکیلات غلبه حاصل کنیم باید سازمانی مستحکم و توده ای داشته و خلق را آگاه ، بسیج و متسلک سازیم .

اینکه حتی پس از شهادت راهب و خود رفیق سازمان ما متلاشی نشدم راهش را استوارانه ادامه میدهد ، اثبات سهم تعیین کننده ایست که رفیق در تفکر و عمل در زبده ساختن سازمان از لحاظ تشکیلاتی و پیوند نسبی با توده ها ادا کرده است . سازمان ما بر اساس همین آموزشی های پیگیر و سیستماتیک رفیق راجع به اهمیت عظیم تشکیلات و در آمیختن با توده ها بوده که علی الرغم ترویریزم اخوان ، خیانتها و نیز تبلیغات جنون آمیز پادوان بی مزد چپ نمای آنها ، در سمتی روان است که آخر همچون گرزی آتشین بر فرق دشمنانی که خون احمد و سایر فرزندان نامور خلق ما را بر گردان دارند فرود آمده و منفجرش سازد .

نقش ، موضع و اسلوب رفیق احمد در رابطه با کار ایدئولوژیک و سیاسی و تحکیم سازمان بر مبنای آن فوق العاده بوده . امثال بی مانند چیرگی در مکار پرده سه سبک کار درست (تلفیق تئوری با عمل ، پیوند با توده ها و انتقاد و انتقاد از خود) و مخالفت با سه سبک کار نادرست (سویژکتیویزم ، دگماتیزم و سکتاریزم) بشمار میرفت .

رفیق رهنمود های بزرگ " تحلیل مشخص از اوضاع مشخص " ، " انطباق تئوری های عسام با شرایط مشخص " و " جستجوی حقیقت از لابلای واقعیات " را ممتن آنکه با دقت تحسین آمیز دایماً در نظر داشت (مشعل رهایی انعکاسی از آن است)

به همه‌ی ما موکداً توصیه می‌کرد تا برخورد و حل مسایل در پرتو آنها انجام گیرد . او اهمیت ورمز پیروزی اندیشه مائوتسه دون را اساساً در آن میدید که مائو بمعایب بر جسته ترین رهبر حزب چین قادر شد مارکسیزم - لینینیزم را در شرایط چین که کاملاً متفاوت از روسیه بود تلفیق بخشد و تئوریها و سیاستهای مختص انقلاب چین را بیرون نماید که پاره‌ای از آنها جنبه جهان‌شمول یافت . هرچند شباhtهایی بین مسایل انقلاب چین و افغانستان موجود است اما اشتباه مسخره‌ای خواهد بود اگر سازمان هرآنچه را مائوتسه دون گفته یا تجارت انقلاب چین را بدون تحلیل جامعه ما و توجه به خصوصیات ویژه آن ، قالبی و چشم بسته‌پایه سیاستهای مشخص خود قرار دهد . پیرو راستیمن اندیشه مائوتسهدون کسیست که قبل از همه افغانستان را با مختصات بكلی منحصر بفرد آن شناخته و اصول تئوریهای عام را بمعایب چرا غونه " مسکن کلیه دردها " بکار گیرد . او از روشن‌فکرانی که از توده‌ها و بخصوص مسایل بیشمار مبارزه در جریان جنگ‌جاری بدور بوده ، محننه انقلاب افغانستان را صرفاً بین مفحات کتاب و احیاناً محفل کوچک‌شان تصور می‌کنند و گاهگاهی هم جمله پردازیهای بی سروته تقلیدی را به عنوان " تحلیل " و " سیاست " انتشار میدهند ، بشدت انزعجار داشت و می‌گفت اینها فقط بلند در لفظ و اکت " انقلابی " بوده و محض تصویری از انقلاب را در بغل داشته باشند در حالیکه مرد عمل نبوده و جرأت نمی‌کنند دل به توفان سپارند .

رفیق همیشه سعی می‌کرد تا بخاطر رهبری درست و توجه به سطح و تجربه رفقا ، او لا" بین وظایف عمدی و غیرعمده و کوتاه مدت و طولانی مدت دقیقاً تمایز گذاشته و هم رهنمودهای عام را با وظایف معین مبتنی بر آنها مشخص سازد تا در انجام امور بلا تکلیفی ، ندانم کاری و رخوت پدید نماید . به اینترتب او همراه با هدایت استادانه رفقا ، به آنان اسلوب صحیح اداره و رهبری کردن را نیز یاد میداد .

او مخالف شعار " املاح همه چیز و بعد عمل کردن " بود . ولی در عینحال نمی‌توانست بپذیرد که کارها روی نقشه‌های کلوخی و سست استوار گردند . هیچکس زرفت از او به ضرورت حزب سرتاسری طبقه کارگر کشور آگاه نبود و دراین را

هیچکس بیشتر و بهتر از وی تلاش بخراج نمیداد ولی به روشنی دشواری های بزرگ درین رابطه را هم میدید و بحق معتقد بود که به مصدق ضرب المثلی " دیر آید درست آید " ، باید از شتابزدگی حذر نمود و موانع و نقایص را قدم بقدم مرتفع ساخت . اختلافات (اگر وحدت با دیگر سازمانها را در نظر بگیریم) کم نیست : هنوز حتی کار خانه های فحاشی آنها بر مذ سازمان بند نیامده اند ؛ با سطحی بودن و گذشت های غیر اصولی درین امر در واقع به وجود نطفه انشعابات و بریدن ها در آینده اجازه میدهیم ؛ با بحثهای بسیار تئوریک نمیتوان کار وحدت را پیش برد و نیروی زیادی را متمرکز ساختن برسر آن بیهوده است و باید روی کار توده ای تکیه کنیم که " کار معینی " است در کشور ما و کلید حل سایر مسائل . بقول لینین : " کار معین برای وحدت و تجارب عملی ، مهمتر از تمام بحثهای تئوریک جهان است . " به این نکته رفیق مخصوصاً در " مشعل رهایی " تا اندازه ای پرداخته است . اما در " مشعل رهایی " دوم که بدختانه تمام دستنویس آن توسط قاتلان خساین نابود شد ، موضوع جامعتر مورد بررسی قرار گرفته بود .

رویداد ها ، تجارب برخی سازمانهای دیگر و تاریخ سازمان خود ما به وضاحت گویای اصولیت و خردمندانه بودن معیار ها و نظراتی رفیق احمد راجع به مسئله وحدت و ایجاد حزب بوده و درسهای بسیار جدی برای ما در بر دارد .

رفیق سخت مخالف برخورد های عامیانه نسبت به کمبودها و اشتباهات رفقا بود . او همواره بر دریافت ریشه های ایدئولوژیک و سیاسی اشتباهات پافشاری ورزیزده و گوشزد میکرد که اگر به ریشه اشتباهات نرسیم آنگاه احتمال تکرار عین اشتباهات را نمیتوان منتفی دانست . بیگمان عده ای از رفقا بعلت ضعف های معین ایدئولوژیک ، روحیه و سطح برخوردهای اصولی رفیق رانداشته و ضمن ابراز نارضایتی و بیحولگی میخواستند بدون شکافته شدن اشتباهات به یک انتقاد از خود آنان اکتفا شده جلسه خاتمه پذیرد . اما رفیق که در یکچنین موضوعی ضعف دیگری را هم به عیان مشاهده میکرد ، از ادامه جلسه دست بر نمیداشت و میکوشید تا هر طوری هست آئینه واقعی رفقا را با کمبود ها و نقایص متراکم شان در مقام ، آنان قرار دهد . او همچنانکه به انتقاد از خودهای مصلحتی ، سطحی و بدون کاویده شدن خطاهابهایی نمی نهاد از انتقاد از خودهای

منتظر شهید نمایی ووجیه المنه شدن نیز شدیداً بیزار بود . بهمین لحاظ او هرگز بخاطر خوش یا جلب رضایت این و آن به انتقاد از خود نمی پرداخت ولی به مجرد یکه اشتباه رادرک میکرد دیگر درانتقاد از خودی صریح درنگروا نمیداشت بسیار داریم که چگونه رفیق وقتی به اشتباهی در کارش متوجه میشد و سایر رفقا آن را نمیدیدند رنج میبرد و متقدم بود تا در اولین فرصت آنرا به آگاهی رفقا برساند و به زبان شوخی آمیز خودش " خود را افشاء سازد " او عمیقاً باور داشت که انتقاد از خود نه " آبروریزی " بلکه سلاح حفظ آبرو و دفاع از پاکیزگی ایدئولوژیک یک انقلابی محسوب میشود .

علم شهید مطابعتاً بمراتب بیشتر از رسیدگی با جان و دلش به مشکلات شخصی رفقا که قبلاً به آن اشاره شد ، به حل سوالات و انتقادات درون سازمانی وقوع قایل بود . او برخورد و انتقادات انقلابی، جدی و سازنده نسبت به کمبودها رامیقل ایدئولوژیک سازمان و سهم ارزنده‌ای جهت رشد واستحکام آن میدانست ، ولی بلا فاصله توجه داشت بین یکچنان انتقاداتی و انتقادات از موضوع غیر انقلابی ، مث سازمانی و پوچ و سی پایه خط تمايز سرخ بکشد . او برآن بود که پشت سر انتقادات از نوع دوم که هر چند هم ظاهری پر طمطران " چپ " داشته باشد ، مسئله یا مسائل دیگری خوابیده میباشد که باید آن را کشف کرد . افراد حامل انتقادات کاذب مذکور فکر و درد سازمان را در دل ندارند و تنها و تنها میخواهند معرف ، غرض ، فراریانیات سؤ دیگر مث سازمانی شانرا زیر پرده مخفیمی از " انتقادات " ، " سوالات " و اعتراضات رنگارنگ بپوشانند .

سازمان ما با گذشت زمان صحت و امعان رفیق را درینمورد هم عمیقتر و ملعوستر حس میکند . از شهادت رفیق به اینسو عنامر زیادی در سازمان پیداشدند که دیگر با عشق بی پایان و رام نشدنی زندگی در اروپا یارای مبارزه بر مث فاشیزم اخوان و میهنفروشان را نداشتند اما چون فاقد شهامت و شرافت انقلابی بودند ترس و واماندگی خود را اعتراف نکرده بلکه بر عکس با شیادی و وقارت خاصی سازمان را از بین و بین محکوم و مقصراً قلمداد نموده و هرجچه هم در چنتهی کلان وحشت از اخوان و ذلت وايمان باختگی شان دارند بر سر سازمان

ولی این همه لجن پاشی از جبهه به اصطلاح "چپ" و جبهه دروغپرمانی و تخریب علیه سازمان رهایی ، علیه سپاه احمد و راهب که جانبازانه در کارزار خونین بر ضد امپریالیزم و سگهای اخوانی و غیر اخوانی آن قرار دارد ، قبل از هر چیز بیانگر آنست که اینها چگونه با موجودیت سازمان رهایی وارثیه رهبر شهیدش دکان فرار طلبی ، ارتداد و بی عملی و جبن شان مقابل فاشیزم مذهبی گلبدینی را رسوا و تخته می بینند .

اکنون چهار سال پس از آنکه رفیق و رهبر ما قطرات خونش را بر درفش سازمان چکیده و رفته ، ما شاگردان او در این مجلس نه برایش سوگنامه پر سوز و گذار میخوانیم و نه با کلمات بازی میکنیم بلکه از جهاتی از شخصیت ، زندگی ، کار و نقش واقعیتمنانه و همانطور که بود یاد میکنیم تا چنانچه مکرراً گفته ایم اولاً سرمش و منبع الهام ما باشد و ثانیاً بنامش وبخاطر انتقامش تجدید پیمان کنیم .

آیا این به هر حال به "اغراق گویی" و "شخصیت پرستی" نزدیک نمیشود ؟
بلشیکهای انقلابی روسیه که زیر سلطه دستگاه برزنف فعالیت داشتند در رابطه با مسئله کیش شخصیت استالین گفتند که آغاز کیش شخصیت زمانی بود که استالین بمناسبت مرگ لنین سوگند خورد .

اگر یکچنین سوگند خوردنها بی "کیش شخصیت" و امثال‌هم باشد بگذار هزاربار به نام رهبر جانباخته ، داکتر فیض احمد سوگند یاد کنیم که درفش سرخش را در اهتزاز نگه میداریم و انتقام خونش را به قیمت نثار خون ما باز میستانیم . در راه انتقام خون احمد و سایر شهیدان ما ماندن و نماندن محک داشتن شرف و صاقت محک وفاداری به مخلق و انقلاب ، محک مردی و نامردی است .

رفیق !

عهد بستم که جان بر سر راه تو کنم
اگر این عهد به پایان نبرم نامردم



فـدـاـبـیـهـرـدـم

به مناسبت شهادت داکتر ، رفیق ارجمند فیض احمد رهبر و بنیانگذار سا زمان رهایی افغانستان به تمام همزمان و دوستدارانش درود گفته و امیدوارم در راه رهایی انسان زحمتکش از قید ستم ، راه سرخی که احمد و همنبردانش با خون خود ترسیم کرده‌اند جدی‌تر گام ببرداریم .

من مدت کوتاهیکه با احمد شهید زندگی داشتم چیزهایی ازاودارم که اینجا بازگو کنم اما حالا می‌بینم که فقط کلمه‌ای از صفات بر جسته‌ی آن رفیق ارجمند در ذهن من بوده چون همه چیز وهمه صفات آن رفیق ارجمند را دوستان ما و رفقای عزیز ما هریک بنوبه خود بسیار خوب بیان کردند . اما من هم یکبار دیگر یاد آور می‌شوم که رفیق ارجمند ما صفات زیادی داشتند ولی چیزیکه مرا زیاد‌تر گرویده شخصیت والای آن رفیق ساخت ، تواضع بیحد در برخورد بالفراد ، صراحت ، تلاش و خستگی ناپذیریش در کار انقلابی بود . چنانچه بیاد دارم زمانیکه با رفیق ارجمند دریک خانه زندگی می‌کردیم با آنکه او خیلی کارداشت ، در روزهای داغ تابستان و روزهای سرد زمستان ، دریک اتاقک بسیار خرد و بی نور ، روزرا از شب نمی‌شناختند بسیار معروف بودند ، اما زمانیکه کاری با شخص من میداشتند ، هیچوقت مرا احضار نمی‌کردند بلکه خودشان عقب دروازه می‌آمدند و کار خود را می‌گفتند . من با وجودیکه نمی‌شناختم که او رهبر سازمان رهایی است اما فقط احساس می‌کردم ، میدیدم که یک شخصیت واقعاً دوست داشتنی است ، فقط بهمین خاطر دلم می‌خواست خدمت زیادی برایشان بکنم . و بهاین اساس باز هم از ایشان خواهش می‌کردم که " شما برادر نیایید ، مرا مدا بزنید " بسیار ساده باشد خنده لطیف می‌گفت : " یگان دفعه با ید هوا بگیرم " و با این هم من زیاد کوشش می‌کردم که بتوانم مصدر خدمت کوچکی فقط بهاین گونه رفقای ارجمند شوم . چون بعضًا

میدیدم که اینها وقتی بخانه میایند با یک لباس، سیار ژولیده، با بوتهای بیرنگه
با یک بایسکل کهنه‌ای که نمایانگر این بود که فقط یک ترکاری فروش یا دکاندار
روستایی باشد و بسیار زندگی بد دارد، فقط بهایس خاطر بسیار دوستش
داشت، چرا فکر میکرم چقدر کار میکند، خود را مطلقاً فدا کرده برای مردم،
 فقط به این خاطر.

او بسیار دوست داشت که رفیق‌هایش در کار سازمان نمونه باشند. میگفتند
که رفیقهای سازمان ماباید بسیار باسلیقه، بسیار دقیق و ظرفی باشند، وقتی با
مردم بر خورد میکنند، خشک و بیرون نباشند. چرا که رفتن در بین توده‌ها،
توده‌هارا بخود جذب کردن، توده‌هارا درک کردن، با توده‌ها خلط شدن، کار بس
دشواریست و در عین زمان دقت بسیار زیاد میخواهد اما باز هم با امیدواری میگفتند
که رفقاء مامیتوانند به این آرمان سازمان جامعه عمل بپوشانند.

دکتر فیض احمد شخص اصلی‌ای بود و برابر اشتباها ساده و لوکوچک رفقاء
خود بسیار جدی بر خورد میکرد، با اینکه بسیار صمیمی بود، بسیار رفایش را دوست
میداشت، از شوخی و ظرافت با آنان بسیار لذت میبرد، اما در عین زمان
همان عزیزترین رفیق خود را در صورت اشتباه کوچکش سخت انتقاد میکرد. بی‌آد
دارم یک‌روزی راهه وظیفه گرفته بودیم که شبناههایی را پخش کنیم و مابخاطر
تلاش تعداد بسیار زیادی را گرفته بودیم زمانیکه شبناهه را پخش کردیم، چون
بسیار زیاد بود و وقت بسیار دقیق تعیین شده بود با این اساس تقریباً پانزده دقیقه
نا وقت رسیدیم. رفیق با وجودیکه بمن احترام عمیق قایل بود، بسیار شدید انتقاد
کرد و بعد از آن بسیار ربا مهربانی برای ما تشریح داد که چقدر اشتباه کرده‌ایم.
شخصیت دکتر فیض احمد شخصیت یک مبارز، یک وطنپرست، یک انسان واقعی
بود، من اورا نمونه یک انسان واقعی یافته بودم.

من صحبت خود را در همینجا خاتمه داده و میگویم که:

درود بر روان پاک دکتر فیض احمد!

به پیش در راه رهایی انسان زحمت کش از بوغ ستم!



استادی در مبارزه با پولیس

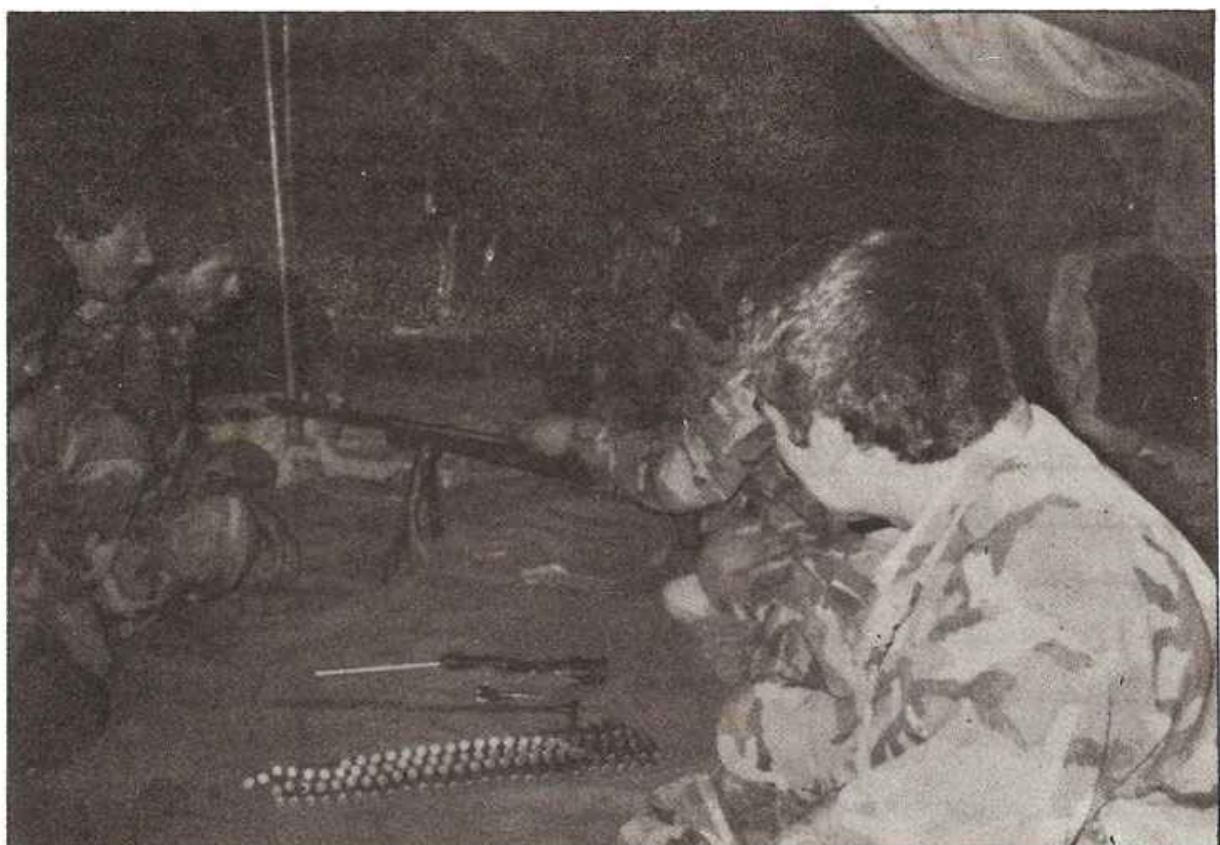
در سالهای ۱۳۵۹ الى ۱۳۶۰ زمانیکه رفیق بشدت زیر تعقیب فاشیستهای روسی و دولت مزدور روس قرار داشت، من شاهد شیوه مبارزه با پولیس بودم. این شیوه‌ها شکل تازه نداشت ولی اجرای آن برای یک انقلابی مخفی در او ضایع نهایت اختناقی استادی و دقیقت خاص میخواهد ۰۰۰۰

رفیق احمد چین به تن داشت، دستار میبست، بوتهای کهنه به پا و با یسکل قراضه را میگرفت و در شهر کابل چنان با شور و خستگی ناپذیری به کارهای سازمان میپرداخت که فکر میشد همان روز وظایف سازمانی به پایان میرسد. اودر چوکات با یسکل پارچه‌ای را بصورت سبد آویزان و در آن ترکاری، لیلیعی و دیگر ضروریات روزمره خانه را میانداخت. در سرکها وقتی با او روبرو میشدید فکر میگردید ترکاری فروشیست که در یکی از کوچه‌های کابل دکان دارد.

روزی که اطراف قلعه‌مان خان در محاصره قرار داشت و روشهای نوکرانشان تمام وسائل نقلیه را کنجدکاویمی پالیدند، رفیق به چنان سادگی و خونسردی از آنجا گذشت مثل اینکه در جاده هیچ مانعی وجود ندارد. وقتی از او پرسیده شد که امکان ندارد شناسایی شوید؟ گفت: "مزدوران دون پایه دولت روسی مرانمیشناسند و آناییکه مرا می‌شناسند در کارها و دفاتر مصروف بروکراسی و فساد اند."

یکی از شبها قرار بود در خانه‌ای واقع خیرخانه برود. بشدت برف می‌بارید، سگان خادی جاده هارا بسته بودند، تکسی‌ها، موترهای شخصی و افراد پیاده را توقف میدادند. فقط تلاشی سرویس‌های شهری برای دستمن ساده نبود. رفیق احمد از دا خل سرویس‌ها هم به عدم شناسایی هیچ اطمینان نداشت. من به تشویش افتادم که رفیق چطور میتواند از بین این همه تلاشی‌ها بگذرد. وقتی سرویس‌ما در آخرین ایستگاه کارت‌هه پروان رسید دیدم چند نفریکه از سردی میلرزیدند

خودرا در پایدان آویزان کرده‌اند . هنگامیکه به ایستگاه اول خیرخانه رسیدیم، دیدم رفیق هم نظیر شخمیکه با ید از دنیای سیاست بیگانه بوده و همین حالا بساط خودرا جمع کرده و سرویس یگانه و سیله‌ایست که وی میتواند خود را به خانه‌اش برساند در پایدان آویزان است . ما بدون حادثه بخانه رسیدیم .



بمطابه انقلابیون باید آموخت نا مشت را با مشت پاسخ داد

خشنیده هون سهل پېگار عدو سوزم نشد لانه ی هون چون سهندور در کنار آتش است

ملګرونن د عقرب یوویشتمه د کال ۱۳۶۹ چه د نوامبر دولسمی ورځ سره بر ابره
ده افغانستان د انقلابی جنبش او د افغانستان د مظلومو پر ګنو او متړی بشريست
لپاره پیره مهمه ورځ ده دا څکه :

هغه وخت چې په شیکاګوکی کار ګرانو په خپلو وینو خیابانونه او چمنونه سره
کړل د هغى خخه د می لمړی ورځ پیدا شوه . اوکله چې انقلابی بخوا د خپلوجه حقوقو
لپاره په مبارزه لاس پوري کړ او د ستم او بر لاسی په هکله بیسی جدي فعالیتونه وکړل
هغه ووچې د مارچ اتمه ورځ منځ ته راغله : او همدا رنګه کله چې هندی او مصری څوانانو
دانګریزی استعمار پر ضد د خیابانونو او سرکونو منځ په خپلو وینو سور کړ د فېروزی
د وویشتمه ورځ منځ ته راغله چې د زده کونکو ورځ پیدا شوه .

د نوامبر دولسمه بي شکه د افغانستان محروم پر ګنو او ولس لپاره او بالخصوص
د متړی او آزادو انسانانو لپاره پیره در دناکه او د افتخارنه د که ورځ بلل کېږي . څکه
چې داه فهورځ ده چې پدی ورځ زمونږد ملت یوم تفکر ، انقلابی اونه مستېری کیدونکی
انسان د تصور ارتجاع په موسیله له لاسه ورکړئ او د اغداره کړی یې یو او دابه ووايیم
چې بي ارزښته او وطن فروش مزدوران به وکولای شي چې په دی قسم عملونه نور هم
اجرا کړی خودانه منم چې دا فکر او دا لاره به بي راه روه کړاي شي .

ملګری باید پدی پوه شي او پساور په ولری چې یوه لاره یا فکر که هر خومسره

درست او صحیح وی دهقه دسرته رسولو لپاره دیر زیار او قربانی په کارده اودداسی انسانانو قربانی پکار ده چی هقه تول ژوند دخپلی عقیدی او فکر اود بشریت لپاره وقف کړی وی مونږ باید دغه ستونځی او زیار آگاهانه ومنو اوله مخی بی لري کړو اوس باید دا واویم دشہید دمعرفی کولو په هکله دیرو ملګرو خه ناخه لیکلی واوویسی ویل او وروسته لدی به هم وویل شی اوکه پدی هکله هر خومره نور هم وویل شی دا لپردی نو زه غواړم چی شهید دیوبل ارخه وخیرم اود هفه دمعرفی په هکله دهقه له خولی تاسوته یو خوټکی چی اوریدلی می دی درتموایم که خه هم دیر کلونه تیرشوی دی او ممکن هقه کلمات کتی مت نهوي خوکوبښن به وکړم چی بیان بی کړم هقه دا چی په کال ۱۳۵۴ کی دا ملګری مریض وو د معده تکلیف بی دړلود اود علی آباد په شفاخانه په کابل کی بستړو ملګری مجید دده مریضی په هکله وویل چی اوس یو خو روپی لرو اوتابه دتداوی لپاره بېرته جرمنی اویانورو هیوادو ته ولیپرو دهقه خواب په هقه وخت کی خه وو

هقه وویل چی زما مریضی دومره مهمه نهده دغه خوروپی چی لرو دلته نور دیز ضروری کارونه شته چی په هقه بی بايد مصرف شی

بله داچی ما او یوبل ملګری غوبنټل موچی وسله دکابل له بتارنه دثور دکودت په اوایلو کی بېر کړو مونږ یو احوال ورکړو چی که خوک وی چی مونږ تیاره مابنام لمه بنار نه وباسی پس له مابنام نه می ولیدل چی په خپله داکتر صاحب په یوه وروکسی موټر کی راغی او دروازه بی وټکوله او وی ویل ملګر رائی مونږ چی را ووتلو خندلی مو ما ویل داته په خپله ؟! ویسی ویل نوځه فرق کوی داخو انقلاب دی انقلاب لسو او واړه کارونه نلری مونږ باید پیشگام او سو

دشہید داکتر فیض احمد دېنی پېژندنی لپاره باید واویم چی دده شخصیت په دی لاندی ساحو کی ولټوو ایدئولوژیک سیاسی او تشکیلاتی

په ایدئولوژیک ساحه کی مونږ کولای شو چی دده فکر دمشعل په نوشتہ کی په ژوره توګه وکورو اودده استواری او اعتقاد په خپسله لاره چی دمرګ تر ورڅي پهوری له خپلی لاری نه ونه ګرځیده او په خپلی ترسیم کړی شوی لاره باندی بی په قهرمانانه توګه خان شهید کړو بی لمدی چی جزئی ترین اسرار افشا کړی اویا کوم خای ونیا پیسی دا دده ایدئولوژیک پو خوالی وو

په تشکیلاتي ساحه کي باید ووایم لکه خرنگه چې ټول ملګري پوهېږي تشکیلات دايدیولوژي نمود دی یعنی داچه هره ایدیولوژي ځانته خپل تشکیلات لري او ایدیولوژي په هره جامعه کي خپل تشکیلات دخپل فکرسره سم جورو .

داچه داکتر فیض احمد دمترقی او پېښروی فلسفې پېرو او لارښودو نوځکه یې خپل تشکیلات په مترقی اصولو او موازینو باندي جور کړي وو چې تجربې ثابتکړه چه تر او سه پوري ملګري کولای شي په هر دوں سختو شرایطو کي خپلی مبارزې ته دوام ورکړي .
شهید داکتر فیض احمد په مخفې کاري باندي یې دیر زیات تاکید کولو چې تر او سه پوري هم په سازمان کي د خوشبختي ځای ده چې پدی لاره نورهم تېینګار کېږي .

په سیاسي ساحه کي مونږ دده دکار ثمره وينو او تر ممکن حده پوري ده ګه نه دانقلاب په ګته کار اخلو دا باید وویل شي چې هیڅکله یوانسان لکه خنګه چې گذشتگانو ویلی دی نشي کولای خارج دخپل محیط او ماحول نموی او یا اوچت له هفې وضع ژوند وکړي . نو پدی حساب سره شهید داکتر صاحب په دغو مختلفو اوضاع او شرایطو کي پدی مهاجرت کي دومره وکولای شو .

داچې مختلف کسان ، مختلف ګروپونه په مختلفو اشکالو خه ناخه وايی خسو دانقلابی نیرو لپاره باید دا خبره دیره ژوره اوروبانه وي چې او س هفه معجزه وختونه تلى دی او س له عینی واقعیتونه خبری کېږي چې بى له دغو واقعیتونونه انسان نشي کولای خه وکوري .

شهید داکتر صاحب هم په یوزمان او مکان کي ژوند کاوه او په دغه مکان او زمان کې دده شخمیت هم دومره وکولای شو . مونږ وینو چې ارتجاع او امپریالیزم ده ډیرو ضعیفو کسانو نه یو شه جورو . نن سبا زمونږ اوستاسو شرایط دومره تنگ دی که چیری داش رایط مختلف نهواي ، که چیری دا وضع دا سی نهواي مونږ کولای شو چې دغسی مجالس ، دغسی افکار او دغسی حقایق د افغانستان په خلکو او پر ګنو کي په پراخه توګه بیان کړي واي . ارتجاع او امپریالیزم همیشه کوښین کوي چې انقلابی نیرو ګانو لپاره ساحه محدوده کړي څکه نورو ته چې د دوی خاص نوکران دی زمهینه مساعده کړي ده او هر خه ده ډیو په اختیار کي دي .

دادیزره پنه ده چې دوی په مونږ دا سی شرایط
جور کړي ، زمونږ لپاره یې

داسی قوانین وضع کری ولى مونږ شه وايو + مونږ په دی فکرکی یوچی بالآخره
دا تنگی لاری او داشرا یاط دخان لپاره خلام سوو او آزادوو.
نور دملګرو وخت نهنيسم + فقط دومره وايم چې :
خشم دشمن سد پیکار عدو سوزم نشد
لانهی من چون سمندر درکنار آتش است

نسکوره دی وی پانګواله نپری !
نسکور دی وی حزب اسلامي ګلبدي نن !



چه احمد په تللى هغه لاره سره ده
د سر ويئو درودونو منظره ده
غلیمان لاهو کوي شی په څپوکی
کنستلی هر غلیم له ه دیده رمه

ارتیهه رفیق احمد

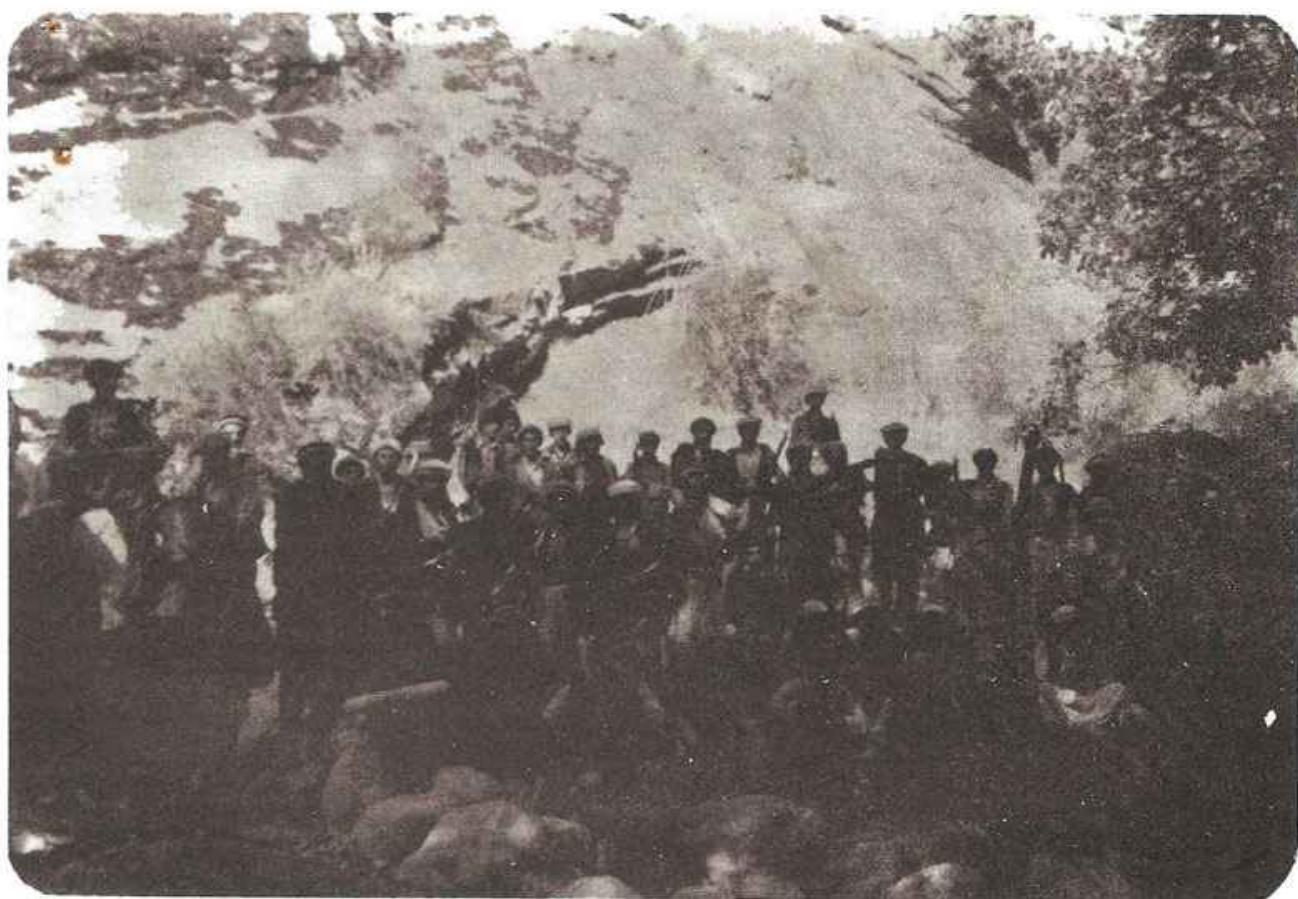
اکنون ما چهارمین سالروز شهادت رفیق احمد را برگزار مینماییم. رفیقیک تمام نیرو و توانایی اش را در راه آرمان طبقه کارگر، در راه ایجاد تشکیلات منضبط و آهنین انقلابی، در راه ایجاد پیوند ارگانیک سازمان رهایی با توده ها، در راه وارد آوردن ضربات ممکن بالای عمال سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم و ارجاع وقف نمود و آخر درین راه جان باخت.

رفیق احمد در کار تربیه انقلابیون نترس و پاکباز، سخت کوشابود و با تمام وسوس و دقت میخواست تا اعضای سازمان را به این امر معتقد سازد که بدون قبول شکنجه و مرگ وزندان و در حال حاضر بدون شرکت فعال در مبارزه مسلحانه نمیشود عضو اصلی سازمان رهایی بود. روی همان اصل بوده است که سازمان رهایی افغانستان در هر مرحله و زمان عناصر بی باک و نترسی را چه در صفو و په مرکزیت در خود داشته است تا بتواند رأیت سازمان را محکم بدست گرفته و در مقاطعه حد باس و سرنوشت ساز جسورانه بخاطر نظم و یکپارچگی سازمان ما عمل نمایند.

تواضع انقلابی نیز از جمله خیره کننده ترین سجایی آن رفیق بود در جلسات سازمانی و همچنان در ارائه دستایر سازمانی رفیق مذکور چنان با تواضع انقلابی برخورد میکرد که افراد سازمان بیشتر خود را در برابریک رهبر واقعی احساس کرده اند تا در برابر یک آمر او از ظهور نمودهای بلند پروازی، بزرگسازی و خودنمایی به رشکلش در واحد های سازمان هراس داشت و اینرا نقطه حرکت از خملت انقلابی بطرف خملت غیر انقلابی یا ضد انقلابی بورژوازی میدانست.

همچنان تلفیق قاطعیت انقلابی با صمیمیت رفیقانه از خصوصیات کار رفیق شهید مابود او جلسات با رفقارا از حالت خشک و بیروح آن بیرون کرده و فمای خوش آیند

و گرم ایجاد کرده و آنرا در خدمت حل مسایل و پیشبرد کار قرار میداد.
میراث بزرگ دیگر او پاپشاری و تأکیدی روی پیوند توده‌ای بودواین امر را در بقای
ورشد و پیروزی سازمان تعیین کننده میدانست.



گروهی از رزمندگان سازمان در حال حرکت بسوی مقر شان

هرگز تقدوره دیگری از آزمون را شروع کرده است

چهار سال از شهادت نابهندگام رفیق داکتر فیض احمد ، معلم و رهبر کبیرسازمان ما می گذرد . طی این چهار سال کادرها و اعضای سازمان کمبود اورا با تأسف و تألم احساس کرده اند و تاسالهای دیگر نیز چنین خلائی را در درون سازمان و جنبش چپ پیش بین اند .

شهادت نابهندگام و ضربات واردہ بر پیکر سازمان با از دست دادن رفقای رهبری بخموص داکتر و راهب عزیز ، سهمگین ترین و پر درد ترین ضربات در تاریخ سازمان و جنبش چپ پرولتاری کشور ما محسوب می شود .

تجلیل از شخصیت بزرگ رفیق داکتر زینده و تحسین آفرین است . تاریخچه مبارزات انقلابیون و سازمان ما این حقیقت را روشن ساخته و آینده ها روشن خواهد ساخت که لجن پاشی از طرف این یا آن فرد به اصطلاح چپ بر شخصیت انقلابی رفیق داکتر چقدر خائنانه است .

زمانی ما کسیم گورگی در وصف لنین نوشت : " ۰۰۰ من میدانم که تمدن و دروغ اسلوب نامشروع سیاست مردمان متوسط و جا افتاده است و روش عادی مبارزه هی ایشان علیه دشمن به شمار میرود . میان مردان بزرگ جهان گمان نمیکنم حتی یکنفر را بیابید که کوششی برای کثیف کردن وجهه اش نشده باشد . این را همه میدانند . به اضافه همه مردم سعی دارند نه تنها شخصیت های برجسته را تا سطح فهم خود تنزل دهند بلکه کوشش میکنند آنان را به زیر پای خویش بیافگنند و در آن گل و لای مسمومی که " زندگی عادی " نامیده اند ، غوطه ور شان سازند .

دشمنان فرومایه سازمان نمیدانند که حملات پست شان بر رفیق شهید قدر و منزلت اورا نزد اعضا سازمان و دیگر انقلابیون بیشتر و عیانتر می سازد .

رفیق در صنف و میان هم صنفان با وجهه اخلاقی ای در حد اعلی ، استعداد ، ممیمت ، خوش برخورده و بذله گویی متبارز بود . این زمانی است که تظاهرات سوم عقرب ، ابراز عقاید تازه نسبت به دولت و صحبت های بعضی از معلمین (منجمله شهریار اکرم یاری) تازه آغاز شده بود . رفیق داکتر در زمرة نادرجوانانی بود که بطور مخفی به فراگیری علم پرولتاریا مبادرت ورزید . بعد از این در رابطه با افشاءی سیاست روسها در افغانستان و بنیادگرایان فعالانه سهم میگرفت و در جلب و پرورش افراد شب و روز نمی شناخت . مسائل شخصی و تحصیلی اش تحت الشاعع فعالیت های سیاسی قرار گرفت . از همان آغاز مبارزه و تظاهرات خیابانی ، تظاهر به برآمد علنی نداشت . نام او فقط زمانی سر زبانها افتاد که برای اولین بار انتقاد از خط مشی " سازمان جوانان متفرق " را مطرح کرد . تحلیل از گذشته و با تأکید روی مبارزه های حرفه ای - مخفی ، تربیت کادرها در پیوند با توده ها ، اعزام رفقا به مناطق روستائی و تأکید روی ایجاد سازمان انقلابی ون حرفه ای که در فن مبارزه با جواہیس دولت مهارت کافی داشته باشند از خدمات رفیق در شرایط آن زمان بحساب میروند . رفیق داکتر نمونه‌ی یک انقلابی حرفه ای و صاحب استعداد عجیبی در سازماندهی بود . رفقا بیاد داوند که بعد از کودتای ثور چگونه رفیق بصورت یک دکاندار با یک سکل قراشه و دستمال خورجین مانند که پشت سودای دکان روان است ، به کارها رسیدگی میکرد . در آن زمان جلسات با رفیق به انسان روحیه و آرامش خاطر میبخشد . بعد از شکست قیام بالاحصار و گرفتاریهای پیهم اگر رفیق موفق به فرار نمیشد ، بدون شک جمع و جور کردن رفقا در آن زمان کار بینهایت دشوار بود . خدمات گرانقدر رفیق در آن شرایطی کهرشته های سازمان از هم گستته و میرفت تا یأس و ناامیدی بر رفقا و اوضاع مستولی شود ، اهمیت تاریخی عظیمی دارد . گذشته از اینکه خودش سخت مریض بود و چیزی برای خوردن وجود نداشت از مبح تاناوقت های شب مشغول کار بود . واما بادقت بی مانندی موازنگی سایر رفقا بود . رفیقی به وی گفت که وضع محی ات خوب نیست و نباید تا ناووت های شب بیدار بمانی و کارکنی . در برابر چنین گفته ها فقط لبخندی گرم میزد و از کارهاییش میگفت که ناگزیر باید انجام شوند . به یک کلام رفیق تا آخر عمر

به خود توجهی نکرد و بادیگران از خود سخن نگفت .

وفاداری بی چون و چرایش نسبت به علم انقلاب و اعتماد به پیروزی توده ها گذشت و سازش را در ایدئولوژی اش راه نمیداد .

در امر سازماندهی چنانکه گفتم استاد بود سپردن وظایف بر حسب شایستگی افراد و نظارت کامل از پیشرفت و عدم پیشرفت کارها . در رابطه میتوان مثال زیر را ذکر کرد : یک تعداد رفقای مناطق مرکزی با خاطر بحث و جمعبندی از کارها (۱۳۶۲) وارد کویته شدند . رفیق داکتر با خاطر سمت دهی بحثها و کمک به رفقا در جلسات زیادی، شرکت ورزید . ضمن بحث های طولانی و یادداشت گرفتنها ، سوالات متعددی را که برای کمیته رهبری منطقه جنبه حیاتی داشت مطرح میکرد . در ضمن سوال کرد که در منطقه تعداد رفقای سازمانی در حدود چند نفر خواهد بود ؟ فردی که دیگر با سازمان نیست جواب داد که حدود مدوچند نفر . رفیق بالبخند همیشگی سوال کرد که منظورم از تعداد رفقا کادر های منتقد است آن فرد گفت که حدود ۱۲ نفر . رفیق دوباره سوال کرد که منظورم از رفقای رهبری است و شنید که حدود ۸ نفر . در پایان این صحبت رفیق داکتر خمال انقلابی و سازمانی یک کادر بر جسته را بر شمرد و بعد از توضیحات لازم و همه جانبه دوباره سوال کرد که ضعف ها و کمبود های رفقاء در جریان کار چگونه مظاهرة همیگشت ؟ یکی گفت که فلاں نفر به مسایل فامیلی و پولی میاندیشدو آن دیگری به مسایل قومی ارزش قابل است و آن یکی انتقاد ناپذیر و لبیرال است و غیر موغیره . تبعه ا معنی رفیق را کسانی که در جلسه شرکت داشتند ، فراموش نکرده اند . در توضیح و استدلال بعدی که همه تحت تأثیرش قرار گرفتند ، روشن شد که کادر و هسته مرکزی بمتابه اعضای رهبری باید از چه کسانی ترکیب یابد . او ضمن بر شمردن صفات یک کادر خوب تاکید کرد : " بدون تربیت و داشتن چنین افراد نام بردن از سازمان و کمیته های محلی یعنی هیچ و پوچ چرا که سازمان متشکل است از حلقدهای بهم پیوسته از کسانی که کار یکدیگر را دنبال کنند و وفادار به سازمان رهبری آن باشند . وی تاکید کرد که رفقا بعد از مطالعه فصل اول و دوم تاریخ حزب بشویک نظرات خود را در مورد کمیته رهبری منطقه جمعبندی کرده و نتایج را بنویسند . بعد از جمعبندی معلوم شد که ضعفهای سازمانی رفقاء زیاد است . ناگفته نباید کذاشت که

طی این جریان دو خاین با در نظرداشت ضعفهای جدی ای که داشتند فرار را مغلبه بر ضعفها و قبول مسئولیت های آینده ترجیح دادند . رنج و درد رفیق را ناپختگی ایدیولوژیک سیاسی و سازمانی رفقا میساخت و همیشه موکداً روی خمال انقلابی و معیارهای انقلابی انگشت میگذاشت . او مشتاقانه کار میکرد تامناطیق و ملیتهای مختلف و بخصوص ملیت هزاره صاحب کادرهای با تجربه و آگاه باشند .

رفیق داکتر کلی گویی و بحث های عام کتابی را مردود می شمرد و بـه آن ارزشی قابل نبود . او میگفت که کتاب "انتی دورینک" مشکل ملک مارا حل کرده نمیتواند بلکه تلفیق عام با خاص ، جمعبندی کارهای بخصوص رشد رفاقت پراتیک مشخص کشور ما واجد ارزش فراوان است که از هیچ کتابی نمیتوان آنرا بدست آورد به این نکته اعتقاد عمیق داشت که دربستر مبارزات خلق ما رفای صاحب تجربه مومن به سازمان تربیت میشوند که رهبری کارها بعده شان گذاشته شود ولـی تا آن زمان دقت کافی و نظارت دقیق از خمال و روحیه تشکیلاتی رفقا لازم است .

جر و بحث تئوریک حول نظریه "باترد اپورتونیزم" فرصتی به دست داد تا همه نظرات تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی خود را در رابطه با گذشته، حال و آینده جنبش روشن سازند . یک تعداد زیادی از چیزی ها به گرد رفیق داکتر حلقه زدن و خواهان وحدت با گروه شدند . تلاش خستگی ناپذیر رفیق به خاطر رشد آگاهی سیاسی واستحکام تشکیلاتی رفقا درجهت وحدت سرتاسری وایجاد حزب پرولتیری افغانستان از همان ابتدای تشکیل گروه تازمان شهادتش متبارز بـود .

این گفتار اوست که "پراتیک بسیاری از ضعفهای جدی و ناشناخته را بر ملا می سازد . حرفيهای کتابی ملاک قضاوت ما بوده نمیتواند . ما میخواهیم رفقارا تا سطح افراد رهبری ارتقاد هیم ولی برخی از آنان میخواهند سازمان را تسلط تخت سماوار به پائین کشند . چطور میتوان با این وضع ازانعقاد کنگره نام گرفت . باید برین مشکلات از راه کار مشخص ، بحث و اقتناع و خلامه عمدۀ ساختن تربیت حلقه های سازمان در جریان کار و مبارزه غلبه کرد . نباید نامید شد ؟ اگر چند نفر سازمانی معدود ، پرشور آگاه داشته باشیم ، آینده را تضمین و سازمان را تسلط حزبی قدرتمند ارتقا خواهیم داد . ما هنوز خود را از دایره گیر و دار مسائل فامیلی و بگو مگوهای غیر سیاسی نجات نداده ایم . انتخاب بین منافع سازمان و مسائل شخصی

هنوز حل نیست . بحث هایی تا این درجه مبتدل ، درگیری رفqa با چنین مسایل ۰۰۰ و بعد خواست کنگره مسخره است . او میگفت که " تربیت رفqa در جریان مبارزه عملی و در پیوند با مردم - این است سمت عده ، اساسی و بلشویکی مشی ما . خلاف این سمت کثر راه بوده ، ضعفها ناشناخته مانده و رفqa در مسیر کار روشنفکری و کتابی قرار میگیرند . باید چنین افکار را تیرباران کرد و سمت عده را محکم در دست گرفت " .

دور اندیشی وقدرت تشخیص رفیق از شرایط عینی :

فروکش جنبش تاثیرات عمیق بر روح و روان فرد فرمبارز بجا میگذارد و این آگاهی و روحیه ای اوست که انسان را از پشت کردن و خیانت به جنبش باز میدارد . درین جریان روشنفکران تأثیرپذیر تراز همه اندوهم آنانند که در مقایسه با توده ها بزودی رنگ عوض میکنند و میکوشند تا بخاطر پوشاندن ضعفها توجیه تئوریک بیاورند . او اظهار میکرد که " وظیفه کادرها درین اوضاع عبارت است از محکم در دست گرفتن شبکه های سازمان ، دایر کردن جلسات ، دست و پاچه نشدن ، بررسی و مطالعه و حفظ هوشیا ری در قبال تبارز ضعفها و اشتباهات . در شرایط فروکش بحثهای غیر لازم و غیر سیاسی راه اندادخته خواهد شد . ما باید پشت هر طرح و پیشنهاد را که ممکن منافع سازمان و یا منافع خود شخص را بیان دارد ، بخوانیم و مطابق به آن مبارزه را سمت دهیم . رفقاء ایکه در جبهات و پشت جبهه طی سالیان دراز متقبل زحمات زیادی شده اند ، ممکن دستاوردهای شان به حداقل برسد . قانونمندی چنین روندی را بر حسب تجارب خود و سایر احزاب انقلابی به همه روشن سازیم و بکوشیم رفqa را از ذهنی گری و طرح نقشه های خیالی بر حذر داشته و در راه استحکام شبکه های سازمان لحظه ای غافل نباشیم . سازمان در شرایط فروکش زمانی از استحکام برخوردار خواهد بود که کارش متکی به کادرها و شبکه های آگاه و با تجربه باشد چرا که کادرها واعضای با تجربه ، ستون فقرات سازمان را میسازند ۰۰۰ مشکلات و کمبود های فراوان خواهی نخواهی بحثهای غیر سیاسی - تشکیلاتی ، عدم رعایت انصباط ، مخفی کاری ، شور و شوق انقلابی ، مطالعه و بد خلقی ، استعفا ، گریزو خیانت را بدنیال دارد . "

رفیق داکتر در همان جلسه به رفqa اظهار کرد که رفqa طی چندین سال بنابر وظایف عملی از مطالعه و آموزش انقلابی بدور بوده اند که این خود کمبودیست

جدی . اگر این کمبود جبران نگردد ، تفاوت بین یک انقلابی و مجاہد عادی از بین رفته وهمه تا سطح افراد عامی سقوط خواهند کرد . بی ایمانی نسبت به علم انقلاب و گرایش به افکار ارتجاعی انعکاس دیگریست از تغییر اوضاع و مشکلات ناشی از آن در درون جنبش .

۰۰۰ دشمنانش فکر میکردند که با شهادت رفیق ، گلیم سازمان رهایی جمع خواهد شد . آنان نمیتوانستند بدانند که سازمانی را که وی بنا گذاشته ، بهترین سالهای عمرش را در راه استحکام آن وقف نموده و آخر قطرات خونش را نثار بیرق سرخ آن کرده ، چطور ممکن است بسادگی از پا درآید .

ما اعتقاد راسخ داریم که رفقا بخاطر حفظ وحدت و همبستگی اصولی سازمان که در واقع جواب دندان شکن به دشمنان سازمان و دفاع از ارشیه رفیق داکتر است از هیچ گونه تلاش و فداکاری دریغ نخواهند کرد چنانچه تاکنون به دشمنان ملی و طبقاتی ، اخوان و در رأس آن حزب فاشیست گلبدين ثابت شده که هروان راه رفیق داکتر زنده اند و مسلح به جهان بینی ، روحیه و احساسات پرولتری .

رفقا!

با سوگند و تجدید پیمان درین روز تاریخی به خون رفیق و رهبر گرانمایی سازمان رهایی ، داکتر فیض احمد ، متعددانه و مادقانه مدا سردهیم که بیایید ازین مرگ زندگی بگیریم و بادشمنان علم انقلاب و توده های زحمتکش استوار و خلل ناپذیر بجنگیم .

درود به داکتر فیض احمد رهبر ارجمند سازمان ما !
زنده با دوخت راستین و اصولی سازمان و ارشیه بجا مانده
از رفیق داکتر ر !
مرگ بر همه دشمنان خلق و دشمنان پلی د
سازمان رهایی افغانستان !



درسه‌هایی از خصوصیات و سبک نهاده‌اش

۱- کار بین کارگران

سازمان رهایی افغانستان تحت رهبری بنیانگذارش توجه خاصی به کارتوده ای بخصوص کار در بین کارگران و دهقانان مبذول داشته است . احمد همیشه رفقا را به کار بین کارگران راهنمایی میکرد . وی به اینکه ترکیب سازمان بتدریج به شکل معقول آن تغییر بخورد و کارگران و دهقانان در ارگانهای مهم سازمان سهم فعال بگیرند شدیداً علاقمند بود . کارگران فابریکهای و مؤسسات منعنه ولایات شمال افغانستان علاقه خاصی به اوداشتنند . ایجاد کمیته‌های کارگری، اتحادیه مخفی کارگران شیرغان ، پیشرفت تبلیغ و ترویج در بین دهقانان سبیت شمال مستقیماً تحت راهنمایی آن رفیق شهید صورت گرفته است .

۲- کار بین زنان

رهبر شهید ما به کار در بین زنان ارج بسیار میگذاشت . احیاناً اگر از رفیقی برخوردی غیر انقلابی ، عقب مانده و فیودالی نسبت به مسئله زن را مشاهده میکرد ، بصورت بسیار جدی مورد انتقاد قرار میداد . وی تأکید میکرد که مسئله زن و کار در بین زنان نزد انقلابیون اهمیت خاص دارد و سازمان ماباید درین زمینه پیشگام باشد . دستاوردهای بزرگ سازمان از کار بین زنان عمدتاً مدیون خدمات آن رفیق است .

۳- در مورد مسئله ملی و ستم ملی

موقع گیری اصولی سازمان در مورد مسئله ستم ملی همیشه مورد توجه وی قرار داشت . تاریخچه سازمان رهایی از آوان بوجود آمدن تا امروز میین موقع گیری قاطع ، روشن و انقلابی درین مورد میباشد . در سازمان ما نه شونیزم اجازه زندگی

رفتار و محبتهایش قسمی نبود که از آن نوعی تواضع ساختگی ظاهر گردد بلکه فروتنی انقلابی با تیپ و خصلتش آمیخته شده بود .

ماهه‌های بارفیقی دیدو و ادید داشت، آن رفیق نمیدانست که مسئولش شخص داکتر فیض احمد است . در اوایل سال ۱۳۵۸ آوازه دستگیری وی بین بعضی مخالفان سر زبانها افتاد . رفیقی هم که این خبر را از بیرون شنیده بود در حلقه سازمانی از مسئول پرسید که شنیده است داکتر فیض احمد دستگیر شده است . مسئول که خود داکتر فیض احمد بود جواب داد نه این خبر صحیح نیست " شکلی ارائه جواب قسمی بود که شنونده هیچ شکی نکرد که مسئولش خود داکتر فیض احمد است . پیشنهادیکی از رفقاء مبنی بر اینکه ماباید رهبر سازمان خود را تبلیغ نماییم به گوش رفیق رسیده بود . داکتر شهید با توجه خاصی بطور غیر مستقیم با توضیح موضوع به تربیت ایدیولوژیک آن به رفیق مذکور پرداخت . با لابیینی و خود بینی در قاموس آن شهید راه نداشت .

۷- خونسردی

چندین سال پیش از بعده از قیام ۱۴ اسد، رهبر ما خارج از جلسات در بیرون رفت و پرگشت از یک خانه به خانه دیگر داکتر فیض احمد نبود، او سرور دکاندار میشد که شام دکانش را بسته با بایسکل بطرف خانه خود روان میگشت . رفیق شهید سرووضع خود را کاملاً با سرو وضع یک دکاندار فقیر آراسته می ساخت . کمتر رفقاً جای بود و باش وی را میدانستند . اکثر آن خودش به خانه های رفقاً میرفت و طبعاً چند سال آنهم در شرایط اختناق فاشیستی کابل نمیتوانست بی ماجرا هابگذرد . در یکی از شبها در خیرخانه گزمه عادی پلیس میگذشت دقایق آخر قیود بود . رفیق خواست که خود را از نظر آنها به اصطلاح بچ کند، چند قدمی نبرداشته بود که مورد شک پلیس قرار گرفت و دستور داد با یستد . داکتر بادقتی که داشت تشخیص نمود که پلیس شک دزد بودن را نسبت بی نموده است . آنان " دزد " را به مقامات جنایی تسلیم نموده و رفیق یک شب را در توقيف سپری نمود . در همان شب اول فردی از پهله دارا ن را جلب نمود که فرد اپرژه خط وی را بهیکی از رفقاء بر ساند . رفقاً فوری داخل اقدام شدند و با اسطوره اندک رفیق را زندان بیرون کردند . نه مأمورین پلیس نه افراد عادی امنیتی نه هم تاقی های زندانی وی هیچ کدام شک روشن فکر بودن را بروی نگرده بودند .

۴- نظم و سلیقه و ساده زیستن

رهبر شهید ما زندگی ساده را دوست داشت و به نظم تأکید میورزید اودرانجا کارهای عملی سلیقه برازندهای داشت در اوخر ۵۸ و جریان سال ۵۹ که سازمان نشریات نسبتاً زیادی را به چاپ میرساند، به داشتن یک ماشین بر شر بسیار ضرورت احساس میشد اما تهیه اش دشوار بود. ولی رفیق موافق نبود که مشعل رهایی ای ابدون بر شر پخش گردد و سنت مطروبدی سلیقه‌گی در چاپ و نشر باردی گر رواج یابد. تا آنکه با حل مسئله از لحاظ امنیتی، رفقا تو اشتند "مشعل" را در بازار بر شر نمایند. اعلامیه های سازمان را خود رفیق همیشه دقیق کنترول میکرد و به آنها از نظر عنوان، شکل و قطع رسیدگی میکرد.

رفیق شهید مامثیل هر رانقلابی بزرگ عار داشت ازینکه به چیزی هایی بیندیشید که به شخص خودش وزندگی خانوادگی‌ش مربوط میشد. مثال آور دن درین زمینه اضافیست. سراسر زندگی انقلابیش تجسم درخشنان ساده زیستن نمونهوار است. حتی بسیاری از دشمنان و مخالفین بیمارش نیز به این جنبه از خمالش معترف اند.

۹- پشتکار

طوریکه اکثر رفقا آگاهاند رهبر شهید ما مریضی معده و درین اواخر قلبی داشت اما با وجود تن رنجورش خستگی ناپذیری و پشتکار او نمونه بود. بخصوص بعد از فرارش از زندان که کاری بیشتر از گذشته نیاز بود، امور سازمان اساساً بر دوش او و راهب پاکباخته سنگینی میکرد. رفیق همیشه به مراتب از حدی که از لحاظ صحنی اجازه داشت، کار میکرد.

رفقای گرامی، خواهران و برادران،

مطلوب فوق تنها شاید گوش کوچکی از شخصیت وزندگی رهبر شهید ما را در بر بگیرد. در جنبش انقلابی وطن ما هنوز نقش تاریخی وی توضیح نگردیده است. اما سازمان رهایی افغانستان معتقد است که بطور کلی درستی مشی سازمان ماء شیوه رهبری و دیدگاههای آن انقلابی بسی برجسته در عمل به اثبات رسیده است و هر چه زمان به پیش میرود ارزشمندی و نقش وی از طریق میراث بجا مانده اش بیشتر مفهوم خواهد شد.

رفیق! به تو و به یاران شهیدت وی شهیدان جنبش انقلابی افغانستان و عده میدهیم که تا آخرین رمق حیات در فشی را که بخاطر بلندگه داشتنش جان باختی در اهتزاز نگه میداریم.

رفیق نخواسته بود که سازمان

از جمال
قرائت توسط صد یق

صرف در وجود وی خلاصه شود

مرگ انسان‌ها پدیده‌ای حتمی و ناگزیر است، لکن مهم‌ترینست بعد از مرگ انسان محاسبه شود که در طول حیات خود چه بذر هایی را فشانده تا دیگران میوه آنرا بچشند و آیا همه‌دستآورده‌اصل خودش بوده و یا مردمش؟

شهادت رفیق احمد به جرم رهایی مردم زحمتکش و مظلوم افغانستان از چنگ اشغالگران روس و فاشیزم بنیادگرایی بمیان آمد. وی در حیات سیاسی اش واقعاً بذر هایی کشت نمود که بعد از شهادتش راهروان وی ثمر آن را می‌بینند بزرگترین ثمر بنظرم همانا بقا و استحکام سازمان بعد از مرگش بود. یعنی وی نخواسته بود که سازمان صرف در وجود وی خلاصه شود و با از بین رفتنش شیرازه‌تشکیلاتی سازمان از هم نپاشید، بلکه‌ی ادامه‌دهندگانی را پرورش داد و مشی ای را تدوین کرد که به‌اهمیت سازمان بدل شد. اگر خودش ۴ سال قبل با عده‌ای دیگراز رفاقت از دارگلبدین رفت اما سیاست‌ها و سیستم فکریش چون مشغول در تاریکی به راهروانش میراث ماند که این گرانبهاترین سرمایه برای سازمان و تشکیلات ما می‌باشد.

یکی از صفات عالی و بر جسته رفیق سازمان‌دهی دقیق‌وی بود که در شرایط بسیار بد بعد از شکست قیام ۱۴ اسد و دستگیری و شهادت عده‌ای از کادر های سیاسی و نظامی سازمان بار دیگر تجسم یافت و از پرکندگی واز هم پاشیدند حتی سازمان جلوگیری نمود.

با شکست قیام زمانیکه رفقا احمد، داود، محسن در جوار شفاخانه اطفال واقع کارت موزیر اکبرخان به اثر خیانت دگروال ابراهیم دستگیر شدند، رفیق احمد، محسن و داود را به شکنجه‌گاه مدارت انتقال دادند و در آنجا با رفقایی چون علی، شکور

ترجع و همایون و دیگران که قبل از تکریش بودند هم سلوول شدند در حالیکه رفیق احمد شدیداً شکنجه شده بود و مرگ حتمی خود را پیش بینی میکرد برای رفقای هم - سلوش یادداشت هایی در رابطه با تشکیلات و اسرار سازمان به شکل نوشتند میداد و تأکید میکرد که آنها را حفظ نموده و زمانیکه از زندان خارج شدند طبق آن عمل نمایند . آری ، اوردر سختترین و بدترین شرایط یک لمحه هم آرام نگرفت و به یاد سازمان و رفقایش بود .

رفیق احمد با وجود مریضی طولانی و دردناک از تواضع ، متناسب و درایت خاص که شایسته یک انقلابی و رهبر واقعی است برخوردار بود . ندرتاً دیده شده که در جر و بحثها عصبانی شده باشد . برای هر کس به اندازه توانایی اش وظایف را محول میکرد ، در صورت شکست هیچ وقت نامید نمیشد و با جمعبندی دقیق شکست راه آینده را ترسیم میکرد .

یکی از صفات درخشان رفیق که باید یک رهبر واقعی و آگاه داشته باشد این بود که از وضع داخل و جبهات رفقا آگاهی کامل داشت با وجود آنکه خود رفیق همیشه میخواست در کنار رفقا در سنگر داغ مبارزه مسلحانه باشد و بارها این پیشنهاد را منجمله به جبهه ما هم کرده بود لکن مریضی وی از یک طرف و عدم موافقت مسئولین جبهات از طرف دیگر مانع تحقق این آرزویش بود . اما چنانکه گفتیم با تمام جزئیات از وضع داخل وبالخصوص جبهات آگاهی داشت و درستی رهنمود های وی را در رابطه با کار نظامی ، سیاسی ، توده ای و امنیتی که از طریق نامه های این جبهات میفرستاد ، شاهدیم . رهنمود های وی کلی گویی سود ، بلکه سیاستهای دقیق و همه جانبی ای بشمار میرفتند منطبق با اوضاع واحوال خاص کشور و جبهات مشخص . خصوصیات فوق الذکر رفیق را هر کس نمیتواند داشته باشد .

قبل از اینکه رفیق وظیفه را به کسی محول میکرد سوالات متعدد و لازم را در باره امکانات و بعداً در باره علاوه عدم موافقه رفیق مطرح میساخست . س از ارزیابی دقیق و همه جانبی بود که برای رفقا وظیفه میپردازد . هیچگاه ندیده بودم که دستور خشک و میان تهی به افراد داده باشد . این خود دقیقاً سانگر روحیه و سبک درست رهبری است که باید برای ماسنمشق باشد .

یکی از تاکیدات رفیق همیشه این نکته بود که رهبران واقعی از بین توده ها در شرایط داغ مبارزه مسلحانه سر بیرون خواهند کرد . از اینرو در رابطه با جبهات سازمان با تمام وجود رسیدگی میکرد و سعی مینمود تا تمام توان و امکانات محدود سازمان را برای حل مسائل مالی و تسليحاتی جبهات بکار برد . البته ایجاد و مسلح شدن جبهات سازمان را رفیق صرف بخاطر جنگیدن در مقابل اشغالگران روس و اخوان در نظر نداشت . هدف اصلی و اساسی ای را که در نظر داشت عبارت بود از شرکت فعال افراد سازمان در فعالیتهای توده‌ای و تجدید تربیت افراد سازمان، یعنی جبهات سازمان در حقیقت یک مدرسه حزبی بود که در آن کار نظامی، سیاسی، توده‌ای و نوسازی ایدیولوژیک افراد باید به مرحله اجرا درمی‌آمد .

این بود نکات چندی از خاطراتم که به شکل مختصر بخاطر یادبود چهارمین سالگرد شهادت رفیق احمد نگاشتم . خاطرات ارزنده او بیشتر و غنی تر از آنست که من بتوانم آنطوریکه شایسته است روی کاغذ آورم .



در راه انتقام خون احمد و
 سایر شهیدان ما ماندن و نماند ن
 محک داشتن شرف و مدادقت ،
 محک وفاداری به خلق و انقلاب ،
 محک مردمی و نامردی است !

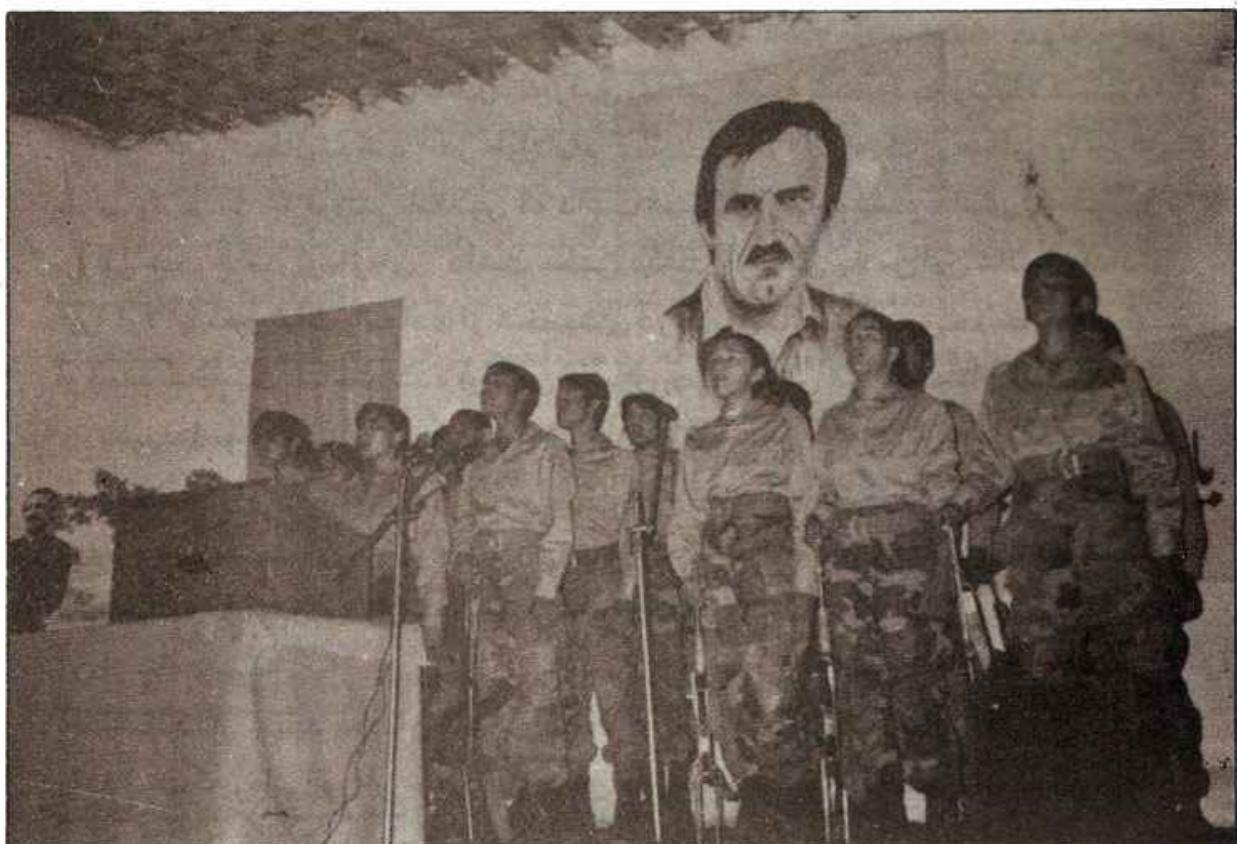
سونگند

سوگند بخون شهدايیم !

رفیق احمد / اکنون که ما روز شهادت ترا تحلیل مینماییم، میخواهیم یکبار دیگر بخاطر امر مردم افغانستان، بخاطر خواستها و آرزوهای مردم ما، بخاطر رهایی انان از انواع قیود واستثمار، برای به پیروزی رساندن انقلاب فدامپریالیستی وضعیت اشرافیت، بخسا طریق اصول انقلابی، بخاطر خون ریخته شده‌ی تو و دیگر شهدای بی کفن این سازمان تعهد نماییم که هیچگاه مازیاد شما واز یاد اهداف و آرمانهای شما فارغ نخواهیم بود . ما تعهد مینماییم که بخاطر اهداف و آرمانهای والای این سازمان سخت کوشانه، بیباک و پیگیرانه خواهیم رزمید . ما تعهد مینماییم که نگذاریم شما و کارنامه‌های شما از خاطره‌ها محشود و اطفاً لکشور ما از قمه‌ها و حماسه‌های بیمثال شما محروم بمانند .

شهیدان قهرمان سازمان رهایی ! مابیاد شما و به پیشگاه خلق ماتمدی ده و شهید داده‌ی خود تعهد مینماییم که نگذاریم قاتلین شما و مردم بیگناه افغانستان از زیر تیغ محکمه خلق رهایی یابند . ما بخون شما سوگند یاد میکنیم که تک تک از قاتلین شما را بخاطر امر سازمان مابزیر چوبیدار به سزای اعمال شان خواهیم رساند . شهیدان خفته‌بخون سازمان ! رفقای سوگوار و عزادار شما چگونه میتوانند شما را، حماسه‌های تکاندهنده شمارا، شجاعت شمارا، صمیمیت و محبت شمارا، پایمردی و جوانمردی شمارا، صداقت و پاکی تانرا، قلبهای پاک و دستهای گرم تانرا فراموش نمایند ؟ رفقای سوگوار و عزادار شما که بخاطر از دست دادن قهرمانان خود، بخاطر از دست دادن دانه‌های کمیاب سازمان، قلبهای شان آکنده از غم و اندوه است، چطور میتوانند با دیدن بازماندگان شما، سوگند و فداری بشما یاد ننمایند و چطور میتوانند روز شهادت شمارا ماتم نگیرند ؟

ما هرگز رأیتی را که آغشته بخون تان است ، رها نخواهیم کرد ؛ ما هرگز از تکرار سرودهای روانبخش شما خسته نخواهیم شد ؛ مادر هرگام شعارهای تانرا که مشعل راه ماست ، بزبان خواهیم راند ؛ مقمه های شمارا در گوش اطفال خویش زمزمه خواهیم کرد ؛ ما تصاویر بزرگ شمارا در تالارهای میهن خویش نصب خواهیم نمود ؛ ما مدارس خویش را به نامهای شما نامگذاری خواهیم کرد ؛ ما مزار شمارا با دست آوردهای حاصل از کار و عرق خود مزین خواهیم نمود . زیرا شما بزرگترین افتخار سازمان ما هستید ، زیرا روح شما در تن ماست ، رفقای شهید !



جوانان دختر و پسر در حال اجرای سرودهایی به یاد رهبر چانباخته شان

در فرشی که بدست احمد بر اثر آشته شده بر فراز قله های

هندوکش و آسمایی در اهتزاز خواهد ماند!

در مقطع پر تحرکی از زندگی در جریان کار و مبارزه به انسانی برخوردم که در اولین نظر فقط توانستم یک بعد شخصیت اورا دریابم و آن اینکه او برخورد گرم و صمیمی داشت و عاری از آلایش، همانطوری که شایسته یک انقلابیست. لحظه‌ی بعد بخاطر آوردم که این رفیق را یکبار دیگر نیز تمام‌فا دیده بود محینیکه همراه بارفیق راهب جوال آردی را که برای فامیل یک رفیق زندانی تهیه شده بود به موتربالا کرده می خواستند انتقال بدهند. در طول ایام نه‌چندان طولانی‌ای که از رهنما بیان و آموخت او بهره بردم با فروتنی انقلابی که داشت هیچ‌گاه از پایه بلند دانش یا مقام بزرگی که در جنبش و سازمان داشت سخن نکفت. زندگی به من این شانس را داد تا اورا اولاً با خصوصیات وابعادی از شخصیتش در جریان کار بشناسم و بعد ها بدانم که او احمد شخصیت شناخته شده و ولای جنبش چپ و مترقبی در افغانستان است.

شهید احمد برخلاف آنچه بعضاً در حلقه‌های سیاسی کشور در مورد شنیده می‌شد طبع متین و آرام داشت. آنچه در برابر ش طرح می‌شد به خونسردی می‌شنید و بادقت و همه جانبی به حل آن می‌پرداخت. وی می‌گفت: "قاطعیت انقلابی را همیشه بایستی به مفهوم کشیدن ریشه‌های یک نقصیمه بکار ببریم نه به مفهوم بریدن آن از ساقه."

بنیانگذار شهید سازمان ما اصل انتقاد از خود را همواره شجاعانه بکار می‌برد. یادم است که زمانی من از موجودیت برخی کمبودها در جزو "باطردار پورتونیسم" سخن گفتم و آنگاه شهید احمد خود با بررسی نقادانه جزو از برخی داوری‌های یک جانبیه وغیر واقع‌بینانه آن قاطعانه انتقاد کرد. وقتی من در سه جلسه متوالی از وضع کارهای جاری آن‌زمان در سازمان انتقادی طرح نکردم. شهید احمد گفت: "رفیق! عدم انتقاد نزد تو به این معناست که در کار ما نقمی وجود ندارد و این واقع‌بینانیم"

نیست . نواقص و کمبودها حتماً وجود دارند باید بخود زحمت بدھیم و آنها را جستجو
نموده آشکار سازیم ”

شهید احمد با وصف آنکه از زخم معده رنج میبرد ، در طول سالهای مبارزاتی خود
همواره به کار خستگی ناپذیر پرداخته و مدت استراحت او در بیست و چهار ساعت
بندرت به هفت ساعت میرسید . بیاد دارم که شام یک روز با او وعده داشتم وقتی
نزد او رفتم در یافتم که تازه از کار بار فیق دیگری فارغ گردیده . ساعت چهار
صبح قرار شد من بخاطر اجرای کاری یک ساعت بیرون رفته دوباره برگردم . در بین راه
خوش بودم ازینکه فرمتی پیش آمد که رفیق بتواند استراحت کند ولی حین
بازگشت وی را در حالتی دیدم که بخاطر تسکین درد معده دوا خورده ولی قلم و کاغذ
درباره شرط قرار دارد و مصروف نوشتن چیزی است .

رفیق شهید ما احمد که یادش را همیشه گرامی خواهیم داشت سرشار
از اعتماد رفیقانه بود . این اعتماد رفیقانه اگرچه توسط خاینی بخاطر بدامند اختن
او مورد سوءاستفاده قرار گرفت ولی در نظر سالهای مبارزه در پرنو همین اعتماد
رفیقانه اواعضای سازمان قادر به کسب حس اعتماد واتکاً به سازمان خود
گردیده اند . راه احمد ، راهب و مددکار شهید دیگر سازمان پرافتخار ما هیچگاه
بی راه رو نخواهد بود و در فرشی که بدست احمد بر افراد شده برای همیشه
بر فراز قله های هندوکش و آسمانی در اهتزاز خواهد ماند .



” نبودنیم نباید برای تان اساسی باشد .
همیشه به زبان میگفتیم اما حالا باید
عملأ ثابت کنیم که انقلابیون هیچ وقت
امید و خوبی بینی خود را نمیبازند ” !

آماده‌ی دستورم

قسم بخاکی که در پولیگون بخون فیاض جوان رنگین است، سوگند به آخرین تپش‌های قلب پاک مؤمن در شکنجه‌گاه مدارت. پیمان به خون سرخ کریم و جاوید و ابراهیم در کوهستان شرق، قسم به تن قطعه قطعه شده‌ی اسلام در دشتهای فراه، قسم به داغها و زخم‌های هشت جوان و هشت قهرمان سازمان ما در حشت گاههای فاشیزم اخوان و آخرين سوگندو پیمانم بخون تو جوان همزمان من. ای وحید! باید بدانی که گر دشمن بسازد ستون فقراتم چو چنگ، یا بکوبد جمجمه‌ام در آونگ، و برگرداند براستخوانم آسیاب سنگ، یا بساز د هزاران سوراخ سینه‌ام با تیر خدنگ، من آنم که برخیزم و باز گیرم قبضه تفنگ.

من آماده‌ی دستورم!

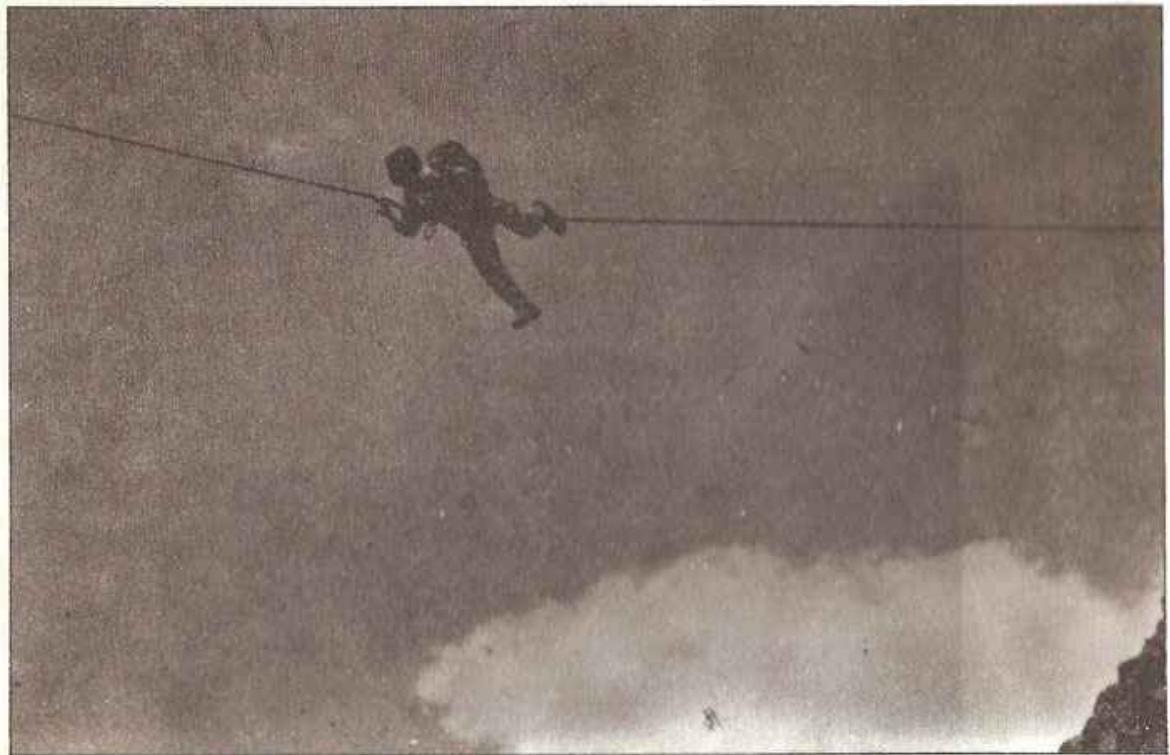
آماده‌ی دستور، من بعمیم در قلب دشمن؛ مراما درم، سازمان "فیضم پروردۀ چنین؛ من زندگی را دوست دارم اما مرگ با افتخار را نیز هم‌مرگی که مرده سازد هزار دشمن و سر برآرد زنگرهای خونم مدعا هزار زنده چومن، من آماده‌ی دستورم، آماده‌ی انتحار برای انتقام یارانم، برای زندگی خلق.

من نه آنم که نشناسم دوست را زدشمن، من نه آنم که آگاه نباشم به پیکارم، من دخت ساده‌ای نیستم، اندیشه من، شورشگر و توفانیست؛ در افکارم مسوج، موج میزند، موج انقلاب.

من درین نبرد تنها نیستم، ما خیل یارانیم، ما موجیم در دل بحر، به پیش میرویم بی برگشت و میرویم همه خس و خاشاک از پنهانی دهیم.

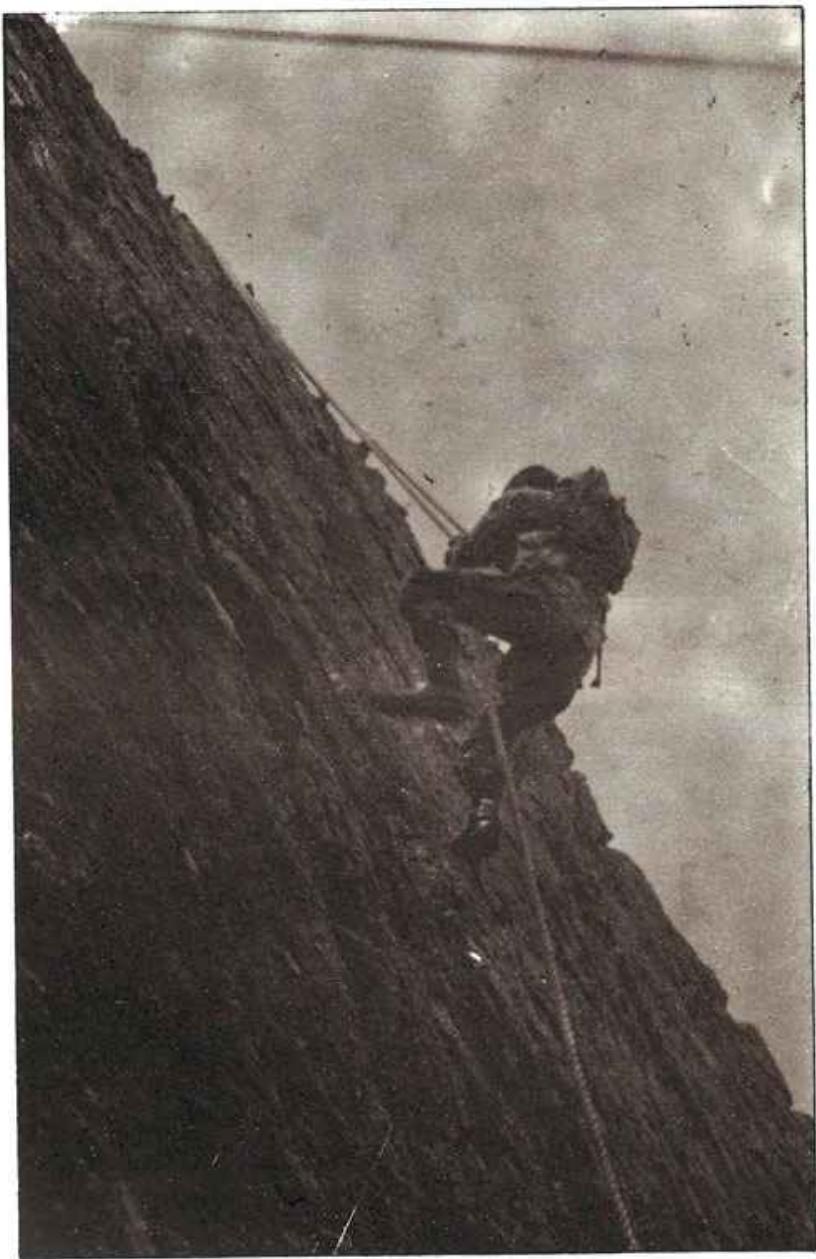
من موج انفجارم در مغز امپریالیزم وار تجاع، فقط آماده دستورم!



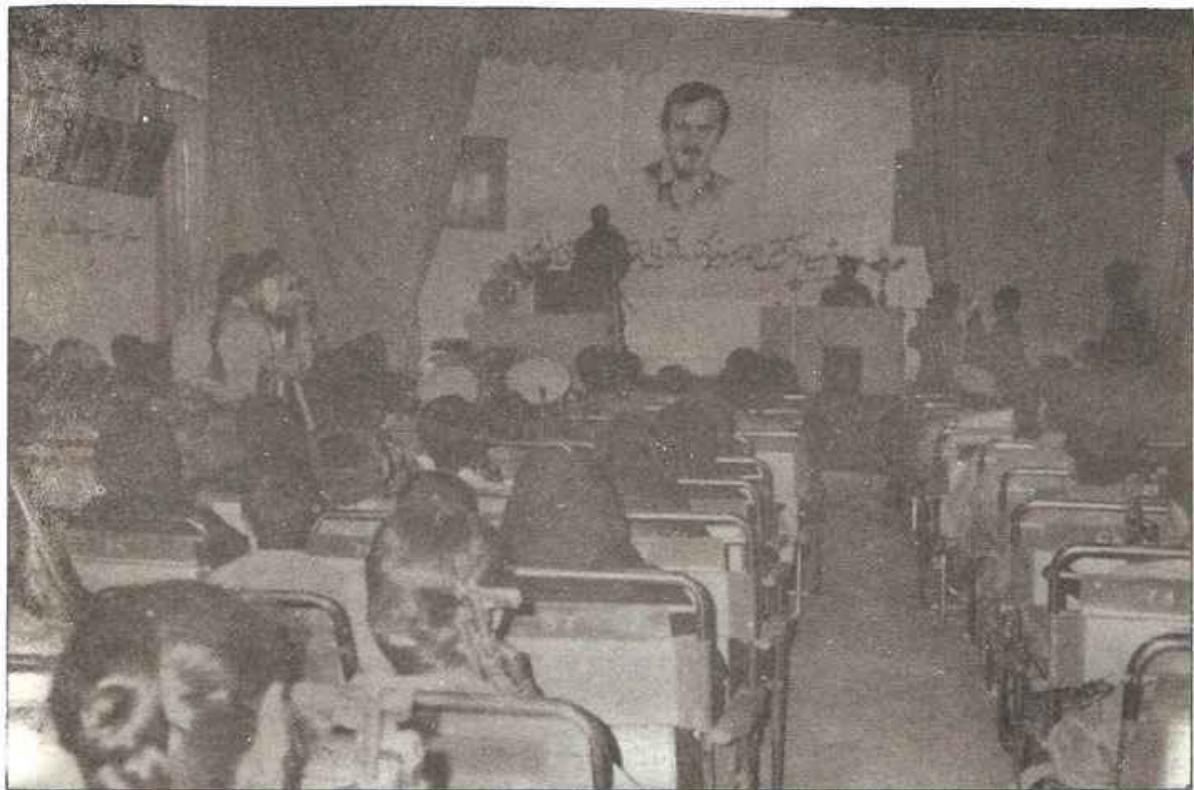


رزمندگان جوان سازمان در حال تمرینات نظامی کمандویی

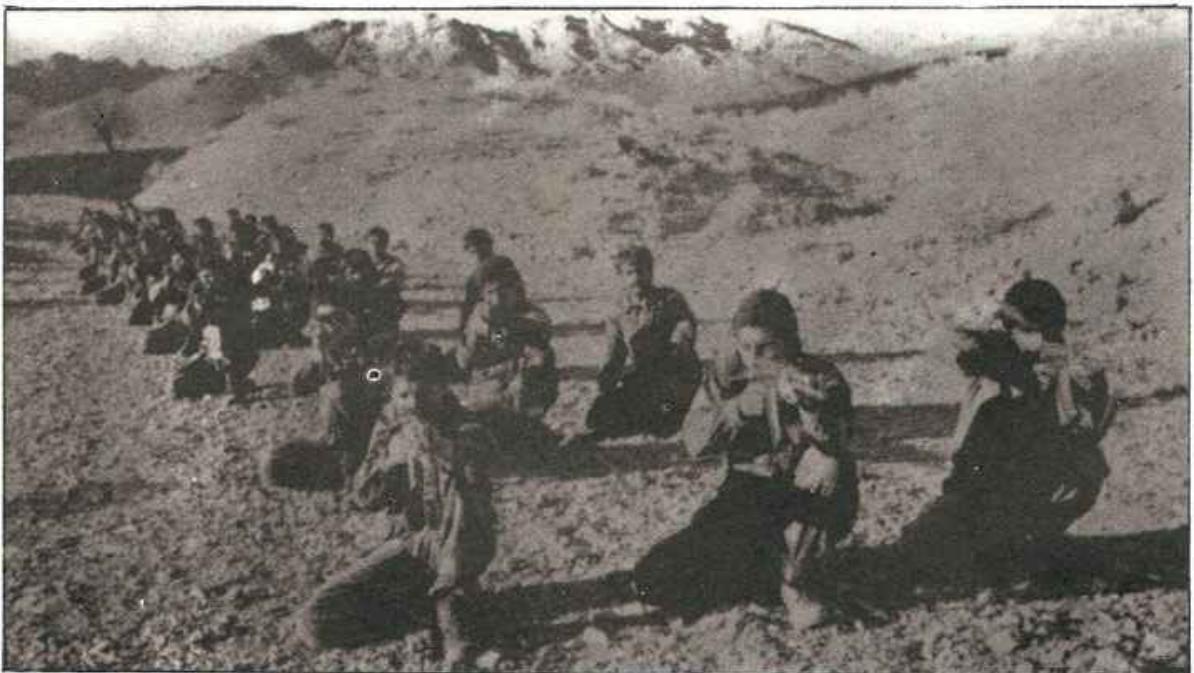




از رزمندگان جوان سازمان در حال تمرینات نظامی کماندویی



گوشاهی از محفل بهمنا سیب چهارمین سالگرد شهادت رفیق احمد



باید فرا گرفت نا گلوله ها را در قلب دشمن مردم ما نشان



من حیث انقلابی ون واقعی و نه لفظی باید نیرو
واستعداد نظامی داشت تا بتوان به جنگ دشمن مسلح رفت





روزنده‌ی سازمان با داشکه اش.

اگر چین همانند شوروی در باتلاق امپریالیزم
وارتداد غوطه زند وسایر احزاب انقلابی برسر
اقتدار جهان نیاز از انقلاب و پرلتاریا برند باز هم
ما که خود را انقلابیون پرلتاری میدانیم نباید
سراسیمه و به انقلاب بدین شویم و به هر آنچه
تادیروز آگاهانه برای ما و لاترین عقاید
بشمار میرفت یکتبه پشت پازنیم!



جمعی از رزمندگان سازمان باتانکی که تصرف کردند .

داحمد په وینو سره لاره ژوندی ده
دسرو وینو دسیلاپ خپه گرندی ده
دانقلاب کشتی بری ساحل ته و پی شی
آزادی کشتی په منده کی گرندی ده



تصویر یکی از رزمندگان شهید سازمان در پایگاه



زنان سازمان ما باید در زمینه آموزش نظامی نیز فعال باشند



جوانان سازمان حین سنگ رکنی



جوانان سازمان همراه با کارايدولوژيک و سیاسی بايد بطور منظم تعلیمات نظامی ببینند

**COMRADE,
SWEAR BY YOUR BLOOD !**



**SOME DOCUMENTS OF THE
FOURTH MARTYRDOM ANNIVERSARY OF
DR. FAIZ AHMAD FOUNDING LEADER
OF AFGHANISTAN LIBERATION
ORGANIZATION
NOVEMBER 12, 1990**

**AFGHANISTAN LIBERATION ORGANIZATION
AUGUST 1991**